



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



آر علی مرتضیٰ

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

زندگانی عسگرین

امام علی النقی علیه السلام

عباس حاجیان دشتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی عسکریین : امام علی النقی علیهما السلام

نویسنده:

عباس حاجیانی دشتی

ناشر چاپی:

موعود اسلام

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
زندگانی عسکریین : امام علی النقی علیهما السلام	۱۷
مشخصات کتاب	۱۷
مقدمه	۱۷
زندگانی امام هادی	۱۷
اشاره	۱۷
نسب	۱۸
تاریخ ولادت و محل آن	۱۸
نام و کنیه و لقب ها	۱۹
شکل و شمایل	۲۰
نقش نگین انگشتی حضرت	۲۱
صلوات و تحیت بر آن حضرت	۲۱
دعای آن حضرت	۲۱
نماز آن وجود مقدس	۲۱
توسل به آن حضرت	۲۱
تلک عشره کامله	۲۲
امامت امام علی النقی	۲۳
اشاره	۲۳
امامت از نکته نظر شیعه و تصریح به امامت حضرت هادی	۲۳
مدت امامت امام علی النقی	۲۶
در چه سنی به منصب امامت نائل آمد	۲۶
امامت حضرت همزمان با چه ستمگرانی بود؟	۲۸
اشاره	۲۸

۲۸	معتصم عباسی
۲۸	وائق عباسی
۲۹	متوکل عباسی
۲۹	اشاره
۳۵	احضار حضرت از مدینه طیبه به سامرا و قضایای مربوط به آن
۳۹	نقل اهانت‌هایی که به حضرت نمودند
۳۹	حضرت را در خان الصعاليك جای دادند
۳۹	تفتیش منزل حضرت
۴۰	از احترام به حضرت جلوگیری کرد
۴۰	حضرت را مسخره می‌نمود
۴۱	باز هم حضرت را مسخره نمود
۴۱	نقشه قتل امام
۴۲	خواست قدرت خود را به رخ امام بکشد
۴۳	امام را زندانی نمود
۴۳	امام علی النقی پیاده در رکاب متوکل
۴۳	امام را بی‌دین و ریاکار (نعوذ بالله) خواند و دستور قتل او را داد
۴۴	باز هم نقشه‌ی قتل امام هادی
۴۵	برای کشتن حضرت دنبال بهانه بود
۴۵	امام علی النقی را متهم می‌کند
۴۶	جریان و نحوه قتل متوکل
۴۶	اشاره
۴۶	سبب کشتن او چه بود؟
۴۷	مقدمات قتل متوکل که موجب عبرت است
۴۸	کیفیت قتل متوکل

۴۸	منتصر بالله محمد بن جعفر متوکل
۴۸	اشاره
۴۹	مستعین بالله احمد بن محمد بن معتصم
۴۹	معتز بالله بن متوکل
۴۹	فضایل و مناقب و مکارم اخلاق
۴۹	اشاره
۴۹	هدایت و ارشاد گمراهان
۵۲	رفع نیاز و گرفتاری مردم
۵۲	اشاره
۵۳	گرسنگان را گندم و آرد عطا فرمود
۵۳	عیسی بن حسن قمی را شفا داد
۵۳	برای زید بن علی بن الحسن بن زید دارو فرستاد
۵۳	ابوهاشم جعفری را از سختی زندگی بیرون آورد
۵۴	بذل و بخشش
۵۴	ابوهاشم جعفری را مورد عنایت قرار داد
۵۴	علی بن احمد صیمری را از بی‌فرزندگی نجات داد
۵۴	علی بن جعفر همانی را با دعا از زندان نجات داد
۵۵	درباره‌ی علی بن محمد حجال و پدرش دعا کرد
۵۵	توجه به خدا و عبادت
۵۵	در گرفتاری‌ها به غیر خدا پناه نمی‌بریم
۵۶	حمد خدایی که ما را اهل طاعت خودش قرار داد
۵۶	عظمت و هیبت و جاه و جلال
۵۷	علم و دانش حضرت
۵۷	اشاره

- از مردن واثق و کشته شدن ابن زیات خبر داد ۵۷
- از گرفتاری و نجات محمد بن فرج خبر داد ۵۷
- محمد بن فرج را از مرگش آگاه نمود ۵۷
- خبر دادن از شهادت پدر بزرگوارش ۵۸
- از گفتار و رفتار فتح قلانسی خبر داد ۵۸
- از ما فی الضمیر احمد بن محمد بن عبدالله خبر داد ۵۸
- از کشته شدن متوکل خبر داد ۵۸
- از مردن سرداری از لشکریان پیش از مرگش خبر داد ۵۹
- از نام مردی ترک که کسی از آن آگاه نبود خبر داد ۵۹
- پیش از آنکه بپرسند سؤال را جواب داد ۵۹
- از نیت و اراده شخصی خبر داشت ۶۰
- از حاجت ابوهاشم جعفری پیش از آنکه اظهار نماید خبر داشت ۶۰
- از چیزی که در زیرزمین مدفون بود خبر داد ۶۰
- از کشته شدن متوکل در آینده خبر داد ۶۱
- خبر دادن از ما فی الضمیر علی بن یقطین اهوازی ۶۱
- سؤال اشخاص را پیش از اظهار می‌دانست ۶۱
- از گرفتاری محمد بن عبدالله قمی خبر داد ۶۲
- اشاره ۶۲
- توضیح لازم ۶۲
- جهاد امام هادی ۶۲
- اشاره ۶۲
- حکم لعن و قتل حسن بن محمد بن بابا قمی ۶۳
- دستور قتل فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی ۶۳
- تبری و لعن علی بن حسکه و حکم قتل او و هم‌کیشانش ۶۴

معجزات و کرامات	۶۵
اشاره	۶۵
اسحاق جلاب (گوسفند فروش) را در یک چشم به هم زدن از سامرا به بغداد رساند	۶۶
در انبان خالی دینار خلق کرد	۶۶
خرما و انگور و موز را از ستون بیرون آورد	۶۷
به آسمان پرواز نمود	۶۷
ابوهاشم جعفری را با هفتاد و سه زبان آشنا نمود	۶۷
استر ابوهاشم را راهوار نمود	۶۷
چندین معجزه در یک جریان	۶۷
نامه را نخوانده جواب داد	۶۸
شخصی به حضرت جسارت کرد بلافاصله مرد	۶۸
چند معجزه در یک داستان	۶۸
خبر دادن از غیب و کشف خیانت	۶۹
جریان یونس انگشترساز و موسی بن بغا و خبر دادن حضرت از غیب	۷۰
از مرگ جوانی جسور خبر داد	۷۰
نتیجه‌ی جسارت به امام	۷۰
کار حضرت مسیح را انجام می‌داد	۷۱
الاغ مرد خراسانی را زنده نمود	۷۱
جریان شترانی که اموال را بر آنها حمل و آنها را رها کردند	۷۱
چند معجزه در یک داستان	۷۱
حاجت ننوشته را جواب داد	۷۲
از آنچه در ذهن شاهویه بن عبدالله آمده بود خبر داد	۷۲
همه زبان‌ها را می‌دانست	۷۳
برای داود بن قاسم جعفری طلا خلق فرمود	۷۳

از غیبت حضرت حجة بن الحسن خبر داد	۷۳
سؤال محمد بن شرف را پیش از پرسیدن بیان نمود	۷۳
از سوختن دکان محمد بن فضل باخبر بود	۷۳
از پسر بودن مولود در رحم خبر داد	۷۴
از دختر بودن مولود در رحم خبر داد	۷۴
از عزل قاضی در آینده خبر داد	۷۴
از ذلیل شدن دشمن محمد بن ریان خبر داد	۷۴
مردی در اثر نفرین حضرت مرد	۷۴
خبر دادن از غیب	۷۴
خطبه‌ها، مناظرات و کلمات قصار	۷۵
خطبه‌ها	۷۵
مناظره‌ها	۷۶
کلمات قصار	۷۷
اشاره	۷۷
در ارتباط با دنیا و آخرت	۷۷
درباره دوستی	۷۸
در وصف دنیا	۷۸
خودپسندی	۷۸
ثروت	۷۸
اسیر نفس و زبان	۷۸
یاد مرگ	۷۸
اولاد امام علی النقی	۷۸
اشاره	۷۸
حسین بن امام علی النقی	۷۹

۷۹	سید محمد بن امام علی النقی
۸۰	اصحاب امام هادی
۸۰	اشاره
۸۰	ابراهیم بن ادريس
۸۰	ابراهیم بن داود الیعقوبی
۸۰	ابراهیم بن عبده نیشابوری
۸۱	ابراهیم بن عقبه
۸۲	ابراهیم بن مهزیار اهوازی
۸۲	احکم بن یسار
۸۲	احمد بن اسحاق قمی
۸۳	احمد بن حاتم بن ماهویه
۸۳	اسماعیل بن علی بن الحکم
۸۳	ایوب بن نوح بن دراج النخعی ابوالحسین
۸۴	بشر بن سلیمان از نسل ابویوب انصاری
۸۶	حسن بن راشد
۸۷	حسن بن مسعود
۸۷	حسین بن سعید بن حماد اهوازی
۸۸	داود بن قاسم ابوهاشم جعفری
۸۸	اشاره
۸۸	خدا دوست دارد که در حرم امام حسین او را یاد نمایند
۸۸	چرا حضرت فاطمه را زهراء نامیدند
۸۹	بهشت را به بهانه می‌دهند نه بها
۸۹	زمین‌های آمرزش و زمین‌های انتقام
۸۹	سعید الصغیر الحاجب

۸۹	شاهویه بن عبدالله
۹۰	صافی خادم امام هادی
۹۰	صالح ابومقاتل دیلمی
۹۱	صقر بن دلف
۹۱	طلحه بن عبدالله بن ابی‌عون غسانی معروف به عون
۹۱	عبدالرحمان بن محمد بن طیفور المتطیب
۹۲	عبدالعظیم حسنی
۹۲	اشاره
۹۳	پاداش زیارت عبدالعظیم مانند پاداش زیارت امام حسین است
۹۳	امام هادی معتقدات حضرت عبدالعظیم را تأیید فرمود
۹۳	کلمات بزرگان اصحاب در حق حضرت عبدالعظیم
۹۳	سخن شیخ نجاشی
۹۴	کلام صاحب بن عباد
۹۴	سخن مرحوم محدث نوری
۹۴	کلام محدث قمی
۹۴	چند روایت از روایاتی که حضرت عبدالعظیم نقل نموده
۹۴	معنای رجیم
۹۵	فضیلت صلوات بر پیامبر و اهل بیت آن حضرت
۹۵	فضیلت زیارت امام رضا
۹۵	عبدالله بن محمد اصفهانی
۹۵	عبدالله بن محمد بن عبدالله بن یاسین
۹۵	عثمان بن سعید عمری
۹۶	علی بن احمد الصیمری
۹۷	علی بن جعفر الهمانی

۹۷	علی بن الحسن بن علی بن فضال
۹۸	علی بن الحسین بن عبدربه
۹۸	علی بن زیاد صیمری
۹۸	علی بن عبدالغفار
۹۸	علی بن عمرو العطار
۹۹	علی بن عمر النوفلی
۹۹	علی بن محمد النوفلی
۹۹	علی بن مهزیار الاهوازی
۱۰۰	عیسی بن احمد بن عیسی بن منصور سامرایی
۱۰۰	محمد بن ابراهیم بن محمد الهمدانی
۱۰۰	محمد بن احمد بن حماد المحمودی
۱۰۰	محمد بن احمد بن عبیدالله
۱۰۱	محمد بن سلیمان بن زرقان
۱۰۱	هارون بن الفضل
۱۰۱	یاسر خادم الامام الرضا
۱۰۱	یحیی بن عبدالرحمان بن خاقان
۱۰۱	یعقوب بن اسحاق السکیت
۱۰۲	شهادت امام علی النقی
۱۰۲	اشاره
۱۰۲	جریان تجهیز بدن مبارک حضرت
۱۰۳	تاریخ شهادت امام هادی
۱۰۳	محل دفن و تاریخ قبه و بارگاه و حرم حضرت امام علی النقی و فرزندش امام حسن عسکری
۱۰۳	اشاره
۱۰۴	تاریخچه مختصری از بنای صحن و حرم

۱۰۴ اشاره
۱۰۵ خبر دادن حضرت امیر از سلطنت آل بویه
۱۰۵ رفع اشتباه
۱۰۶ حریق در حرم سامره
۱۰۶ ذکر تشیع ناصر عباسی
۱۰۶ اشاره
۱۰۷ پیشگویی منجمین
۱۰۷ سوال از ابن جوزی در محضر ناصر
۱۰۷ حریق دوم در مشهد امامین
۱۰۷ مستنصر خلیفه عباسی
۱۰۷ اشاره
۱۰۸ زیارت مستنصر از سامرا
۱۰۸ تذکر و تنبه
۱۰۸ سومین حریق در حرم مطهر
۱۰۹ ذکر کرامتی از شیخ عبدالحسین
۱۱۰ وضع زوار قبل از هجرت میرزا
۱۱۲ منزل حضرت هادی در سامره
۱۱۲ صحن سرداب مطهر
۱۱۲ درب سرداب مطهر
۱۱۲ مسجد سرداب
۱۱۲ سرداب مطهر یا سرداب غیبت
۱۱۳ اشعار مدح و مرثیه و نوحه
۱۱۳ اشعار مدح
۱۱۳ مدح حضرت امام علی النقی

حافظ و حامی سنن	۱۱۳
حافظ و حامی سنن	۱۱۳
رباعی در میلاد حضرت	۱۱۳
دوم ماه رجب میلاد حضرت هادی	۱۱۴
مظهر آیات خالق	۱۱۴
مدح حضرت امام هادی	۱۱۴
ولای حضرت هادی	۱۱۴
مدح امام هادی	۱۱۵
سرود میلاد	۱۱۵
سرود میلاد	۱۱۵
رباعی	۱۱۵
رباعی	۱۱۵
رباعی دیگر	۱۱۶
اشعار مرثیه	۱۱۶
ندیم سیاع	۱۱۶
چراغ هدایت	۱۱۶
بقیه مظهر آیات خالق	۱۱۶
رباعی	۱۱۷
شب عزا	۱۱۷
زبانحال	۱۱۷
عزای امام هادی	۱۱۷
شب ماتم	۱۱۷
مصیبت امام هادی	۱۱۷
زهر جفا	۱۱۷

۱۱۸	شب هجران
۱۱۸	روضه
۱۱۸	روضه
۱۱۸	دچار کافر بی شرم
۱۱۸	نوحه
۱۱۸	سینه زنی
۱۱۸	سینه زنی
۱۱۹	سینه زنی
۱۱۹	سینه زنی
۱۱۹	سینه زنی
۱۲۰	سینه زنی
۱۲۰	سینه زنی
۱۲۰	پاورقی
۱۳۳	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

زندگانی عسکریین : امام علی النقی علیهما السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : حاجیانی دشتی، عباس، ۱۳۳۴ -
عنوان و نام پدیدآور : زندگانی عسکریین (امام علی النقی علیهما السلام) / تألیف عباس حاجیانی دشتی.
مشخصات نشر : قم: موعود اسلام ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری : ۳۳۶ ص.
شابک : ۴۰۰۰۰ ریال ۱-۰۳-۲۷۹۶-۹۶۴-۹۷۸
موضوع : علی بن محمد (ع) ، امام دهم، ۲۱۲ - ۲۵۴ق. -- سرگذشتنامه.
موضوع : حسن بن علی (ع) ، امام یازدهم، ۲۳۲ - ۲۶۰ق. -- سرگذشتنامه.
رده بندی کنگره : BP۴۹/ح ۲/۱۳۸۶ از ۸
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۸۳
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۵۸۴۰۸

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين.
اما بعد روز چهارشنبه بیست و سوم ماه محرم ۱۴۲۷ برابر با سوم اسفند ۱۳۸۴ ساعت هفت و نیم صبح به وقت عراق حرم عسکریین، امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام را بمب گذاری و گنبد مطهر و قسمتی از حرم مقدس را تخریب کردند. بعضی از درس‌های حوزه علمیه قم تعطیل شد. خصوصیات این کار ددمنشانه روشن نیست، هر چه هست امامان معصوم ما در زمان حیات و بعد از آن مظلوم بوده و هستند. یکی از مظلومیت‌های این دو بزرگوار یعنی امامین عسکریین علیهما السلام این است که در زندگانی ایشان به فارسی کمتر از دیگر ائمه علیهم السلام کتاب نوشته شده است. در ارتباط با همین جهت نورچشمی مهدی حاجیانی سلمه الله پیشنهاد دادند که در زندگانی ایشان کتابی بنویسم، تذکر خوبی بود بنابراین پذیرفتم هر چند این کار به طور کمال در توان حقیر نیست از یک سو وقت کم که بیشتر اوقات صرف درس و بحث و تدریس می‌شود و از سوی دیگر مآخذ کم است در عین حال این نوشته را آغاز نمودم. بیشتر استفاده از کتاب بحارالانوار تألیف مرحوم علامه مجلسی رحمه الله است. به هر حال این کتاب را به حول و قوه‌ی الهی آغاز می‌نمایم. بیست و ششم ماه جمادی‌الاولی سال ۱۴۲۷ هجری قمری برابر با سی و یک تیر ۱۳۸۵ هجری شمسی عباس حاجیانی دشتی، قم عش آل محمد علیهم الصلاة و السلام در تاریخ ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۴۲۸ هجری قمری برابر با ۲۳ خرداد ۱۳۸۶ هجری شمسی که این نوشته مهبای چاپ می‌شد باز جنایت نمودند و ساعت ۹ صبح به وقت عراق به فاصله حدود پنج دقیقه دو مناره امامین عسکریین و سرداب حضرت حجت علیهم السلام را منفجر و ویران نمودند، فالی الله المشتکی [صفحه ۱۸]

زندگانی امام هادی

اشاره

در این بخش چند مطلب را بررسی می‌نمایم:

نسب

نسب آن حضرت از طرف پدر علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم‌السلام است. بررسی پدران و اجداد آن بزرگوار در این مختصر نمی‌گنجد و به آن نیازی هم نیست، زیرا از پدر بزرگوار و الایمقامش تا امیرالمؤمنین علیهم‌السلام همه از امامان معصوم علیهم‌السلام می‌باشند و شرح زندگانی هر یک در کتاب‌های تاریخ و سیره به گونه‌ای مبسوط بیان شده است. حقیر شرح حال امام جواد علیه‌السلام را در جلد ششم کتاب مجالس شب‌های شنبه ذکر نموده‌ام. در این مورد تنها به قسمتی از حالات مادر مکرمه آن حضرت می‌پردازم: نام مادر آن حضرت مختلف نقل شده است. از «مناقب» ابن شهر آشوب و «کشف الغمه» و «اعلام الوری» و «کافی» نقل شده که مادر وی ام‌ولد و نامش «سمانه مغریه» است. [۱] و از کتاب «کشف الغمه» نقل شده که به آن مخدره «منفرشۃ المغریه» می‌گفتند. [۲]. و از «مناقب» ابن شهر آشوب نقل شده که به «سیده» معروف بوده و کنیه‌اش «ام‌الفضل» است. [۳]. و در کتاب «جنات الخلود» نوشته است: بنابر قول اصح مادرش کنیزکی به نام سوسن بود و به قولی نامش «دره مغریه» بود. [صفحه ۱۹] و در «کشف الغمه» آورده که نامش «شعراء مغریه» بود. به هر تقدیر در غایت کمال و جمال و حسن صوری و معنوی و قابلیت و صلاح و همیشه روزه مستحبی می‌گرفت و در زهد و تقوی مثل و مانند نداشت. [۴]. و در کتاب «دلائل الامامه» از محمد بن فرج بن ابراهیم بن عبدالله بن جعفر نقل کرده است: امام جواد علیه‌السلام مرا طلبید و به من اطلاع داد که قافله‌ای آمده است و در میان آن برده فروشی است که کنیزانی برای فروش با خود دارد. آن گاه هفتاد دینار به من داد و به من دستور داد کنیزی که اوصافش را برایم بیان نمود خریداری نمایم. من رفتم و به دستور حضرت عمل کردم و آن کنیز را خریدم و او مادر امام هادی علیه‌السلام است. در روایت وارد شده که نام وی «سمانه» است و از کسانی است که عرب خالص نیست ولی نزد عرب تربیت شده است. [۵]. و نیز او از محمد بن فرج و علی بن مهزیار نقل کرده است که امام علی النقی فرمود: «امی عارفه بحقی و هی من اهل الجنة لا یقر بها شیطان مارد و لا ینالها کید جبار عنید و هی مکلوئه بعین الله التی لا تنام و لا تخلف عن امهات الصدیقین و الصالحین». [۶]. «مادرم عارف به حق من می‌باشد، و او از اهل بهشت است، هیچ شیطان ستمگری به او نزدیک نمی‌شود، و دست هیچ ستمگر کینه‌توز به او نمی‌رسد، او در پناه خدای قادر مطلق است، او در ردیف مادران اشخاص شایسته کار و صدیقان است».

تاریخ ولادت و محل آن

روز ولادت از ایام هفته: چند قول است: روز سه‌شنبه، [۷] روز جمعه، [۸] روز [صفحه ۲۰] دوشنبه و روز شنبه. [۹]. روز ولادت از ماه در این مورد نیز چند قول نقل شده است: نیمه‌ی ماه ذیحجه، [۱۰] پنجم ماه رجب، [۱۱] سوم ماه رجب، [۱۲] دوم ماه رجب، [۱۳] بیست و هفتم ماه ذیحجه، [۱۴] سیزدهم ماه رجب و هفدهم ماه ذیحجه. [۱۵]. مرحوم محدث قمی فرموده: «شهر در ولادت آن حضرت آن است که در نیمه‌ی ماه ذیحجه به دنیا آمده است». [۱۶]. سال ولادت در سال ولادتش دو قول است: سال ۲۱۴ [۱۷] و سال ۲۱۲؛ [۱۸] و محدث قمی سال ۲۱۲ را شهر می‌داند. محل ولادت: «حربا» یا «صریا» [۱۹] و آن نام قریه‌ای است که حضرت موسی بن جعفر علیهما‌السلام آن را بنیان گذاشته است در یک فرسخی مدینه است. [۲۰]. سرود میلاد مژده‌ای شیعیان شد جهان با صفا++ جلوه‌گر شد رخ حجت کبریا شد علی النقی جلوه‌گر در جهان + مرحبا مرحبا آفرین آفرین آفرین آفرین++ شادمان زین پسر، شد امام نهم++ تا کند سروری، بهر اهل ولا روشن از روی او گشته ارض و سما++ مرحبا مرحبا آفرین آفرین مرحبا مرحبا آفرین آفرین + [صفحه ۲۱] آسمان و زمین با صفا آمده++ حجت دین حق از خدا آمده روشن از این پسر چشم اهل

ولا++ مرحبا مرحبا آفرین آفرین مرحبا مرحبا آفرین آفرین + آنکه در دست او پرچم دین بود++ زاده‌ی حیدر و آل یاسین بود آنکه جد نیکویش خاتم الانبیا++ مرحبا مرحبا آفرین آفرین مرحبا مرحبا آفرین آفرین + شد جهان روشن از جلوه‌ی آن جناب++ در مدینه گرفت از رخ خود نقاب جلوه گر شد رخ حجت کبریا++ مرحبا مرحبا آفرین آفرین مرحبا مرحبا آفرین آفرین [۲۱]. ++

نام و کنیه و لقب ها

نام مبارکش علی است تنها همین نام برای آن بزرگوار ذکر شده است. [۲۲]. در کتاب «جنات الخلود» گفته است: اسم او علی است که دلالت صریح بر ارتفاع شأن و بلندی رتبه‌ی حضرت دارد، زیرا کلمه علی از علو گرفته شده است، خواه والایی از بعد ظاهری و یا از جنبه‌ی معنوی مانند جد بزرگوارش علی بن ابی طالب علیهم السلام. روی همین جهت در کتب گذشته‌ی آسمانی نام آن حضرت «یطول» است یعنی هم نام اول. [۲۳]. کنیه‌ی شریف آن حضرت فقط ابوالحسن است و به او گفته می‌شود ابوالحسن الثالث. [۲۴]. ابوالحسن ثالث که می‌گویند به این جهت است که به موسی بن جعفر علیهما السلام ابوالحسن اول و به امام رضا علیه السلام ابوالحسن ثانی می‌گویند. [۲۵]. در کتاب جنات الخلود جدول ۱۷ و ۱۵ گفته است که کنیه‌ی آن حضرت ابوالحسن [صفحه ۲۲] رابع و به قولی ابوالحسن ثالث است، اگر در نظر گرفته شود که کنیه‌ی امام زین العابدین علیه السلام ابوالحسن اول و کنیه‌ی موسی بن جعفر علیهما السلام ابوالحسن ثانی و کنیه‌ی امام رضا علیه السلام ابوالحسن ثالث است امام علی النقی علیه السلام ابوالحسن رابع است بدون اینکه در نظر گرفته شود که کنیه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ابوالحسن است و گرنه کنیه‌ی امام هادی علیه السلام ابوالحسن رابع یا ابوالحسن خامس است. علت اینکه حضرت مکنای به این کنیه شده یا این است که نام پسرش امام حسن است پس مراد این است که آن حضرت پدر امام حسن عسکری علیه السلام است و یا از این جهت که حسن به معنای نیکی و خوبی است و وجود مبارک حضرت سرچشمه‌ی همه خوبی‌هاست و در این راستا در مدح امامان علیهم السلام گفته شده است: ۱ - بهم آید جبلن علی سماح++ و أفعال طبعن علی سداد ۲ - بهم عرف الوری سبل المعالی + هم دلوا الأنام علی الرشاد ۳ - و مما كانت الحكماء قالت + لسان المرأ من خدم الفؤاد ۴ - فکیف یجوز عن قصد اللسان++ و قلب رایح یهواه عادی [۲۶]. ۱ - به واسطه ایشان دست‌هایی بر جود و سخاوت سرشته شده‌اند و کارهایی بر استواری و درست کاری. ۲ - مردم راه‌های ترقی و تعالی را از آنان آموختند و ایشان مردم را به رشد و هدایت رهنمون شدند. ۳ - از چیزهایی که حکما گفته‌اند این است که زبان شخص گویای اندرون اوست. ۴ - کسی که چنین است زبانش همیشه به نیکی و خیر راهنمایی می‌کند و قلبی خوشبخت دارد که دشمن نیز او را دوست دارد. اما القاب آن حضرت: برای آن بزرگوار چند لقب ذکر شده است: [صفحه ۲۳] ۱ - نجیب، ۲ - مرتضی، ۳ - هادی، ۴ - نقی، ۵ - عالم، ۶ - فقیه، ۷ - امین، ۸ - مؤتمن، ۹ - طیب، ۱۰ - متوکل، ۱۱ - عسکری، ۱۲ - ناصح، ۱۳ - مفتاح. [۲۷] . در دلائل الامامه چند لقب دیگر را ذکر کرده است: ۱۴ - دلیل، ۱۵ - موضح، ۱۶ - رشید، ۱۷ - وفی، ۱۸ - شهید، ۱۹ - متقی و ۲۰ - خالص. هر یک از این القاب بیانگر یک خصلت از خصال نیکو است. نجیب که به معنای برگزیده و ناب است اشاره به این دارد که خدا او را برگزیده است و بر سایر بنی آدم برتری داده است. مرتضی معنایی نزدیک به نجیب دارد اگر شخصی یک نفر را برای خدمت یا همراهی خود برگزید و پسندید می‌گویند: «ارتضاء» بنابراین معنای این لقب آن است که خدا آن حضرت را برای خدمت به دین خود برگزیده و پسندیده است. هادی یعنی راهنما و هدایتگر؛ و روشن است که حضرت راهنمای مردم به سوی خدا و دین است. نقی به معنای پاک و پاکیزه است و حضرتش دارای صفت عصمت بوده و از هر آلودگی ظاهری و باطنی پاک بوده است. عالم که معنای آن روشن است و علم حضرت نشأت گرفته از علم پدران و اجدادش می‌باشد که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منتهی می‌گردد و علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از سرچشمه‌ی وحی الهی است. فقیه، این واژه را گاهی به دانشمند و گاهی به دانا و گاهی به بابصیرت و همانند اینها معنا می‌نمایند، رساترین واژه‌ای که این کلمه را می‌توان به آن برگرداند

کلمه دین شناسی است. با در نظر گرفتن این موضوع که حضرت امام است خوب روشن می‌گردد که وی چگونه دین شناسی بوده است. امین مورد اعتماد و امانت‌دار؛ به حضرت امین می‌گویند به اعتبار اینکه امانت‌دار و مورد [صفحه ۲۴] اطمینان و اعتماد خدا بوده در ادای وظایف و امانت‌هایی که از جانب خدا به او واگذار شده که مربوط به امور دین است و نیز از همه‌ی جهات امانت‌دار مردم و رعیت بوده است. مؤتمن یعنی کسی که او را امین شناخته‌اند بنابراین معنایش این است که خداوند او را امین و امانت‌دار می‌داند. طیب به معنای نیکو و خوب و پاکیزه است که آن بزرگوار در بالاترین مرتبه این معانی است. متوکل به کسی می‌گویند که امورش را به دیگری که به او اعتماد دارد واگذار نماید ملقب شدن حضرت به این لقب به اعتبار آن است که کارهایش را به خدا واگذار نموده بود. مرحوم علامه مجلسی از کتاب کشف الغمه نقل نموده که حضرت این لقب را مخفی می‌نمودند و به اصحاب سفارش می‌کردند که از آن چشم‌پوشی نمایند زیرا این، لقب یکی از خلفای معاصر حضرت متوکل علی الله بود [۲۸] و به خاطر تقیه حضرت این لقب را اظهار نمی‌کردند. عسکری، عسکر به معنای ارتش و سپاه است. مرحوم علامه مجلسی از مرحوم صدوق نقل نموده که از استادانم شنیدم: محله‌ای که امام هادی و فرزندش امام حسن علیهما السلام در سامراء ساکن آن بودند، عسکر نامیده می‌شد از این رو به این دو بزرگوار عسکری می‌گفتند [۲۹] و از سخن صاحب جنات الخلود استفاده می‌گردد که علت نامگذاری آن محله به عسکر این است که آنجا لشکرگاه متوکل عباسی بوده است. [۳۰]. ناصح یعنی خیرخواه و دلسوز و بی‌غش و غل که حضرت خیرخواه دین و مردم بود و از هر غش و غل پاک بود. مفتاح، این کلمه در اصل به کلید گفته می‌شود و به حضرت مفتاح گفته شده به اعتبار اینکه مشکلات مادی و معنوی مردم را حل می‌نموده است. متعرض معنای بقیه القاب نمی‌گردم. [صفحه ۲۵] فاضل معاصر آقای سید عبدالحسین رضایی در اشعارش به بعضی از این القاب اشاره دارد: کشتی عقل و علم دهمین عقل از عقول بشر ++ دهمین پیشوای جن و بشر نهمین زاده‌ی علی ولی ++ دهمین جانشین پیغمبر علی هادی نقی باشد ++ هادی دین و خلق را رهبر اوست فرماندهی زمین و زمان ++ او امام جهان پهناور ماه باشد خجل ز روی او ++ از رخس شرمگین بود خاور اوست در بحر ژرف و بی‌پایان ++ کشتی عقل و علم را لنگر در حریمش که هست عرش خدا ++ جبرئیل است خادم و چاکر اوست سبط رسول هر دو سرا ++ اوست فرزند ساقی کوثر اوست گنجینه‌ی علوم دین ++ شهر علم پیامبری را در حب او زنده کرده‌ی دل‌ها ++ نام او گشته زینت دفتر او شفاعت کند «رضایی» ++ از ره لطف در صف محشر [۳۱]. حافظ و حامی سنن طبع من وارد سخن گشته ++ در مدیح ابوالحسن گشته هادی و مرشد و ولی خدا ++ رهبر جمله مرد و زن گشته نقی و عالم و فقیه و امین ++ طیب و پاک و مؤتمن گشته مرتضی و نجیب القابش ++ آن چه ثابت به نزد من گشته این لقب‌ها برای آن سرور ++ ز امر خلاق ذوالمنن گشته دهمین حجت خدای بزرگ + حافظ و حامی سنن گشته با چه ظلمی شده است آواره ++ دور از خانه و وطن گشته [صفحه ۲۶] چون فرشته اسیر دیو شده ++ در کف مشتی اهرمن گشته اوست هادی دین پیغمبر ++ بر زمین و سما بود رهبر [۳۲].

شکل و شمایل

صاحب جنات الخلود می‌نویسد: حضرت امام علی النقی علیه السلام متوسط القامه، مرطوبی مزاج، صورت مبارکش سرخ و سفید، گونه‌های مقدس اندکی برآمده بود چشمان مبارکش گشاده و فراخ، گشاده ابرو، دندان‌های مقدسش درشت، چهره‌ی مبارکش به قدری دلگشا بود که اگر کسی را غم و اندوهی بود و به صورت مقدس آن برگزیده‌ی خدا نظر می‌کرد، غم و اندوه وی برطرف می‌شد. آن حضرت محبوب قلوب مردم بود به قدری آن بزرگوار صاحب هیبت بود که اگر دشمن با آن برگزیده‌ی خدا مصادف می‌شد تملق می‌گفت. لب‌های مبارکش همیشه متبسم بود و به ذکر خدای رؤوف اشتغال داشت. در موقع راه رفتن گام‌ها را کوچک برمی‌داشت پیاده راه رفتن بر آن بزرگوار دشوار بود، موقع راه رفتن عرق می‌کرد. [۳۳].

نقش نگین انگشتری حضرت

در ارتباط با نقش نگین انگشتری حضرت چند گونه نقل شده است: صاحب کتاب دلائل الامامه می‌نویسد: حضرت انگشتری داشت که سه جمله زیر بر آن نوشته بود: «ما شاء الله لا قوة الا بالله». (دقت شود این دو جمله است). و از نور الابصار نقل شده که نقش نگین آن حضرت این بود: «هو الله ربی و هو عصمنی من خلقه». [۳۴]. [صفحه ۲۷] صاحب جنات الخلود می‌نویسد: نقش خاتم آن حضرت این جمله بود: «الله الملك» مانند نگین امیرالمؤمنین علیه‌السلام. و نقش این کلمه بر فیروزه که در روی دیگرش نوشته شود: الملك لله الواحد القهار موجب امنیت از درندگان و پیروزی در جنگ است. و به قولی نقش نگین حضرت این بود: «التوکل قبل التأسف». و از مصباح کفعمی این جمله نقل شده است: «حفظ العهود، من اخلاق المعبود». [۳۵]. و نقش این کلمه جهت وفا به وعده و رسیدن به امیدها نفعی عظیم دارد خصوصاً اگر نگین عقیق باشد به جهت خلاصی از دست ظالم و حبس سودمند است. روایت شده که یکی از ملازمان خلفای جور یکی از شیعیان را به زندان می‌برد امام جعفر صادق علیه‌السلام مخفیانه انگشتر سرخ عقیق به وی دادند در انگشت کرد فی الحال نجات یافت. [۳۶].

صلوات و تحیت بر آن حضرت

در جنات الخلود درباره‌ی تحیات بر آن بزرگوار آمده است: «اللهم صل علی علی بن محمد وصی الاوصیاء و امام الانبیاء و خلف ائمة الدین علی الخلائق اجمعین. اللهم كما جعلته نورا يستضيء به المؤمنین فبشر بالجزیل من ثوابك و انذر بالالیم من عقابك و حذر بأسك و ذكر آیاتك و احل حلالك و حرم حرامك و بین شرایعك و فرائضك و حض علی عبادتك و امر بطاعتك و نهی عن معصیتك فصل علیه افضل ما صلیت علی احد من اولیائك و ذریه انبیائك یا اله العالمین». [۳۷]. [صفحه ۲۸]

دعای آن حضرت

و نیز می‌نویسد: دعای آن حضرت: «یا نور یا برهان یا مبیر یا رب اکفنی شر الشرور و آفات الدهور و أسألك النجاة يوم ینفخ فی الصور». و بعضی آنچه را که ذکر گردید حرز آن حضرت می‌دانند و گفته‌اند دعای آن حضرت این است: «یا عدتی دون العدد و یا رجائی و المعتمد و یا كهفی و السند یا واحد یا احد یا من قل هو الله احد، بحق من خلقتك من خلقك و لم تجعل فی خلقك مثلهم احدا أن تصلی علی جماعتهم و تفعل بی كذا و كذا، به جای جمله اخیر حاجت خود را بخواهد. [۳۸].

نماز آن وجود مقدس

و می‌نویسد برای درخواست فرزند دو رکعت نماز بخواند بعد از سلام نماز به سجده رود و هفتاد و یک بار «استغفر الله» بگوید بعد از آن با همسر خود نزدیکی نماید و در حین نزدیکی این دعا را بخواند: «اللهم ان ترزقنی ولدا اسمیه باسم نبیک علیه‌السلام» البته فرزند صالح نیکو نصیب شود. روز هفتم از ولادت برای او عقیقه کن و در کشتن گوسفند بگو: «یا قوم انی بریء مما تشرکون انی و جهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین اللهم منك و الیک بسم الله و الله اکبر اللهم من فلان بن فلان و نام مولود را ببرد. [۳۹].

توسل به آن حضرت

و می‌نویسد: کمک خواستن از خداوند در ادای حقوق برادران مؤمن و خواهران مؤمنه و انجام مستحبات و برگرداندن آنچه به ظلم

از مردم گرفته شده و رسیدن به امید [صفحه ۲۹] و آرزوهایی که انسان در سر می‌پروراند همه با توسل جستن به امام هادی علیه‌السلام امکان‌پذیر است با خواندن این دعا: «اللهم انی أسألك بحق ولیک علی بن محمد الا أعنتنی به علی تأدیة فرضک و بر اخوانی المؤمنین و اخواتی المؤمنات و سهل ذلک لی و اقرنه بالخیر و اعنی علی طاعتک بفضلک یا أرحم الراحمین». و به روایتی «بفضلک یا رحیم». [۴۰].

تک عشره کامله

روز امام هادی و زیارت آن حضرت علیه‌السلام در آن روز؛ از بعضی روایات استفاده می‌شود که روزهای هفته بر معصومین علیهم‌السلام تقسیم و هر یک یا چند تن از آنان روزی مخصوص دارد که زیارت آنان در آن روز خصوصیت دارد این بخش از کتاب را با بیان و ذکر این مطلب پایان می‌دهم نخست دو روایت را و بعد از آن زیارت مخصوص امام علی النقی علیه‌السلام را ذکر می‌نمایم: روایت اول: سید بن طاوس در کتاب جمال الاسبوع با سند خود از صقر بن ابی دلف نقل نموده که گفته: آن زمانی که متوکل عباسی، امام علی النقی علیه‌السلام را به سامرا آورده بود، رفتم تا از حال حضرت خبری به دست آورم، آن حضرت نزد زراقی دربان متوکل زندانی بود. وقتی که زراقی مرا دید دستور داد تا مرا نزد او ببرند، مرا نزد او بردند گفت: ای صقر! برای چه به اینجا آمده‌ای؟ گفتم: خیر است! گفت: بنشین. صقر می‌گوید: در کار خود و آمدنم فکر کردم و پیش خود گفتم: آمدنم به نزد او اشتباه بود. وقتی که جمعیت از نزد زراقی بیرون رفتند به من گفت: چه کار داری و چرا آمدی؟ گفتم: برای کار خیری آمده‌ام. گفت: شاید آمده‌ای از حال مولایت پرسی؟ گفتم: مولای من جز متوکل کیست؟ گفت: ساکت باش مولای تو بر حق است از من نترس که من بر مذهب تو هستم. گفتم: الحمدلله. گفت: آیا دوست داری او را ببینی؟ گفتم: [صفحه ۳۰] آری! گفت: اکنون پستیچی خدمت آن حضرت است بنشین تا بیرون آید. نشستم وقتی که پستیچی بیرون آمد به غلامش گفت: دست صقر را بگیر و به اطاق ببر - اشاره به یکی از اطاق‌ها کرد - وارد آن اطاق شدم دیدم امام علی النقی علیه‌السلام روی حصیری نشسته و در برابر آن حضرت قبری آماده است بر حضرت سلام کردم، سلام مرا جواب داد آن گاه امر نمود که بنشینم سپس فرمود: ای صقر چه چیز سبب شده که اینجا آمدی؟ عرض کردم: آمدم تا از حال تو مطلع شوم در این اثنا به قبر نگاه کردم و گریه کردم! حضرت به من نظر نمود و فرمود: ای صقر! ناراحت مباش گزندی به من نمی‌رسانند. گفتم: الحمدلله. پس از آن عرض کردم: یا سیدی! حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده معنای آن را نمی‌دانم. فرمود: آن چه روایتی است؟ عرض کردم: قول آن حضرت: «لا تعادوا الایام فتعادیکم؛ با روزها دشمنی ننمایید که با شما دشمنی می‌نمایند» معنای این چیست؟ فرمود: آری مراد از روزها همیشه ما هستیم، سبت (شنبه) نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و احد (یکشنبه) نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اثنین (دوشنبه) امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام و الثلاثاء (سه‌شنبه) امام زین‌العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام می‌باشند. اربعاء (چهارشنبه) امام کاظم و امام رضا و امام جواد و من می‌باشیم. و خمیس (پنجشنبه) پسر امام حسن عسکری علیه‌السلام است و جمعه پسر پسر امام کاظم (حضرت حجت علیه‌السلام) است که گروهی که پیرو حق می‌باشند به سوی او می‌آیند. معنای ایام و روزها این است پس در دنیا با آنها عداوت نورزید که در آخرت با شما به دشمنی برمی‌خیزند. سپس حضرت فرمود: از نزد من بیرون رو که بر تو ایمن نیستم. [۴۱]. روایت دوم: و نیز سید بن طاوس به طریق دیگر این روایت را از ابوسلیمان بن اورمه نقل کرده و مفاد این روایت مفاد حدیث پیشین است جز اینکه در آن معجزه‌ای از امام علی النقی علیه‌السلام آمده است که حضرت از غیب خبر داده‌اند و به ابوسلیمان فرمودند: گریه نکن حاجب متوکل نمی‌تواند مرا به قتل برساند خدا بیش از دو روز به [صفحه ۳۱] او و متوکل فرصت نخواهد داد. بعد از دو روز او و متوکل را خواهند کشت و جریان همان گونه بود که حضرت خبر داده بود. [۴۲]. آن گاه مرحوم سید زیارت هر یک از معصومین علیهم‌السلام را در روزی که مخصوص آنان است نقل می‌کند تا می‌رسد به روز چهارشنبه

که به نام حضرت موسی بن جعفر، امام رضا، امام جواد و امام علی النقی علیهم السلام است و این زیارت را ذکر می‌نماید: السلام علیکم یا اولیاء الله السلام علیکم یا حجج الله السلام علیکم یا نور الله فی ظلمات الأرض السلام علیکم صلوات الله علیکم و علی آل بیتکم الطیبین الطاهرین بابی انتم و امی لقد عبدتم الله مخلصین و جاهدتم فی الله حق جهاده حتی اتاکم الیقین فلعن الله اعدائکم من الجن و الانس و انا ابرء الی الله و الیکم منهم یا مولای یا ابا ابراهیم موسی بن جعفر یا مولای یا ابا الحسن علی بن موسی یا مولای یا اباجعفر محمد بن علی یا مولای یا ابا الحسن علی بن محمد انا مولی لکم مؤمن بسرکم و جهرکم متضیف بکم فی یومکم هذا و هو یوم الاربعاء و مستجیر بکم فاضیفونی و اجیرونی بآل بیتکم الطیبین الطاهرین. [۴۳]. [صفحه ۳۲]

امامت امام علی النقی

اشاره

در این بخش چندین موضوع بررسی می‌شود:

امامت از نکته نظر شیعه و تصریح به امامت حضرت هادی

در کتب کلامیه اثبات شده که امامت و این منصب والا- و مهم منصبی الهی، و امامت و خلافت تداوم نبوت است با همان برهان‌هایی که برای اثبات نبوت ذکر گردیده است - عقلی و نقلی - امامت نیز اثبات می‌شود. و اکنون در مقام بیان اصل امامت نیستیم و این مختصر گنجایش آن را ندارد. جهت تحقیق در این مدعا می‌بایست به کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده مراجعه شود. در اینجا فقط به این موضوع می‌پردازیم که امام اول به وسیله‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خدای تعالی تعیین شده و امامان بعد هر یک با معرفی و تصریح امام قبل تعیین شده‌اند و در این جا به گونه‌ای مختصر اکتفا و چندین روایت را ذکر می‌نمایم که در آن نام مبارک امام علی النقی علیه السلام آمده است: ۱ - مرحوم علامه مجلسی روایتی را از کتاب فضائل و کتاب الروضة نقل می‌نماید: عبدالله بن ابی‌وفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که حضرت فرمود: «لما خلق الله ابراهیم الخلیل علیه السلام کشف الله عن بصره فنظر الی جانب العرش فرآی نوراً فقال: الهی و سیدی ما هذا النور؟ قال: یا ابراهیم هذا محمد صفیی فقال: الهی و سیدی أری الی جانبه نوراً آخر؟ فقال: یا ابراهیم هذا علی ناصر دینی. فقال: الهی و سیدی أری الی جانبهما نوراً ثالثاً؟ قال: یا ابراهیم هذه فاطمة تلی أباهما و بعلمها فطمعت محببها من النار قال: الهی و سیدی أری نورین یلیان الثلاثة الأنوار؟ قال: یا [صفحه ۳۳] ابراهیم هذا الحسن و الحسین یلیان أباهما و جدتهما و امهما». «وقتی که خدای تعالی ابراهیم خلیل علیه السلام را خلق فرمود، پرده از مقابل چشم او برداشت و به کنار عرش نظر نمود، نوری را دید عرض کرد: ای خدای من و سید من! این نور چیست؟ خداوند فرمود: این محمد برگزیده‌ی من است. عرض کرد: ای خدای من و سید من! در کنار او نوری می‌بینم؟ فرمود: ای ابراهیم! این علی یاری کننده‌ی دین من است. عرض کرد: در کنار آن دو نور، نور سومی را می‌بینم؟ فرمود: ای ابراهیم! این فاطمه است که پیرو پدر و شوهرش و تالی تلو آنان می‌باشد و دوستان او را از آتش دور ساخته‌ام. عرض کرد: ای خدای من و سید من! در کنار این سه نور دو نور دیگر می‌بینم؟ فرمود: ای ابراهیم! آن دو حسن و حسین هستند که پیرو پدر و جد و مادرشان هستند». «فقال: الهی و سیدی أری تسعة أنواراً أحدقوا بالخمسة الأنوار؟ فقال: یا ابراهیم! هؤلاء الائمة من ولد هم. فقال: الهی و سیدی فبمن یعرفون؟ فقال: یا ابراهیم اولهم علی بن الحسین و محمد ولد علی و جعفر ولد محمد و موسی ولد جعفر و علی ولد موسی و محمد ولد علی و علی ولد محمد و الحسن ولد علی و م ح م د ولد الحسن القائم المهدی». «ابراهیم عرض کرد: ای خدای من و سید من! نه نور را می‌بینم که اطراف این پنج نور را احاطه کرده‌اند فرمود: ای ابراهیم اینان امامان و فرزندان آن پنج

نورند. عرض کرد: نام آنان چیست؟ فرمود: اول ایشان علی پسر حسین (امام زین العابدین علیه السلام) پس از او محمد فرزند علی است (امام باقر علیه السلام) بعد از او جعفر فرزند محمد است پس از او موسی فرزند جعفر است بعد از وی علی فرزند موسی است پس از او محمد فرزند علی است بعد از او علی فرزند محمد است (امام علی النقی علیه السلام) بعد از او حسن فرزند علی است پس از او محمد فرزند حسن، قائم مهدی است. «قال: الهی و سیدی أری عدۀ أنوار حولهم لا یحصی عدتهم الا أنت؟ قال: یا ابراهیم هؤلاء شیعتهم و محبوبهم. قال: الهی و بما یعرفون شیعتهم [صفحه ۳۴] و محبیهم؟ قال: بصلوة الاحدی و الخمسین، و الجهر بسم الله الرحمن الرحیم و القنوت قبل الركوع و سجدة الشکر و التختیم بالیمین». «عرض کرد: ای خدای من و سید من! اطراف آنان عده‌ای انوار می‌بینم که شماره آنها جز تو کسی نمی‌داند؟ فرمود: ای ابراهیم آنان شیعیان و دوستداران آنان هستند. عرض کرد: شیعیان و دوستان ایشان به چه شناخته می‌شوند؟ فرمود: به خواندن پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز و به بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم و قنوت قبل از رکوع و سجده شکر و انگشتی به دست راست نمودن». «قال ابراهیم: اللهم اجعلنی من شیعتهم و محبیهم. قال: قد جعلتک فانزل فیه (و ان من شیعتہ لابراهیم - اذ جاء ربه بقلب سلیم). [۴۴]». «ابراهیم عرض کرد: بار خدایا مرا از شیعیان و دوستان آن چهارده نور قرار ده. فرمود: قرار دادم و آیه شریفه را درباره حضرت ابراهیم نازل نمود: و همانا از شیعه او ابراهیم است وقتی که با قلب سلیم به سوی پروردگارش آمد». [۴۵]. در آخر روایت حسب نقل مرحوم محدث نوری چنین آمده است: مفضل بن عمر گوید: برای ما روایت شده است: وقتی که ابراهیم علیه السلام احساس نمود که وفات می‌کند این خبر را برای یارانش نقل کرد و سپس به سجده رفت و در سجده قبض روح شد. [۴۶]. در پاورقی بحار نیز نوشته که در فضائل و الروضة همین گونه است. ولی در بحار آمده است: مفضل بن عمر گوید: اباحنیه وقتی احساس کرد که مرگ او رسیده این خبر را برای اصحابش نقل کرد و به سجده رفت و در سجده قبض روح گردید. مرحوم محدث قمی رحمه الله فرموده: از عبارت محدث نوری استفاده می‌شود که نسخه بحار صحیح نیست، اباحنیه کجا لیاقت چنین سعادت را داشت؟! [۴۷]. [صفحه ۳۵] ۲ - روایت لوح که نزد حضرت فاطمه علیها السلام بود: این روایت را مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در کتاب بحار الانوار از کتاب کمال الدین، عیون الاخبار، الاحتجاج، الاختصاص، الغیبه، الخصال و امالی الشیخ به طرق متعدد نقل نموده است. [۴۸]. سند آن در بعضی از طرق معتبر است و الفاظ آن به حسب طرق مختلف است که ترجمه یکی از آنها را در اینجا ذکر می‌نمایم: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت نموده که پدرم (امام باقر علیه السلام) به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: من به تو حاجتی دارم چه وقتی برای تو آسان است که به تنهایی از تو سؤالی بنمایم؟ جابر عرض کرد: هر زمانی که خواستی پس پدرم با جابر خلوت نمود و به او فرمود: ای جابر! از آن لوحی که در دست مادرم حضرت فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدی و از آنچه مادرم به تو فرمود که در آن لوح نوشته شده به من خبر بده. جابر عرض کرد: خدا را شاهد می‌گیرم که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدمت مادرت حضرت فاطمه علیها السلام شرفیاب شدم تا ولادت امام حسین علیه السلام را تبریک بگویم، در دست مبارکش لوحی سبز رنگ دیدم که گمان بردم زمرد است. در آن لوح نوشته‌ای دیدم که به رنگ سفیدی درخشان مانند نور آفتاب بود به مادرت عرض کردم: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! پدرم و مادرم به قربانت! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند به رسول خود هدیه نموده است. اسم پدرم و شوهرم و دو پسر و اسمی اوصیای از فرزندانم در آن نوشته شده است. پدرم آن را به من عطا فرمود تا با دیدن آن مسرور شوم. جابر عرض کرد: مادرت آن لوح را به من داد. آن را خواندم و از روی آن نسخه برداری کردم. امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! می‌شود آن را به من نشان دهی؟ عرض کرد: آری. [صفحه ۳۶] پس پدرم با جابر به منزل وی رفت جابر صحیفه‌ای که از پوست بود به پدرم نشان داد و عرض کرد: خدا را شاهد می‌گیرم که آن لوح را دیدم که بر آن نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز العلیم لمحمد نوره و سفیره و حجاب و دلیله، نزل به الروح الامین من عند رب العالمین. به نام خدای بخشنده مهربان این کتابی است از جانب خدای عزیز و دانا برای محمد نور او و

نماینده او و دربان او و برهان او که روح الامین آن را از نزد رب العالمین آورده است. عظم یا محمد آسمانی و اشکر نعمانی و لا تجحد آلائی، انی أنا الله لا اله الا- أنا قاصم الجبارین و مذل الظالمین و دیان الدین انی أنا الله لا اله الا أنا فمن رجا غیر فضلی أو خاف غیر عدلی عذبتہ عذابا لا اعذبه احدا من العالمین فایای فاعبد و علی فتوکل. ای محمد! اسماء مرا بزرگ بدار و در برابر نعمت‌های ظاهری و باطنی من، مرا سپاس کن به درستی که منم خدایی که جز او خدایی نیست، درهم شکننده ستمگران و خوار کننده ظالمان، جزا دهنده روز جزا، همانا منم خدایی که جز او خدایی نیست پس هر که فضل غیر مرا امید داشته و از غیر عدل من بترسد او را عذابی نمایم که احدی از جهانیان را چنین عذابی ننموده‌ام پس تنها مرا عبادت کن و فقط بر من توکل نما. انی لم ابعث نبیا فاکملت آیامه و انقضت مدته الا جعلت له وصیا و انی فضلک علی الانبیاء و فضلت وصیک علی الاوصیاء و أکرمک بشلیک بعده و بسبطیک حسن و حسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدۀ اُبیہ و جعلت حسینا خازن وحی و أکرمته بالشهادۀ و ختمت له بالسعادۀ فهو أفضل من استشهاد و أرفع الشهداء درجۀ جعلت کلمتی التامۀ معه و الحجۀ البالغۀ عنده. [صفحه ۳۷] من هیچ پیامبری را نفرستادم مگر اینکه بعد از پایان رسیدن عمر وی برای او وصی‌ای قرار دادم و همانا من تو را بر همه پیامبران فضیلت و برتری دادم و وصی تو را بر همه اوصیا برتری دادم و او را با دو پسر و دو سبط حسن و حسین گرامی داشتم پس حسن را بعد از پدرش معدن علم خود قرار دادم و حسین را خزانه‌دار وحی خود قرار دادم و او را با شهادت گرامی داشتم و سرانجام او را به سعادت مقرون نمودم پس برترین شهیدان است و مرتبه‌ی او از همه شهدا بالا-تر است، برهان تام و تمام من و حجت رسایم با اوست. بعترته ائیب و اعاقب أولهم علی سیدالعابدین و زین أولیاء الماضین، و ابنه شبیه جده المحمود محمد الباقر لعلمی و المعدن لحکمی سیهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی حق القول منی لا-کرم من مثنوی جعفر و لا- سرنه فی أشیاعه و أنصاره و أولیائه. میزان ثواب و عقاب من عترت او هستند که نخستین آنان علی سیدالعابدین و زینت اولیای گذشته، بعد از وی پسرش شبیه جد ستوده‌اش محمد شکافنده‌ی علم و معدن حکم من است. به زودی کسانی که در جعفر و امامت وی تردید دارند به هلاکت می‌رسند. کسی که بر جعفر رد نماید، بر من رد نموده است سخنی است قطعی از من: مقام جعفر را بالا می‌برم و او را در ارتباط با پیروانش و یارانش و دوستانش مسرور خواهم نمود. انتجت بعده موسی و انتجت بعده فتنۀ عمیاء حندس لان خیط فرضی لا ینقطع و حجتی لا تخفی و ان اولیائی لا یشقون ألا و من جحد واحدا منهم فقد جهد نعمتی و من غیر آیه من کتابی فقد افتری علی. بعد از جعفر موسی را برگزیدم و بعد از او فتنه‌ی گمراه کننده و تاریک برگزیده شده (اشاره است به فتنه واقفه) موسی را برگزیدم زیرا احکام من تعطیل نمی‌شود و برهان من پنهان نمی‌ماند، و دوستان من (مراد ائمه علیهم السلام هستند) زیان نمی‌بینند، آگاه باشید هر [صفحه ۳۸] که یکی از آنان را انکار نماید همه نعمت‌های مرا انکار نموده است و هر کس یک آیه از کتابم را تغییر دهد بر من دروغ بسته است. و ویل للمفتترین الجاحدین عند انقضاء مدۀ عبدی موسی و حبیبی و خیرتی، ان المکذب بالثامن مکذب بکل أولیائی و علی ولیی و ناصری و من أضع علیه أعباء النبوءۀ و امنحه بالاضطلاع بها، یقتله عفریت متکبر، یدفن بالمدينۀ التي بناها العبد الصالح الی جنب شر خلقی. وای بر کسانی که بعد از پایان عمر بنده‌ام موسی و حبیب و برگزیده‌ام دروغ می‌بندند و منکر می‌شوند (مراد کسانی هستند که از پذیرفتن امامت امام رضا علیه‌السلام سر باز زدند) همانا کسی که انکار نماید امام هشتم را همه‌ی امامان را انکار نموده است، علی (بن موسی) ولی و یاور من است و کسی است که بار ادامه نبوت را به او واگذار می‌نمایم و قدرت و نیروی آن را به او عطا می‌نمایم، عفریتی سرکش او را به قتل می‌رساند در شهری که بنده‌ی صالح (ذوالقرنین) آن را بنا نموده است در کنار شرورترین خلقم دفن می‌شود. حق القول منی لا قرن عینه بمحمد ابنه و خلیفته من بعده فهو وارث علمی و معدن حکمی و موضع سری و حجتی علی خلقی، جعلت الجنة مثواه و شفعتہ فی سبعین ألفا من أهل بیتہ کلهم قد استوجبوا النار. سخنی است استوار از من: دیده‌ی او را (علی بن موسی) به محمد پسرش و خلیفه بعد از او روشن می‌نمایم پس محمد (امام جواد علیه‌السلام) وارث علم من و معدن حکم من و موضع سر من و حجت من بر خلقم می‌باشد، جایگاه او را بهشت قرار دادم، و شفاعت وی را دربارہ‌ی هفتاد

هزار نفر از اهل بیتش که همه مستحق آتش هستند می‌پذیرم. و اختتم بالسعادة لابنه علی ولیی و ناصری و الشاهد فی خلقی و آمینی علی وحیی، اخرج منه الداعی الی سبیلی و الخازن لعلمی الحسن. سرانجام پسرش علی (النقی) ولیم و ناصرم و گواه بر خلقم و امینم بر وحیم را به [صفحه ۳۹] سعادت ختم می‌نمایم و از صلب او بیرون می‌آورم حسن (عسکری) را که به راه من دعوت می‌نماید و خزانه دار علم من می‌باشد. ثم اکمل ذلک بانه رحمه للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب سیدل اولیائی فی زمانه و یتهادون رؤوسهم کما تتمادی رؤوس الترك و الدیلم فیقفلون و یحرقون و یکونون خائفین مرعوبین و جلین تصبغ الارض بدمائهم و یفشو الویل و الرنین فی نساءهم. سپس به اکمال می‌رسانم منصب امامت را به پسرش که رحمت برای جهانیان است دارای کمال موسی و بها و زیبایی عیسی و صبر ایوب است (مراد حضرت مهدی علیه السلام است) در زمان (غیبت او) دوستانم خوار می‌شوند سرهای آنان را به هدیه می‌برند مانند سرهای ترک و دیلم پس کشته می‌شوند و آنان را می‌سوزانند در حال خوف و ترس به سر می‌برند، زمین از خون ایشان رنگین می‌شود و صدای ناله و فریاد از زنان آنها آشکارا به گوش می‌رسد. اولئک اولیائی حقا بهم أدفع کل فتنه عمیاء حنّس و بهم أکشف الزلازل و أدفع الآصار و الاغلال، اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئک هم المهددون. آنان دوستان واقعی من هستند به برکت ایشان (ظاهرا مراد چهارده معصوم علیهم السلام هستند) هر فتنه سخت و تاریک را دفع می‌نمایم و به برکت آنان زلزله‌ها را برطرف می‌نمایم و از گرفتاری‌ها جلوگیری می‌کنم. آنان کسانی هستند که مورد درود و رحمت پروردگارشان هستند و آنان هدایت یافتگان هستند. در آخر روایت آمده است: عبدالرحمان بن سالم گفته: ابوبصیر گفت اگر در مدت زندگانت جز این حدیث را نشنیده باشی تو را همین بس است پس آن را به غیر اهلش نگو. [۴۹]. [صفحه ۴۰] روایات به این مضمون که به امامت همه ائمه علیهم السلام تصریح شده فراوان است به جلد ۳۶ بحار الانوار مراجعه شود. ۳ - امام جواد علیه السلام به امامت حضرت علی النقی علیه السلام تصریح نموده است: صقر بن ابی دلف می‌گوید: از ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام شنیدم می‌فرمود: «ان الامام بعدی ابنی علی، أمره امری و قوله قولی و طاعته طاعتی و الامامة بعدی فی ابنة الحسن». [۵۰]. «همانا امام بعد از من پسر من علی است امر او امر من، سخن او سخن من و اطاعت از او اطاعت از من است، امامت بعد از وی برای پسرش حسن است». ۴ - اسماعیل بن مهران گوید: در سفر اول که امام جواد علیه السلام از مدینه بیرون رفت، به او عرض کردم: فدایت شوم! من در این سفر بر تو می‌ترسم اگر برای شما پیش آمدی کرد امام بعد از شما کیست؟ حضرت تبسم کنان به من روی نمود و فرمود: آنچه تو خیال می‌کنی در این سال نیست. وقتی که معتصم عباسی لعنه الله علیه حضرت را به بغداد طلبید خدمت آن حضرت شرفیاب شدم و عرض کردم: فدایت شوم! شما دارید از اینجا می‌روید، امام بعد از شما کیست؟ حضرت گریه نمود به حدی که محاسن شریفش تر شد آن گاه به من توجهی نمود و فرمود: آری در این سفر جا دارد که بر من احساس ترس شود «الامر بعدی الی ابنی علی». [۵۱]. کار (امامت) بعد از من مربوط به پسر من علی (النقی) است.

مدت امامت امام علی النقی

مرحوم علامه مجلسی رحمه الله نقل کرده است که مدت امامت آن حضرت سی و سه سال و نه ماه یا هفت ماه و چند روزی کم بوده است. [۵۲]. [صفحه ۴۱]

در چه سنی به منصب امامت نائل آمد

مرحوم مجلسی رحمه الله نقل نموده که در وقت شهادت پدر بزرگوارش امام جواد علیه السلام شش سال و پنج ماه از عمر شریفش گذشته بود. [۵۳]. ولی مرحوم محدث قمی می‌نویسد: «و در وقت وفات پدر بزرگوارش هشت سال و پنج ماه تقریبا از عمر شریف آن حضرت گذشته بود که به منصب جلیل امامت کبری و خلافت عظیم سرافراز گردید و مدت امامت آن جناب سی و سه سال

بود». [۵۴]. و مرحوم قزوینی می‌گوید: حدود هفت سال از عمرش گذشته بود که پدر بزرگوارش به شهادت رسید. [۵۵]. به هر صورت وقتی که به منصب والای امامت رسید به حد بلوغ نرسیده بود و در ظاهر کودک بود. سه نفر از امامان شیعه پیش از بلوغ به منصب امامت رسیدند اول امام جواد علیه‌السلام است که مرحوم محدث قمی می‌نویسد: علامه مجلسی و دیگران فرموده‌اند که سن شریف حضرت جواد علیه‌السلام در وقت وفات پدر بزرگوارش نه سال و بعضی هفت سال نیز گفته‌اند. [۵۶]. دیگری حضرت حجه بن الحسن العسکری مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که در سن پنج سالگی به منصب امامت رسید. و سومی حضرت امام علی النقی علیه‌السلام است که در سنی که ذکر گردید به منصب امامت نائل آمد. از اینجا می‌توان استفاده نمود که امامت منصبی الهی و از جانب خداست و ارتباطی با سن و سال ندارد که در روایاتی به طور صراحت این موضوع ذکر شده است و چند روایت را در اینجا ذکر می‌نمایم: [صفحه ۴۲] ۱- ابن اسباط می‌گوید: امام جواد علیه‌السلام نزد من آمد من به او و سر و پاهای مبارک آن حضرت نظر می‌نمودم برای این جهت که در مصر قامت او را توصیف نمایم (زیرا امام در آن وقت کم سن و سال بود) هنگامی که امام جواد علیه‌السلام مرا دید فرمود: «یا علی ان الله احتج فی الامامة بمثل ما احتج فی النبوة قال الله تعالی: (و آتیناه الحکم صبیا) [۵۷] و (و لما بلغ اشد و بلغ أربعین سنة) [۵۸] فقد يجوز أن يعطى الحکم صبیا و يجوز أن يعطى و هو ابن أربعین سنة». «ای علی همانا خداوند در ارتباط با امامت به مانند آنچه در ارتباط با نبوت احتجاج نموده، احتجاج می‌نماید. خداوند تعالی (در ارتباط با واگذاری نبوت به کودک که یحیی باشد) فرموده است: «و ما حکم (نبوت) را در کودکی به او دادیم». و (در ارتباط با واگذاری نبوت به انبیا که به سن چهل سالگی رسیده بودند) فرموده: «و زمانی که به رشدش و به چهل سالگی رسید». بنابراین (تعجب نکن که من در این سن به امامت رسیده‌ام زیرا) جایز است حکم خدا (نبوت و امامت) به کسی داده شود که کودک است و به کسی داده شود که چهل ساله است». ابن اسباط و عباد بن اسماعیل گویند که ما در منی خدمت امام رضا علیه‌السلام بودیم که امام جواد علیه‌السلام را آوردند، عرض کردیم: این همان مولود مبارک است؟ حضرت فرمود: نعم هذا المولود الذی لم یولد فی الاسلام أعظم برکة منه. [۵۹]. آری این مولودی است که در اسلام با برکت‌تر از او متولد نشده است. ۲- صفوان بن یحیی می‌گوید: به امام رضا علیه‌السلام عرض کردم: پیش از آنکه خداوند ابوجعفر (امام جواد علیه‌السلام) را به تو هبه نماید ما از تو (درباره‌ی فرزند و امام بعد از تو) سؤال می‌کردیم و شما می‌فرمودی که خداوند به من فرزندی عطا خواهد نمود و [صفحه ۴۳] اکنون خداوند به تو فرزند عطا نموده است و چشم ما را روشن نموده است، خدا نیلورد آن روزی که ناظر در گذشت تو باشیم اگر چنین روزی فرارسید ما به چه کسی مراجعه نماییم (امام بعد از تو کیست)؟ پس امام رضا علیه‌السلام به امام جواد علیه‌السلام که مقابل رویش ایستاده بود اشاره کرد. من عرض کردم: او امام است در حالی که سه ساله است؟ (مگر امامت به کودک می‌رسد). حضرت فرمود: «و ما یضره من ذلک؟ قد قام عیسی بالحجة و هو ابن اقل من ثلاث سنین». [۶۰]. از این جهت چه ضرری متوجه او می‌گردد در حالی که حضرت عیسی به مقام نبوت رسید و سنش از سه سال کمتر بود. ۳- معمر بن خلاد می‌گوید: شنیدم از امام رضا علیه‌السلام که چیزی را در ارتباط با امامت ذکر کرد سپس فرمود: شما را با این مطالب چه کار؟ این ابوجعفر است که من او را به جای خود نشانده‌ام و منصب خود را به او داده‌ام. و فرمود: ما اهل بیتی هستیم که کودکان ما از بزرگان ما (امامت و علم را به) ارث می‌برند، همه‌ی ما با هم مساوی هستیم [۶۱] (بزرگ و کوچک ما فرقی ندارند و امامت به بزرگسالی بستگی ندارد). ۴- خیرانی از پدرش نقل کرده که در خراسان خدمت امام رضا علیه‌السلام ایستاده بودم که گوینده‌ای عرض کرد: ای سید من! اگر پیش آمدی (برای شما) روی داد به چه کسی رجوع کنیم؟ حضرت فرمود: به پسر من ابی جعفر (امام جواد علیه‌السلام). گویا که گوینده عمر ابوجعفر علیه‌السلام را (برای احراز منصب امامت) کم دانست روی این جهت امام رضا علیه‌السلام فرمود: «ان الله سبحانه بعث عیسی رسولا نبیا صاحب شریعة فی أصغر من السن الذی فیہ أبوجعفر علیه‌السلام». [۶۲]. [صفحه ۴۴] همانا خدای سبحانه عیسی را به نبوت و رسالت مبعوث فرمود که صاحب شریعت مستقل بود در سنی کمتر از سنی که

ابوجعفر علیه‌السلام دارد. روایات در این راستا فراوان است به بحارالانوار مراجعه شود. می‌توان علت انتقال منصب امامت به امام جواد و امام هادی علیه‌السلام را در سنی کمتر از ده سال این گونه بیان نمود (هر چند این احتمالی بیش نیست) که این امتحان و آزمایش بود برای همه مردم به ویژه برای شیعه که توجه داشته باشند که امامت به بزرگی و کوچکی بستگی ندارد و امری است از جانب خدا که به هر کس و در هر سن و سالی که خواست عطا می‌نماید. و این آزمایش عجیبی بود درباره‌ی امامت جواد علیه‌السلام که اولین بار بود که کسی در این سن حایز منصب امامت گردد. افراد زیادی دچار لغزش و انحراف شدند ولی افرادی که تسلیم بودند کمترین سخنی نگفتند. و می‌توان گفت که این مقدمه‌ای بود برای آمادگی شیعه جهت پذیرفتن امامت حضرت مهدی علیه‌السلام در سن پنج سالگی و آماده شدن برای اعتقاد به غیبت صغری و کبرای آن حضرت.

امامت حضرت همزمان با چه ستمگرانی بود؟

اشاره

در گذشته بیان نمودم که مدت امامت حضرت امام علی النقی علیه‌السلام سی و سه سال و چند ماه بود. در طول این مدت با شش تن از حکام ستمگر که خود را خلیفه می‌نامیدند معاصر بود و معاشرت داشت: معتصم عباسی ۲ - واثق عباسی ۳ - متوکل عباسی ۴ - منتصر عباسی ۵ - مستعین عباسی ۶ - معتز عباسی. [۶۳]. [صفحه ۴۵] بنا ندارم در این کتاب زندگی چنین افرادی را بررسی و ذکر نمایم بلکه آن مقداری که با زندگانی امام علی النقی علیه‌السلام ارتباط پیدا می‌کند می‌آورم:

معتصم عباسی

در آخر ذیقعدۀ سال ۲۲۰ بنابر قول اشهر معتصم عباسی امام جواد علیه‌السلام را به شهادت رساند و منصب امامت به امام هادی علیه‌السلام منتقل شد. [۶۴]. و در سال ۲۲۷ روز پنجشنبه دوازدهم ربیع‌الاول معتصم در سامراء به درک واصل گردید. [۶۵]. بنابراین هفت سال از امامت حضرت امام علی النقی علیه‌السلام در زمان حکومت معتصم عباسی بوده است. هر چند در این هفت سال حضرت شاهد ظلم و ستم‌ها و بی‌بند و باری‌های این مرد جنایتکار بود ولی به جریان خاصی از او با حضرت امام هادی علیه‌السلام برخورد نکردم که در این کتاب نقل نمایم فقط جریانی در بخش فضائل و مناقب ذکر می‌نمایم که ظاهراً مربوط به زمان حکومت معتصم است. [۶۶].

واثق عباسی

در دوازدهم ربیع‌الاول سال ۲۲۷ که معتصم از دنیا رفت فرزندش هارون واثق به جای وی نشست. [۶۷]. و سال ۲۳۱ شش روز به آخر ذیحجه مانده در سامرا به درک واصل شد. [۶۸]. مرحوم محدث قمی می‌نویسد: مدت خلافتش پنج سال و نه ماه و سیزده روز بوده. [۶۹]. در تمام این مدت امام هادی علیه‌السلام ناظر جنایات و ستم‌های این جنایتکار بود ولی [صفحه ۴۶] برخوردی خاص از ناحیه‌ی او نسبت به حضرت نیافتم تنها مرحوم محدث قمی جریان زیر را در منتهی الآمال در فصل اول از زندگانی حضرت آورده است، می‌نویسد: شیخ یوسف بن حاتم شامی در کتاب درالمنثور از کتاب تاریخ خطیب نقل کرده از محمد بن یحیی که گفت: روزی در مجلس واثق بالله در وقتی که فقها حاضر بودند یحیی بن اکثم پرسید: هنگامی که حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه‌السلام اعمال حج انجام داد چه کسی سر او را تراشید؟ تمامی مردم از جواب عاجز ماندند. واثق گفت: من کسی را حاضر می‌نمایم که این پرسش را پاسخ دهد آن گاه شخصی را فرستاد و امام هادی علیه‌السلام را حاضر نمود و گفت: ای ابوالحسن! به ما

بگو وقتی که آدم عمل حج را به جای آورد چه کسی سر او را تراشید؟ حضرت فرمود: مرا درباره‌ی این سؤال عفو نما. واثق گفت: تو را قسم می‌دهم که جواب بگویی. فرمود: اکنون که نمی‌پذیری می‌گویم: همانا خبر داد به من پدرم از جدم از پدرش که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای تراشیدن سر آدم جبرئیل مأمور شد یا قوتی از بهشت آورد و به سر آدم مالید و موهای سرش ریخت و به هر کجا که روشنی آن یا قوت رسید آنجا حرم گردید.

متوکل عباسی

اشاره

در سال ۲۳۲ که واثق مرد برادرش جعفر بن محمد بن هارون متوکل به جای وی نشست [۷۰] و در ساعت سه شب چهارشنبه سوم یا چهارم ماه شوال سال ۲۴۷ به قتل رسید. مدت خلافتش چهارده سال و ده ماه بود. [۷۱]. سخت‌ترین دوران امامت امام علی النقی علیه‌السلام همین چهارده سال بود، برای آگاهی از خباثت این شخص مختصری از زندگی وی و جریاناتی که در دوران حکومت او رخ داده در اینجا ذکر می‌نمایم: مرحوم محدث قمی در کتاب تتمه المنتهی می‌نویسد: متوکل مردی بود بد ذات و بد روش و با دودمان ابوطالب علیه‌السلام سخت دشمنی [صفحه ۴۷] می‌کرد و آنان را به گمان و تهمت می‌گرفت و پیوسته در صدد اذیت و آزار آنها بود، فتح بن خاقان وزیر او نیز چنین بود. از این جهت ستم و سختی و ظلمی که در دوران حکومت متوکل بر آل علی و آل ابوطالب علیه‌السلام گذشت در دوران هیچ یک از حکام بنی‌العباس نگذشت. [۷۲]. اکنون جریاناتی را ذکر می‌نمایم: ۱ - متوکل عمر بن فرج را والی مکه و مدینه قرار داده بود، عمر مردم را از احسان و نیکی به دودمان ابوطالب علیه‌السلام منع می‌کرد و در این کار پافشاری داشت تا جایی که به او خبر می‌رسید که شخصی به ایشان احسانی - هر چند ناچیز - نموده او را شکنجه می‌کرد. از این جهت مردم از احسان و نیکی به آل ابوطالب علیه‌السلام دست کشیدند، به نحوی کار بر ایشان سخت شده بود که زن‌های آنان لباس درستی نداشتند. لباس آنها کهنه و پاره بود و حتی یک لباس درست نداشتند که در آن نماز بخوانند تنها یک پیراهن سالم داشتند، وقت نماز به نوبت آن را می‌پوشیدند و نماز می‌خواندند پس از نماز از تن بیرون می‌کردند و برهنه به چرخ‌ریسی می‌نشستند. پیوسته به این وضع روزگار را گذراندند تا وقتی که متوکل به درک واصل گردید و منتصر بالله به جای وی نشست و با آل ابوطالب علیه‌السلام مهربانی پیش گرفت و اموالی فرستاد تا میان آنان پخش نمودند. [۷۳]. ۲ - مرحوم قزوینی نقل می‌نماید: شخصی به نام نصر بن علی جهضمی حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدح امام حسن و امام حسین و پدر و مادرشان علیه‌السلام نقل نمود. حدیث این است: «انه أخذ بيد الحسن و الحسين و قال: من احبني و احب هذين و أباهما و أمهما، كان معي في درجتي يوم القيامة». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست امام حسن و امام حسین علیه‌السلام را گرفت و فرمود: هر کس من و این دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد روز قیامت در درجه‌ی من با من خواهد بود. وقتی که نصر بن علی این حدیث را نقل نمود، متوکل دستور داد او را هزار تازیانه [صفحه ۴۸] بزنند. جعفر بن واحد با متوکل گفت و گو کرد و به او گفت: نصر شیعی مذهب نیست بلکه از اهل سنت است متوکل پانصد تازیانه را بخشید و به او پانصد تازیانه زدند. [۷۴]. ۳ - و نیز می‌نویسد: یزید بن عبدالله از طرف متوکل لعنه الله علیه والی مصر بود. مردی از ارتشیان مرتکب کاری شده بود که او را کتک زد. آن مرد یزید را به حق امام حسن و امام حسین علیه‌السلام سوگند داد که او را ببخشد. یزید سی ضربه شلاق دیگر افزود. جاسوس متوکل جریان را به او گزارش کرد. متوکل به یزید نوشت او را صد تازیانه دیگر بزن. یزید این کار را انجام داد، سپس آن مرد را به عراق نزد متوکل فرستاد. [۷۵]. ۴ - منع از زیارت قبر سیدالشهدا علیه‌السلام؛ یکی از جنایات متوکل عباسی این بود که مردم را از زیارت قبر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام منع می‌کرد و اگر کسی مخالفت می‌نمود او را به سخت‌ترین عقوبت تنبیه می‌کرد و به

قتل می‌رسانند. استاد بزرگوار ما حضرت آیت‌الله العظمی حاج آقا تقی طباطبایی قمی دام ظلّه می‌نویسد: و در آواره کردن شیعیان بعد از هارون الرشید نوه هوا پرستش جعفر متوکل پی‌گیری کرد و در ابتدای خلافتش شروع برنامه را با آواره کردن شیعه‌ی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و تنگ کردن راه بر آنان و جلوگیری کردن از به پا داشتن همه گونه نوحه سرایی و سوگواری سیدالشهدا علیه‌السلام آغاز کرد و چند مرتبه قبر شریف را ویران کرد و شخم زد و کاشت و محل اسلحه و شرطه قرار داد و زائرین حضرت را از زیارت ممانعت و آنها را تعقیب می‌کرد و می‌گرفت و می‌کشت و با بدترین وجه مثله می‌کرد، و همه‌ی این برنامه را با دست پیشوا و راهنمای خود دیزج یهودی انجام می‌داد. [۷۶]. و مرحوم قزوینی می‌نویسد: قلب متوکل لعنة الله علیه مالا مال از عداوت و دشمنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ائمه طاهرین علیهم‌السلام بود. همت بر آن گماشته بود که آثار ظاهری و شخصیت واقعی آنان را از میان بردارد. [صفحه ۴۹] از چیزهایی که سخت متوکل را آزار می‌داد این بود که می‌شنید و می‌دید که شیعیان قبر امام حسین علیه‌السلام را زیارت می‌کنند و کربلا را آباد نموده‌اند و اطراف قبر مطهر خانه‌ها بنا کرده‌اند و شیعیان از راه‌های دور و نزدیک به زیارت آنجا می‌آیند. آن خبیث برنامه‌ریزی کرد که اثری از شهر کربلا- و از قبر مطهر باقی نگذارد و دل خود را از کینه‌ای که داشت خالی نماید. ابن‌اثیر در حوادث سال ۲۳۶ می‌نویسد: متوکل دستور داد تا قبر حسین بن علی علیه‌السلام را ویران نمایند و منازل اطراف آن را خراب کنند و بر قبر مطهر آب بینند و مردم را از زیارت آن جلوگیری نمایند و در این راستا بخشنامه‌ای را به این مضمون انتشار داد: «هر کس بعد از سه روز نزد قبر حسین بن علی علیه‌السلام دیده شد او را در سیاهچال زندانی خواهیم نمود». مردم از ترس فرار کردند و زیارت آن حضرت را ترک کردند و قبر مطهر را ویران و جای آن زراعت کرد. ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: قبر را شخم کرد و آثار آن را از بین برد و بر راه‌ها دیده‌بان گماشت هر کس را می‌دیدند دستگیری کردند و او را به قتل می‌رساندند و یا به سخت‌ترین وجه شکنجه می‌کردند. [۷۷]. جریان رفتن دیزج به کربلا برای ویرانی قبر مطهر را چند گونه نقل کرده‌اند. مرحوم علامه مجلسی با ذکر سند از ابراهیم دیزج نقل کرده است: متوکل مرا برای تغییر قبر حسین علیه‌السلام به کربلا فرستاد و نامه‌ای به جعفر بن محمد بن عمار قاضی نوشت و به من داد. به او نوشت: به تو اعلام می‌کنم که ابراهیم دیزج را به کربلا می‌فرستم تا قبر حسین را نبش نماید. وقتی که نامه را خواندی بر کار دیزج نظارت کن و بین مأموریتش را انجام می‌دهد یا نه؟ [صفحه ۵۰] دیزج می‌گوید: جعفر بن محمد بن عمار مرا به آن مأموریت موظف کرد و من رفتم و کار را انجام دادم و به نزد جعفر برگشتم. از من پرسید: چه کاری انجام دادی؟ گفتم: قبر را نبش کردم ولی جسد را نیافتم. گفت: بایستی پایین‌تر می‌رفتی. گفتم: این کار را کردم ولی باز هم چیزی نیافتم. جعفر بن محمد جریان را به متوکل نوشت که ابراهیم دیزج قبر را نبش نمود ولی جسد را نیافت به او دستور دادم قبر را آب بیند و آن را شخم نماید. ابوعلی عمار می‌گوید: جریان را از ابراهیم دیزج پرسیدم گفت: با غلامان مخصوص خودم رفتم و قبر را نبش کردم دیدم جسد حسین بن علی روی حصیری نو گذاشته شده، دستور دادم خاک روی آن ریختند، آب روی آن بستم و دستور دادم آن را با گاو شخم نمایند. گاوها به آن موضع که می‌رسیدند قدم نزدیک نمی‌گذاشتند من ترسیدم به غلامانم سوگندهای سخت دادم که اگر کسی این جریان را بازگو کرد او را می‌کشم. [۷۸]. و نیز او با ذکر سند از ابو عبدالله باقطنی نقل می‌کند که عبیدالله یحیی بن خاقان مرا به خدمت هارون مصری درآورد و من کاتب وی بودم و این مصری یکی از کارگزاران سلطان بود. بدنش به شدت سفید بود حتی دست‌ها و پاهایش، ولی صورتش به شدت سیاه بود مانند قیر و بدنش می‌شکافت و بویی بد داشت وقتی که با من مأنوس شد جریان سیاهی صورتش را جویا شدم. از جواب امتناع می‌ورزید تا وقتی که مریض شد به همان مرض که مرد باز از او سؤال کردم میل داشت کتمان نماید من به او تعهد دادم که بازگو ننمایم. پس گفت: متوکل مرا با دیزج برای نبش قبر امام حسین علیه‌السلام فرستاد که آن را نبش کنیم و آب بر آن بیندیم. هنگامی که عازم بر رفتن شدم شب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم به من فرمود: با دیزج مرو و کاری که به آن مأمور شده‌ای انجام نده. صبح که شد آمدند و مرا تحریک کردند با آنها رفتم تا به کربلا رسیدیم و آن کار را انجام دادیم و به دستور

متوکل عمل کردیم باز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را [صفحه ۵۱] در خواب دیدم، فرمود، مگر به تو امر نکردم که با آنها به کربلا مرو و کاری را که آنان مرتکب می شوند مرتکب مشو؟ سخن مرا نپذیرفتی و آنچه آنها انجام دادند انجام دادی. سپس سیلی به من زد و آب دهان به صورت من انداخت صورتم این گونه شد که می بینی و بدنم به این صورت درآمد. [۷۹]. و با ذکر سند از فضل بن محمد بن عبدالحمید نقل می کند که با ابراهیم دیزج همسایه بودیم. در آن مرض که با همان مرد نزد او رفتم او را در حال بدی یافتیم دیدم گویا مدهوش است و طبیعی در کنار وی بود. از جهت اینکه همسایه بود و با هم معاشرت داشتیم و این موجب بود که وضع حالش را از من کتمان نکند، از حالش جويا شدم کتمان کرد و به طبیب اشاره کرد. طبیب متحیر بود که چه دارویی برای او تجویز نماید برخاست و بیرون رفت. مجلس خلوت شد. از وضع و حالش پرسیدم، گفت: به خدا سوگند به تو می گویم و از خدا آمرزش می طلبم. متوکل به من دستور داد به کربلا بروم و قبر حسین علیه السلام را شخم کنم و آثار آن را از بین ببرم. شب به آنجا رسیدم کارگران و مزدوران همراه من بودند. بیل و کلنگ و آلات و ابزار شخم زنی داشتند. به غلامان و یارانم دستور دادم تا کارگران را به ویرانی قبر و شخم زدن آن وادار سازند. خودم که خسته راه و کوفته بودم، خوابیدم. خوابم برد، در عالم خواب داد و فریاد بلندی شنیدم. غلامان مرا بیدار کردند به آنان گفتم: شما را چه می شود؟ گفتند: جریان عجیبی پیش آمده است! گفتم: چه روی داده؟ گفتند: اطراف قبر گروهی هستند که میان ما و قبر حائل شده اند و با تیر ما را هدف قرار می دهند. برخاستم تا با آنان جریان را بررسی نمایم. دیدم جریان همان است که آنها گفتند این جریان در اول شب که مهتاب بود رخ داد. گفتم: به آنها تیراندازی کنید شروع به تیراندازی کردند ولی تیرهای ما به خودمان برمی گشت و هر تیری به همان تیرانداز که تیر را پرتاب کرده بود اصابت می کرد و او را می کشت. وحشت سراپای مرا گرفت. [صفحه ۵۲] تب بر من عارض شد و می لرزیدم همان وقت از آنجا کوچ کردم و خود را آماده کردم که متوکل مرا بکشد زیرا آنچه را دستور داده بود کاملاً انجام نداده بودم. ابو برزه می گوید: به دیزج گفتم: از شر متوکل رهایی یافتی شب گذشته او را کشتند. پسرش منتصر در قتل وی کمک نمود. گفت: این را شنیده ام ولی وضع خود را به گونه ای می بینم که امید زنده ماندن ندارم. ابو برزه می گوید: این گفت و گو اول روز بود شب نشده بود که دیزج مرد. [۸۰]. و با ذکر سند از قاسم بن احمد بن معمر اسدی کوفی که اهل اطلاع بوده نقل می کند که جعفر پسر معتصم به متوکل گزارش کرد که مردم عراق در کربلا برای زیارت امام حسین علیه السلام اجتماع می نمایند و جمعیت فراوانی به زیارت آن حضرت روی می آورند. متوکل به یکی از سران ارتش دستور داد که با جمعی از سربازان به کربلا برود و مردم را متفرق نماید و از اجتماع کنار قبر حضرت و زیارت جلوگیری نماید. این جریان در سال ۲۳۷ بود. آن سردار به کربلا آمد و دستور متوکل را اجرا کرد، مردم عراق بر او شوریدند و گفتند: اگر همه را به قتل برسانی باز کسانی که از ما زنده باشند دست از زیارت امام حسین علیه السلام برنخواهند داشت. مردم از قبر مطهر معجزاتی دیده بودند که این گونه جانفشانی می نمودند. آن سردار جریان را به متوکل نوشت. متوکل در جواب نوشت که از ایشان دست بردارد و وانمود نماید که برای اصلاح کوفه آمده است و به کوفه برود. جریان بدین گونه بود تا سال ۲۴۷ باز به متوکل گزارش کردند که مردم عراق و کوفه به زیارت امام حسین علیه السلام رو آورده اند و جمعیت زیاران رو به فراوانی است و بازاری نیز بنا کرده اند. باز متوکل یک نفر از سرداران ارتش با سربازان فراوانی به کربلا فرستاد و دستور داد که اعلان نمایند که هر کس به زیارت امام حسین علیه السلام بیاید دولت وقت از او بیزار است. سپس [صفحه ۵۳] قبر را ویران نمودند و زمین آن را شخم زدند، و مردم دست از رفتن به زیارت کشیدند. و متوکل در جستجوی آل ابوطالب و شیعیان برآمد و آنان را به قتل می رساند ولی به آرزوی خود نرسید. [۸۱]. و از شخصی به نام عبدالله بن رابعه طوری نقل می کند که در سال ۲۴۷ برای انجام اعمال حج به مکه رفتم. وقتی که از اعمال حج فراغت یافتیم راهم را به سوی عراق قرار دادم با ترس و وحشت از سلطان (متوکل) قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کردم سپس برای زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا رفتم دیدم قبر را ویران کرده اند و به جای آن شخم زده و آب بسته اند، گاوهای شخم کننده را آورده اند با چشم خود دیدم

که گاوها را به طرف قبر می‌رانند وقتی به آنجا می‌رسیدند به طرف راست و چپ می‌رفتند و به قبر نزدیک نمی‌شدند. آنها سخت با چوب و عصا می‌زدند ولی گاوها بدون سبب و وجهی قبر را پایمال نمی‌کردند. نتوانستم قبر حضرت را زیارت کنم عازم بغداد شدم و این اشعار را می‌خواندم: ۱ - تالله ان كانت بنو امیه قد أتت + قتل ابن بنت نبیها مظلوما ۲ - فلقد أتاه بنو أبیه بمثلها++ هذا لعمرک قبره مهدوما ۳ - أسفوا علی أن لا یكونوا شایعوا++ فی قتله فتتبعوه رمیما ۱ - به خدا سوگند اگر بنی‌امیه فرزند پیامبرشان را مظلوم کشتند، ۲ - پسرعموهای او کاری مانند کار بنی‌امیه کردند، قبرش را ویران نمودند. ۳ - تأسف می‌خورند که برای کشتن وی جمع نشدند اکنون به بدن آن حضرت جسارت می‌کنند. وقتی به بغداد رسیدم صدای ناله و فریاد وحشتناکی شنیدم! وقتی از آن جویا شدم گفتند: کبوتر نامه رسان نامه‌ی کشته شدن متوکل را آورده است. از این جریانات تعجب کردم و گفتم: خدایا این شب برابر آن شبی که در کربلا دیدم. [۸۲]. [صفحه ۵۴] و عمر بن فرج گفته است: متوکل به من مأموریت داد تا قبر امام حسین علیه‌السلام را ویران نمایم به کربلا رفتم گاو را برای شخم زدن قبر وامی‌داشتم روی همه قبرها می‌رفت ولی وقتی به قبر امام حسین علیه‌السلام می‌رسید، پیش نمی‌رفت عصا را گرفتم و گاو را زدم تا عصا شکست به خدا سوگند پیش نرفت. [۸۳]. و از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که جمعی از راستگویان نقل کرده‌اند: هنگامی که متوکل دستور داد قبر امام حسین علیه‌السلام را شخم کنند و از نهر علقمه بر آن آب جاری نمایند، زید مجنون و بهلول مجنون به کربلا آمدند دیدند قبر مطهر به قدرت خدای در هوا معلق است! زید گفت: می‌خواهند با دهانشان نور خدا را خاموش نمایند ولی خدا ابا دارد که نورش خاموش شود هر چند کافران را خوش نیاید. جریان این گونه بود که شخم‌زن‌ها هفده بار قبر را شخم کردند قبر به حال اول بازمی‌گشت وقتی که شخم‌زن جریان را مشاهده کرد به خدا ایمان آورد و گاوها را رها نمود خبر به متوکل رسید دستور داد او را کشتند. [۸۴]. مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در جایی دیگر جریان زید مجنون را از بعضی کتاب‌ها مفصل‌تر نقل نموده است که ترجمه آن را نقل می‌نمایم: روایت شده که متوکل عباسی از حکام بنی‌العباس نسبت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت کینه‌توز و دشمن بود. او به شخم‌زن‌ها دستور داد که قبر امام حسین علیه‌السلام را شخم و ویران نمایند و آثار آن را از میان بردارند و از نهر علقمی آب روی آن جاری نمایند که هیچ اثری از آن باقی نماند و خبری از آن نقل نشود. و مردم را تهدید نمود که اگر کسی به زیارت آن حضرت مشرف شود او را می‌کشد، و بر سر راه‌ها دیده‌بانان و نگهبانان گماشت و به آنها دستور داد هر که را دیدند که به زیارت حسین می‌رود او را بکشید. می‌خواست با این جنایات نور خدا را خاموش و آثار دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نابود نماید! [صفحه ۵۵] این جریان به گوش یکی از اهل خیر به نام زید مجنون رسید - او را مجنون می‌گفتند ولی در واقع دیوانه نبود بلکه مردی صاحب اندیشه و خردمند بود ولی به مجنون ملقب شده بود به این جهت که هر خردمندی را قانع می‌کرد و برهان هر با فرهنگی را رد می‌نمود و از جواب باز نمی‌ماند و از سخن گفتن خسته نمی‌شد - زید آن روزها ساکن مصر بود وقتی که این خبر به او رسید بر او سنگین آمد و اندوهش زیاد شد و مصیبت مولایش امام حسین علیه‌السلام برای وی تازه گردید. هنگامی که حزن و اندوه ویرانی قبر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام بر او چیره شد با پای پیاده و سرزده از مصر بیرون آمد تنها در حالی که این مصیبت را به خدا شکایت می‌نمود به راه افتاد تا به کوفه رسید. بهلول در کوفه ساکن بود. زید نزد او رفت و بعد از سلام و جواب بهلول به او گفت: تو که هیچ وقت مرا ندیده‌ای از کجا مرا شناختی؟ زید گفت: دل‌های مؤمنان از عالم دیگر با هم آشنایی دارند. بهلول گفت: ای زید! چه سبب شده که با این وضع بدون مرکب سواری از مصر به اینجا آمده‌ای؟ گفت: به خدا سوگند از شدت ناراحتی و اندوه بیرون آمدم به من خبر رسید که این لعین (متوکل) دستور داده که قبر امام حسین علیه‌السلام را شخم بزنند و ویران نمایند و زائران آن را به قتل رسانند! این سبب گردید که از خانه و کاشانه‌ام بیرون آمدم. این خبر وضع مرا دگرگون کرد و اشک مرا جاری نمود و خواب از چشم من گرفت. بهلول گفت: من نیز مانند تو هستم برخیز به کربلا- رویم و قبور فرزندان علی مرتضی را از نزدیک ببینیم، دست یکدیگر را گرفتند و به راه افتادند تا به قبر امام حسین علیه‌السلام رسیدند. دیدند قبر به حال خود

است و تغییری نیافته ولی ساختمان روی آن را ویران کرده‌اند و هر قدر آب روی آن جریان می‌دهند آب دور می‌زند و برمی‌گردد و به قدرت خدا به قبر نمی‌رسد و وقتی آب بر روی قبر می‌بندند، قبر از زمین به اذن پروردگار بلند می‌شود. زید مجنون از آنچه دید شگفت‌زده شد و گفت: ای بهلول ببین می‌خواهند با دهان خود پف کنند و نور خدا را خاموش نمایند و خدا ابا دارد که نورش خاموش شود هر چند که مشرکان را خوش نیاید. [صفحه ۵۶] متوکل پیوسته در مدت بیست سال دستور می‌داد تا قبر حسین علیه‌السلام را شخم بزنند اما قبر تغییر نمی‌کرد و قطره‌ای آب روی آن نمی‌رفت وقتی که شخم زننده به آن وضع نظر کرد گفت: به خدا و رسول ایمان آوردم، فرار می‌کنم و دربدر بیابان‌ها می‌شوم ولی قبر حسین پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شخم نمی‌زنم. مدت بیست سال است که آیات خدا را به چشم می‌بینم و معجزات آل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را نظر می‌کنم و عبرت نمی‌گیرم و به خود نمی‌آیم. این را گفت و وسایل و ابزار شخم‌زنی را انداخت و گاوها را رها کرد و به سوی زید مجنون آمد و به او گفت: ای شیخ از کجا می‌آیی؟ گفت: از مصر! گفت: چرا به اینجا آمدی؟ من ترس این را دارم که تو را بکشند. زید گریه سر داد و گفت: به من خبر رسید که قبر امام حسین علیه‌السلام را شخم زده‌اند به خدا سوگند این خبر باعث حزن و اندوه من گردید و به اینجا آمدم. آن مرد که مأمور شخم کردن قبر بود بر روی دست و پای زید افتاد و آنها را می‌بوسید و گفت: پدر و مادرم فدایت به خدا سوگند از وقتی که به اینجا آمدم و رحمت خدا بر روی من باز شد و قلبم نورانی گردید و به خدا و رسولش ایمان آوردم مدت بیست سال است که به من مأموریت داده‌اند تا قبر را شخم بزنم و هر وقت آب را روی قبر جریان دادم آب دور زد و برگشت و قطره‌ای به قبر نرسید گویا من مست بودم و اکنون به خود آمدم و این به برکت قدم تو بود آن گاه به ایاتی که گذشت تمثل جست و آن شخم‌زن به گریه افتاد و گفت: ای زید مرا از خواب غفلت بیدار کردی و من هم اکنون به سامرا نزد متوکل می‌روم و جریان را به او می‌گویم خواه مرا بکشد یا مرا رها نماید. زید گفت: من نیز با تو می‌آیم و تو را یاری می‌نمایم. وقتی که آن مرد بر متوکل وارد گردید و معجزاتی را که دیده بود به وی گفت، بغض او نسبت به آل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیادتر گردید و دستور داد تا آن مرد را کشتند و پاهایش را به طناب بستند و در بازارها کشیدند سپس برای عبرت مردم او را در بازار عمومی به دار آویختند و دیگر کسی از اهل بیت یاد نمی‌کرد. [صفحه ۵۷] حزن و اندوه زید مجنون زیاد گردید و صبر نمود تا بدن آن مرد را از دار به زیر آوردند و در مزبله‌ای انداختند آن گاه زید آمد و بدن وی را برداشت و به کنار دجله آورد و او را غسل داد و کفن نمود و بر او نماز گزارد و او را دفن نمود و سه شبانه روز کنار قبر وی قرآن می‌خواند. روزی کنار قبر وی نشسته بود ناگهان صدای ضجه و ناله و فریادهای فراوانی به گوش او رسید. زنان زیادی با موهای پریشان و گریبان چاک زده و صورت‌های نیلگون دید و جمعی از مردان که صدا به ناله و افغان بلند نموده بودند و دید مردم مضطرب و ناراحتند نگاه کرد دید جنازه‌ای بر دوش مردم است و جمعیت فوج فوج راه‌ها را مسدود کرده‌اند. زید می‌گوید: خیال کردم متوکل مرده است از یک نفر پرسیدم این جنازه کیست؟ گفت: این جنازه کنیزی حبشی سیاه پوست به نام ریحانه از کنیزان متوکل است که او را زیاد دوست می‌داشت. جنازه آن کنیز را با احترام آوردند در قبری که در آن گل و ریحان چیده و با مشک و عنبر خوشبو نموده بودند دفن کردند. زید که این منظره را دید سخت غمگین و اندوهناک گردید، سیلی به صورت زد و در مرثیه امام حسین علیه‌السلام نوحه سرایی نمود و اشعاری گفت و به نزد متوکل فرستاد. متوکل او را احضار کرد و خواست او را به قتل رساند ولی معجزه‌ای پیش آمد که ناچار شد از کشتن وی دست بردارد و به مردم اجازه دهد تا به زیارت امام حسین علیه‌السلام بروند. [۸۵]. نویسنده: آنچه در این روایت آمده که این مرد گفته مدت بیست سال قبر را شخم زدم با ظاهر تاریخ سازگار نیست زیرا مدت حکومت متوکل چهارده سال و ده ماه بیش نبوده است مگر اینکه قبل از حکومت وی به این کار مشغول شده باشد که در تاریخ چنین چیزی دیده نمی‌شود. در ارتباط با جنایات متوکل عباسی نسبت به منع از زیارت قبر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام، مرحوم محدث قمی می‌نویسد: [صفحه ۵۸] ابوالفرج از احمد بن رشا که زمان متوکل را درک کرده است و شاهد جریان بوده، نقل کرده

که متوکل به این جهت از زیارت حضرت منع نمود: پیش از خلافت متوکل زنی مغنیه بود که عده‌ای از کنیزان آوازه‌خوان را در اختیار داشت. هنگامی که متوکل شراب می‌نوشید یکی از آن کنیزکان آوازخوان را می‌فرستاد تا برای وی بخواند وقتی که به حکومت رسید، یک روز کسی را نزد آن مغنیه فرستاد تا آوازخوانی را برایش بفرستد گفتند به سفر رفته است و این جریان در ماه شعبان بود و آن زن مغنیه به سفر کربلا رفته بود. وقتی که برگشت یکی از کنیزکان خود را برای غنا خواندن نزد متوکل فرستاد متوکل از وی پرسید که این روزها به کجا رفته بودید؟ گفت: با خانم خود به سفر حج رفته بودیم. متوکل گفت: در ماه شعبان به حج رفته بودید؟! کنیزك گفت: به زیارت قبر حسین مظلوم علیه‌السلام رفته بودیم. متوکل از شنیدن این سخن در غضب شد که کار حسین به جایی رسیده که زیارت او را حج می‌گویند پس دستور داد تا خانم او را دستگیر و حبس کردند و اموال او را مصادره کردند. سپس یکی از اصحاب خود را که دیزج نام داشت و مردی یهودی بود و به حسب ظاهر نزد قبر شریف اسلام آورده بود جهت شخم و شیار و محو قبر امام حسین علیه‌السلام و شکنجه کردن زائران آن حضرت به کربلا فرستاد. مسعودی فرموده که این جریان در سال ۲۳۶ بود پس دیزج با شتاب بسیار سر قبر شریف رفت و هیچ کس جرأت تخریب آن موضع شریف را نداشت، دیزج خود بیلی در دست گرفت و جاهای مرتفع قبر مطهر را خراب کرد آن گاه کارگران وارد کار شدند و قبر شریف را ویران نمودند. و ابوالفرج گفته: که هیچ کس را جرأت بر این کار نبود دیزج گروهی از یهود را آورد تا به این کار زشت اقدام کردند. و او گفته: تا دوستان جریب از اطراف قبر را شخم کردند و آب بر آن زمین جاری کردند و در اطراف آن زمین به مسافت هر میل نگاهبانان گماشته که هر کسی به قصد زیارت قبر منور آید او را دستگیر نمایند و به نزد وی آورند تا شکنجه نماید. [صفحه ۵۹] و از محمد بن حسین اشنانی نقل کرده که مدتی گذشت و از روی ترس به زیارت قبر آن مظلوم نرفته بودم شوق زیاد مرا واداشت که به هر نحو شده به زیارت آن حضرت مشرف شوم اگر چه در راه زیارت کشته شوم پس با رفاقت یکی از عطارها به زیارت رفتم روزها پنهان می‌شدیم و شب‌ها راه می‌رفتیم تا به نواحی غاضریه رسیدیم، نیمه‌ی شب از جایی که نگاهبانان ما را نبینند خود را به قبر شریف رساندیم و پاسبانان در خواب بودند وقتی که به قبر رسیدیم دیدیم صندوق مطهر را کنده و سوزانده بودند و آب بر آن موضع جاری کرده بودند. پس خود را بر روی آن زمین افکندیم و زیارت کردیم و بوی خوشی استشمام کردیم که هیچ گاه مانند آن را استشمام نکرده بودیم پس من به رفیق عطار خود گفتم: چه بوی خوشی است! گفت: به خدا سوگند که هرگز در عطرها و بوهای خوش، بویی بدین خوبی استشمام نکرده‌ام. آن گاه با قبر شریف وداع کردیم و نشانه‌هایی چند در اطراف قبر در چند جا در زیر زمین نصب کردیم و این بود تا وقتی که متوکل مرد. بعد از آن با جمعی از آل ابوطالب و شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به زیارت قبر آن مظلوم رفتیم و آن نشانه‌ها را از زیر زمین بیرون آوردیم و ساختمان قبر شریف را مانند سابق بنا نمودیم. [۸۶]. صاحب کتاب ستارگان درخشان می‌گوید: بعضی نوشته‌اند: گروهی از شیعیان رفتن به زندان و شکنجه را تحمل می‌کردند و به زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌رفتند. سرانجام متوکل دستور داد هر کس بخواهد به زیارت امام حسین علیه‌السلام برود باید دست راست او را قطع نمایند در عین حال شیعیان دست از زیارت حضرت حسین علیه‌السلام شهید برنداشتند. تا این که یک وقت یکی از شیعیان که عازم زیارت امام حسین علیه‌السلام بود دست چپ خود را در معرض قطع کردن قرار داد. آن شخص که گماشته‌ی این دستور بود گفت: ما اجازه نداریم دست چپ قطع کنیم دست راست خود را بیرون آور. [صفحه ۶۰] آن شخص زائر جای دست راست خود را نشان داد و گفت: دست راستم را در سفر اول برای امام حسین علیه‌السلام داده‌ام و اکنون می‌خواهم دست چپم را نیز در راه آن حضرت تقدیم کنم. [۸۷]. امام علی النقی علیه‌السلام در طول این مدت شاهد و ناظر این جنایات بود و سخت بر او سنگینی می‌نمود هر چند به طور مستقیم این حوادث به شخص آن حضرت متوجه نبود اما متوکل به این جنایات اکتفا نکرد بلکه مستقیماً به اذیت و آزار و جسارت به وجود مقدس امام هادی علیه‌السلام پرداخت که اکنون مطالبی را در این راستا ذکر می‌نمایم:

احضار حضرت از مدینه طیبه به سامرا و قضایای مربوط به آن

مرحوم شیخ مفید می‌نویسد: سبب آوردن امام علی النقی علیه‌السلام از مدینه به سامرا این بود که عبدالله بن محمد (بن داود بن علی بن عبدالله بن عباس) [۸۸] که از طرف متوکل در مدینه مسؤول جنگ و اقامه نماز بود قصد اذیت و آزار حضرت را داشت. از این جهت نسبت به حضرت نزد متوکل فتنه کرد. حضرت از این جریان خبردار شد و نامه‌ای به متوکل نوشت و بدرفتاری عبدالله با خود را به متوکل نوشت. متوکل (از روی سیاست) نامه حضرت را جواب داد و او را به سامرا دعوت نمود و در آن نامه به حضرت وعده داد که اگر به سامرا بیاید با او خوشرفتاری خواهد نمود. ترجمه متن نامه متوکل به حضرت را در اینجا می‌آورم: بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد، امیرالمؤمنین از مقام و منزلت شما آگاه است و ملاحظه‌ی خویشی و نسبت شما را به خویش دارد و از عهده حق تو برمی‌آید، درباره‌ی شما و وابستگان روشی در پیش خواهد گرفت که خداوند کار شما و آنان را اصلاح نماید و بر عزت شما و ایشان نظر عنایت نماید و شما و آنها را از هر گزند ایمن بدارد. این کار را به این جهت [صفحه ۶۱] انجام می‌دهد که رضای پروردگار شامل حال او گردد و از عهده حقی که خدا برای شما بر او واجب نموده برآید. اکنون امیرالمؤمنین عبدالله بن محمد را از منصبی که به او داده بود برکنار نموده بدین جهت که شما نوشته بودید که قدر شما را نمی‌داند و نسبت به شما بی‌احترامی روا می‌دارد و به شما چیزهایی را نسبت داده که امیرالمؤمنین می‌داند شما از آنها بیزارید و در گفتار و رفتار حسن نیت دارید. از این جهت امیرالمؤمنین محمد بن فضل را به جای عبدالله بن محمد نصب می‌نماید و به او دستور داده که در احترام و فرمان‌برداری از شما کوتاهی ننماید برای تقرب به خدا و به امیرالمؤمنین. و امیرالمؤمنین مشتاق دیدار شماست و دوست دارد که با شما دیداری تازه نماید اگر شما میل دیدار او را دارید خودت و هر که را دوست داری از بستگان و دوستان و خدمه در خدمت شما باشند بدون شتاب به این سمت حرکت نما. هر وقت خواستی حرکت کن و هر وقت خواستی اتراق کن به هر نحو که دلخواه شماست. و اگر مایل باشی که یحیی بن هرثمه مولی امیرالمؤمنین با سربازانی که زیر بیرق او هستند با شما همراه باشند این کار را انجام می‌دهد اختیار با شماست. به یحیی بن هرثمه دستور داده که از شما فرمان برد و از دستور شما سرپیچی ننماید. از خدا درخواست خیر و خوبی نما و به نزد امیرالمؤمنین بیا که هیچ یک از برادران و فرزندان و بستگان و خاصانش نزد وی جایگاه شما را ندارند آن لطف و محبتی که به شما دارد به هیچ یک از آنان ندارد. والسلام علیک و رحمه الله و برکاته. این نامه را ابراهیم بن عباس (کاتب متوکل) در ماه جمادی‌الآخره سال ۲۴۳ نوشت. وقتی که این نامه به امام هادی علیه‌السلام رسید آماده حرکت گردید و یحیی بن هرثمه همراه حضرت بود تا به سامرا وارد گردید و متوکل از پیش دستور داد که به آن حضرت اجازه ورود به نزد او را ندهند. حضرت در کاروانسرای که منزل فقرا و [صفحه ۶۲] مستمندان بود و به آن «خان الصعاليك» یعنی کاروانسرای گدایان می‌گفتند نزول اجلال فرمود و یک روز در آن جا بود. بعد متوکل دستور داد خانه‌ای جدای از خانه خودش در اختیار حضرت قرار دهند. [۸۹]. توضیح: ۱- این نامه را که متوکل نوشته حسب ظاهر نامه‌ای محبت‌آمیز است ولی با دقت در آن روشن می‌شود که تعارفات وارد در آن جنبه‌ی ظاهری دارد و واقعیت ندارد بدین دلیل که: اول: متن نامه را همه جا به عنوان اینکه متوکل به حضرت خطاب نماید نیست بلکه از اول تا آخر نامه به عنوان اینکه کسی از طرف متوکل به حضرت خطاب می‌نماید و این در عرف متداول نوعی بی‌اعتنایی به حساب می‌آید. دوم: در هشت جای نامه کلمه امیرالمؤمنین ذکر شده است و این کار صرفاً برای این جهت است که قدرت خود را به رخ حضرت بکشد و از آغاز به قول معروف ضرب شصت نشان دهد و گر نه می‌توانست این کلمه را در نامه ذکر ننماید و به جای آن از کلماتی دیگر استفاده نماید. سوم: در نامه به گونه‌ای نرم و ملایم از حضرت خواسته که یحیی بن هرثمه همراه آن حضرت باشد و زیر نظر او برنامه سفر را تدارک ببیند، اگر بنا بود حضرت به اختیار خود این سفر را اختیار نماید نیازی به این برنامه نبود. از نقل مسعودی به خوبی روشن است که یحیی بن هرثمه مأموریت داشته امام علی النقی علیه‌السلام را تحت نظر به

سامرا بیاورد وی طبق نقل مرحوم قزوینی چنین نوشته است: یحیی بن هرثمه می گوید: متوکل مرا به مدینه فرستاد تا علی هادی فرزند محمد بن علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را از آنجا بیرون آورم و این کار به این جهت بود که از ناحیه امام هادی علیه‌السلام به متوکل گزارشی داده بودند. وقتی که به مدینه رسیدم اهل مدینه را ترس و وحشت فراگرفت که فغان و فریادی [صفحه ۶۳] راه انداختند که مانند آن را نشنیده بودم. آنان را ساکت کردم و سوگند یاد نمودم که به من دستور داده نشده که آن حضرت را ناراحت نمایم و یا به او گزندی برسانم. خانه‌ی آن حضرت را تفتیش کردم غیر از قرآن و دعا و مانند آن چیزی نیافتم پس او را از مدینه بیرون آوردم و خود عهده‌دار خدمت وی شدم و با او خوش رفتاری نمودم. [۹۰]. و مرحوم مجلسی از کتاب الخرایج و الجرایح نقل می کند که یحیی بن هرثمه گفت: متوکل مرا خواست و به من گفت: سیصد مرد از کسانی که می پسندی انتخاب کن و به کوفه بروید و در آنجا بار اندازید آن گاه از راه بیابان به مدینه بروید و علی بن محمد بن رضا را با احترام نزد من احضار نمایید. [۹۱]. اگر غرضی در کار نبود چرا یحیی خانه حضرت را تفتیش کرد و چرا با سیصد نفر در پی انجام این کار رفت؟ روشن است که از اول بنا بود حضرت را با جبر و قهر به سامرا بیاورد و او را زیر نظر داشته باشد. چهارم: اگر حضرت را به درستی و احترام دعوت کرده است چرا زمان ورود او را نزد خود نپذیرفت تا حضرت مجبور شود در خان الصعاليك منزل نماید. بنابراین متوکل می ترسید که حضرت علیه او و حکومتش اقدامی نماید روی این جهت آن وجود مقدس را به سامرا احضار نمود تا وی را زیر نظر داشته باشد. و از دلایلی که صراحت در مدعای ما دارد مطلبی است که از خود حضرت نقل شده است به راوی حدیث ابوموسی فرمود: «یا أبا موسی اخرجت الی سرمن رأی کرها و لو اخرجت عنها اخرجت کرها. قال: قلت: و لم یا سیدی؟ قال: لطیب هوائها و عذوبه مائها و قلّه دائها. ثم قال: تخرب سرمن رأی حتی یكون فیها خان و بقال للماره و علامه تدارک خرابها تدارک العماره فی مشهدی من بعدی». [۹۲]. ای ابوموسی از روی اکراه و ناخوشایندی به سرمن رأی کشانده شدم و اگر بیرون [صفحه ۶۴] روم باز از روی اکراه و ناخوشایندی است. ابوموسی می گوید: عرض کردم: چرا بیرون رفتن از روی اکراه است؟ فرمود: به خاطر سه چیز: لطافت هوا و گوارایی آب و کمی مرض هایش. پس فرمود: سرمن رأی ویران خواهد شد تا حدی که در آن یک کاروان سرا و یک مغازه بقالی برای مسافران باقی می ماند نشانه خرابیش آن است که حرم مرا بعد از من بنا خواهند نمود. ۲ - تاریخ نامه متوکل به امام هادی علیه‌السلام در کتاب ارشاد شیخ مفید سال ۲۴۳ ذکر شده و این تاریخ با ظاهر تاریخ سازگار نیست زیرا طبق نوشته مورخان حضرت در سال ۲۵۴ در سامرا به شهادت رسیده است این از یک سو و از سوی دیگر نوشته اند از روزی که حضرت وارد سامرا گردید تا روزی که به شهادت رسید بیست سال طول کشید. [۹۳]. و اگر تاریخ نامه درست باشد ورود حضرت به سامرا تا شهادتش یازده سال بیشتر نیست در صورتی که بودن حضرت در سامرا طبق نوشته اعلام الوری بیست سال بوده است ولی مرحوم محدث قمی در منتهی الآمال نوشته: بنابر آن روایتی که متوکل آن حضرت را در سال ۲۴۳ به سامرا طلبیده مدت اقامت آن جناب در سامره یازده سال می شود دقت فرمایید. به هر صورت تاریخ حرکت حضرت از مدینه و ورود به سامرا معلوم نیست همان گونه که همه‌ی رویدادهای بین راه معلوم نیست ولی چند جریان مربوط به حرکت حضرت تا رسیدن به سامرا به دست آمده که آن را ذکر می نمایم: ۱ - مرحوم قزوینی از کتاب اثبات الوصیه مسعودی نقل می نماید: امام هادی علیه‌السلام از مدینه بیرون آمد و متوجه عراق گردید بریحه (عبدالله بن محمد) برای بدرقه حضرت بیرون آمد کمی راه که رفت بریحه به حضرت عرض کرد: می دانم سبب احضارت به عراق و بیرون بردن از مدینه را این می دانی که من گزارش و فتنه کرده‌ام، سوگندهای سخت یاد می کنم که اگر نزد متوکل یا یکی از نزدیکان یا فرزندانش شکایت نمودی، نخل هایت را می برم و نابود [صفحه ۶۵] می کنم و دوستان را می کشم و چشمه‌های مزارعت را می خشکانم و.... امام علی النقی علیه‌السلام متوجه وی گردید و به او گفت: نزدیک ترین وقتی که شکایت تو را به خدا نموده‌ام شب گذشته بود بعد از آنکه شکایت تو را به او نمودم به دیگری از خلق او شکایت نمی نمایم. بریحه خود را به دست و پای حضرت انداخت و التماس نمود که او را ببخشد حضرت فرمود: تو را بخشیدم.

[۹۴] ۲۰ - یحیی بن هرثمه می‌گوید: به دستور متوکل وارد کوفه شدم و از آنجا به طرف مدینه راه افتادیم در میان اصحاب من سرداری بود که از خوارج بود و کاتبی داشتم که شیعی مذهب بود و من خود پیرو مذهب حشویه [۹۵] بودم. در بین راه آن خارجی مذهب با شیعی مذهب مناظره می‌کردند و من برای رفع خستگی و پیمودن راه مناظره آنها را گوش می‌دادم. در وسط راه، آن مرد خارجی مذهب به شیعی مذهب گفت: امام شما علی بن ابی طالب علیهما السلام گفته: هیچ جایی از زمین نیست مگر آنکه قبری است یا قبری خواهد شد نگاه کن این بیابان گسترده را بین کجایند کسانی که در اینجا بمیرند تا این سرزمین پهناور همه قبر شود که شما این گونه خیال می‌کنید؟ یحیی می‌گوید: من به آن مرد شیعه مذهب گفتم: اعتقاد شما این است که این خارجی می‌گوید؟ گفت: آری! گفتم: این خارجی مذهب راست می‌گوید کجایند کسانی که بمیرند تا این دشت وسیع همه گورستان گردد؟ ساعتی خندیدیم که آن مرد شیعی در جواب واماند. راه را پیمودیم تا به مدینه رسیدیم و به خانه علی بن محمد بن رضا رفتم. نامه‌ی متوکل را به او دادم نامه را خواند و گفت: فرود آیید، از جانب من خلافتی نیست. روز بعد که نزد او رفتم - و آن روزها هوا به شدت گرم و ایام تابستان بود - دیدم [صفحه ۶۶] خیاطی در منزل حضرت مشغول بریدن لباده و قبای ضخیم بارانی است که برای حضرت و همراهانش بدوزد و حضرت به خیاط گفت: چند نفر خیاط را جمع کن تا به تو کمک کنند که فردا همین وقت لباس‌ها آماده باشد. سپس به جانب من نظر کرد و فرمود: ای یحیی هر کاری در مدینه دارید امروز انجام دهید که فردا همین وقت حرکت می‌کنیم. یحیی گوید: با حالت تعجب از نزد امام هادی علیه‌السلام بیرون رفتم و از تهیه‌ی لباس بارانی در آن هوای سوزان عربستان دچار شگفتی شده بودم. پیش خود فکر می‌کردم که مسافت میان حجاز و عراق ده روز است و هوا به شدت گرم، لباس بارانی برای چه می‌خواهد؟ باز فکر کردم و گفتم: این مرد مسافرت نکرده، خیال می‌کند هر سفری نیاز به این لباس‌ها دارد عجیب است که رافضی‌ها (شیعه) به امامت این شخص معتقدند در حالی که فهم او این است. روز بعد در همان وقت نزد او آمدم دیدم لباس‌ها آماده است، به غلامانش گفت: بروید برای ما و خودتان لباس گرم و زمستانی بردارید! و به من گفت: ای یحیی حرکت کن. پیش خود گفتم: برداشتن لباس گرم از کار اولش شگفت‌تر است مگر می‌ترسد که در راه دچار سرمای زمستان شویم که دستور می‌دهد لباس گرم بردارند؟! به راه افتادیم در حالی که او را کم فهم خیال می‌کردم تا به جای مناظره‌ی درباره قبور رسیدیم ناگهان ابری در آسمان ظاهر گردید و هوا سیاه شد. رعد و برق آغاز شد تا بالای سر ما آمد و تگرگ‌هایی به اندازه سنگ باریدن گرفت. امام هادی علیه‌السلام و غلامانش لباس‌های بارانی و زمستانی پوشیدند و به غلامانش گفت: لباس بارانی و زمستانی به یحیی و کاتب (مرد شیعی مذهب) بدهید ما جمع شدیم و تگرگ بر ما می‌بارید تا اینکه هشتاد نفر از مردان همراه من کشته شدند پس از آن ابر برطرف گردید و گرما برگشت. پس به من فرمود: ای یحیی فرود آی و بگو زندگان اصحابت مردگان را دفن نمایند خدا این گونه بیابان را از قبر پر می‌نماید، خودم را از مرکب به زیر افکندم و به طرف [صفحه ۶۷] حضرت دویدم و گفتم: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و محمد بنده و رسول اوست و شما خلفای خدا در روی زمین هستید، من تاکنون کافر بودم و الآن به دست شما ایمان آوردم. یحیی می‌گوید: از آن روز به مذهب تشیع درآمدم و ملازم خدمت وی شدم تا از دنیا رفت. [۹۶]. بقیه داستان سفر را مرحوم قزوینی از مسعودی چنین نقل نموده است: یحیی گفته: وقتی به بغداد رسیدم بر والی بغداد اسحاق بن ابراهیم طاهری وارد شدم به من گفت: این مرد پسر پیامبر است و تو متوکل را می‌شناسی اگر متوکل را تحریک نمایی او را به قتل می‌رساند آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دشمن توست. به او گفتم: به خدا سوگند از علی النقی جز نیکی ندیده‌ام (خیال مخالفت ندارد). از بغداد به سامرا آمدم و ابتدا نزد وصیف ترکی رفتم و من از اصحاب او بودم، به من گفت: به خدا سوگند اگر از سر این مرد مویی کم شود، با من طرف هستی. از گفته‌ی اسحاق و وصیف تعجب کردم. بالاخره به متوکل خبر دادم که امام هادی علیه‌السلام سر مخالفت ندارد متوکل امام علیه‌السلام را مورد احترام قرار داد و به او جایزه داد. [۹۷]. نگارنده: کدام احترام؟ آیا اجازه ورود ندادن تا حضرت در خان الصعاليك منزل نماید احترام است؟ و یعقوبی مورخ معروف نحوه ورود حضرت

به بغداد و سامرا را چنین نوشته است: یحیی بن هرثمه امام هادی علیه‌السلام را از مدینه بیرون آورد وقتی که به بغداد نزدیک شد در محلی به نام «یاسریه» منزل نمود. ابراهیم بن اسحاق (والی بغداد) برای ملاقات وی به آنجا آمد دید مردم برای دیدار حضرت اجتماع کرده‌اند و ابراز احساسات می‌نمایند پس در آن جا ماند تا شب فرارسید شبانه حضرت را به بغداد وارد نمود اندکی از همان شب گذشته به طرف سامرا حرکت کرد. [۹۸]. [صفحه ۶۸] ۳ - مرحوم علامه مجلسی از کتاب الخراج نقل می‌نماید که ابو محمد بصری گفته است: ما راجع به امام هادی علیه‌السلام سخن می‌گفتیم، ابوالعباس کاتب ابراهیم بن محمد به من گفت: ای ابو محمد من درباره‌ی امام علی النقی علیه‌السلام سخن ناروا نمی‌گویم زیرا من از برادرم و از کسانی که به امامت وی معتقد بودند عیبجویی می‌کردم به گونه‌ای که به مذمت و ناسزا انجامید تا اینکه من در میان هیئتی واقع شدم که متوکل آن هیئت را برای احضار امام علی النقی به مدینه فرستاد و ما به مدینه رفتیم تا او را به عراق بیاوریم چیزی از وی دیدم که بعد از آن درباره‌ی وی سخن ناروا نمی‌گویم جریان از این قرار است: از مدینه بیرون آمدیم در بین راه به بارانداز رسیدیم هوا به شدت گرم بود از حضرت درخواست نمودیم که آنجا استراحت نماید فرمود: نه اینجا منزل نمی‌نمایم از آن جا به راه افتادیم گرسنه و تشنه بودیم. وقتی که هوا به شدت گرم شد و گرسنگی و تشنگی بر ما فشار آورد در جایی بودیم که زمین بی‌آب و علفی بود و چیزی یافت نمی‌شد. نه سایه‌ای و نه آبی که استراحت نمایم و ما به آن حضرت چشم دوخته بودیم. به ما فرمود: به گمانم گرسنه و تشنه‌اید؟ گفتیم: آری ای سرور ما، ما خسته شده‌ایم. فرمود: در اینجا منزل نمایید و غذا بخورید و آب بیاشامید! از سخن آن حضرت تعجب کردم زیرا در بیابانی بودیم که چیزی یافت نمی‌شد که بتوانیم استراحت نمایم ناگهان چشمم به دو درخت افتاد که عده زیادی از مردم می‌توانستند از سایه آنها بهره‌مند گردند و من پیش از این با آن سرزمین آشنا بودم. زمینی بود بیابانی نه آبی و نه سایه‌ای در آنجا دیده بودم سپس چشمه‌ای را دیدم که بر روی زمین جاری بود و آب آن شیرین و گوارا و خنک بود. در میان ما کسانی بودند که مکرر این راه را پیموده بودند پیاده شدیم غذا خوردیم و آب آشامیدیم در این هنگامی در دل من عجایی ظهور کرد چشم به آن حضرت دوخته و مدتی او را می‌نگریستم وقتی که به او نظر می‌کردم تبسم می‌نمود و از من روی برمی‌گرداند. پیش خود گفتم: به خدا سوگند در اینجا نشانه‌ای می‌گذارم تا بینم جریان از چه [صفحه ۶۹] قرار است؟ پس پشت درخت رفتم و شمشیرم را زیر زمین پنهان کردم و دو پاره سنگ روی آن گذاشتم و در آنجا قضای حاجت کردم و برای نماز آماده شدم. امام هادی علیه‌السلام فرمود: رفع خستگی کردید؟ گفتیم: آری. فرمود: به نام خدا حرکت کنید. حرکت کردیم، ساعتی راه رفتیم من برگشتم تا موضوع را بررسی نمایم. به آن موضع که رسیدم، شمشیر و آن نشانه‌هایی که گذاشته بودم همه را دیدم ولی از درخت و آب و سایه و رطوبت اثری نبود گویا خداوند در آن جا درخت و آب و سایه‌ای خلق نکرده از این وضع تعجب کردم دست‌هایم را به سوی آسمان بلند کردم و از خداوند خواستم که مرا بر ایمان و دوستی آن حضرت و شناخت وی ثابت قدم بدارد، شمشیرم را برداشتم و به جمعیت ملحق شدم. امام علی النقی علیه‌السلام به من التفات نمود و فرمود: ای ابوالعباس امتحان و بررسی نمودی؟! عرض کردم: آری ای سیدم! من در امامت شما شک داشتم و اکنون در امور دنیا و آخرت از همه بی‌نیازترم. حضرت فرمود: چنین است شیعیان واقعی کم هستند نه از آنان کم می‌شود و نه برایشان افزوده می‌گردد. [۹۹]. ۴ - مرحوم سیدهاشم بحرانی از کتاب ثاقب المناقب از یحیی بن هرثمه نقل کرده است که من در زمان حکومت متوکل امام علی النقی علیه‌السلام را از مدینه طیبه به سامرا آوردم. زمانی در بین راه سخت تشنه شدیم، در این باره با هم سخن می‌گفتیم حضرت فرمود: به آبی گوارا می‌رسیم و از آن می‌آشامیم. کمی راه رفتیم به درختی تناور رسیدیم که چشمه‌ای گوارا و خنک زیر آن جاری بود فرود آمدیم، از آن آب آشامیدیم تا سیراب شدیم و از آن آب با خود برداشتیم و حرکت کردیم من شمشیرم را به آن درخت آویزان کرده بودم آن را فراموش کردم مقداری راه رفتیم شمشیرم یادم آمد به غلامم گفتم: برگرد و شمشیر مرا بیاور. غلام دوان دوان رفت شمشیر را دید و برداشت، برگشت در حالی که وحشت‌زده و متحیر بود. علت آن را پرسیدم گفتم: من [صفحه ۷۰] پیش آن درخت رفتم دیدم شمشیر به آن آویزان است ولی نه چشمه و نه آبی در

آنجاست. دانستم که این کرامتی است از آن حضرت. خدمت وی رفتم جریان را عرض کردم حضرت فرمود: سوگند یاد کن که این جریان را برای کسی بازگو ننمایی. گفتم: باشد. [۱۰۰]. ۵ - مرحوم علامه مجلسی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که متوکل عتاب بن ابی‌عتاب را به مدینه فرستاد تا امام علی النقی علیه‌السلام را به سامرا بیاورد [۱۰۱] شیعه با هم گفت و گو می‌کردند که آن حضرت عالم به غیب است و عتاب در این مورد تردید داشت. تا در آن سفر وقتی که از مدینه فاصله گرفتند عتاب دید که حضرت لباس بارانی پوشیده در حالی که آسمان صاف و خالی از ابر بود، چیزی نگذشت که آسمان ابری شد و شروع به باریدن کرد عتاب گفت: این یک دلیل. وقتی که به شط قاطول رسید، حضرت دید که عتاب مضطرب است فرمود: ای اباحمد (کنیه عتاب است) چرا در اضطرابی؟ گفت: از متوکل حاجت‌هایی درخواست کرده‌ام دلم شور می‌زند که آیا برآورده می‌سازد یا نه؟ حضرت فرمود: ناراحت مباش حاجات روا شد. اندکی نگذشت که به عتاب بشارت دادند که حاجت‌های تو برآورده شد. عتاب گفت: مردم می‌گویند تو غیب می‌دانی، من دو دلیل برای آن یافتم. [۱۰۲].

نقل اهانت‌هایی که به حضرت نمودند

حضرت را در خان الصعاليك جای دادند

مرحوم شیخ مفید و کلینی نوشته‌اند: متوکل لعنه الله علیه دستور داد وقت ورود حضرت به سامرا به او اجازه ورود بر متوکل ندهند روی این جهت حضرت در کاروان سرائی به نام «خان الصعاليك» یعنی کاروان سرای گدایان منزل نمود یک روز در آنجا [صفحه ۷۱] بود و روز بعد متوکل دستور داد منزلی جدای از منزل خودش در اختیار حضرت قرار دادند. صالح بن سعید می‌گوید: وقت ورود حضرت خدمتش شرفیاب شدم به وی عرض کردم: فدایت شوم از هر ناحیه می‌خواهند نسبت به شما بی‌احترامی نمایند و نورت را خاموش کنند تا حدی که شما را در پست‌ترین مکان‌ها (خان الصعاليك) جای داده‌اند. حضرت فرمود: ای پسر سعید تو کجایی؟ سپس اشاره نمود من نگاه کردم باغ‌های خرم و سرسبز و نه‌های جاری و حوریان و غلمان را دیدم متحیر شدم و تعجبم زیاد گردید سپس فرمود: ای پسر سعید ما هر جا باشیم اینها در اختیار ماست ما در کاروانسرای گدایان نیستیم. [۱۰۳].

تفتیش منزل حضرت

و نیز مرحوم کلینی و مرحوم مفید روایت کرده‌اند: متوکل مریض گردید به سبب اینکه دملی در بدن او پیدا شده بود و نزدیک به هلاکت رسید کسی جرأت نداشت که آن را با آهن بشکافد. مادر متوکل نذر کرد که اگر شفا یابد اموال فراوانی برای امام هادی علیه‌السلام بفرستد. فتح بن خاقان به متوکل گفت: خوب است شخصی را نزد این مرد (امام علی النقی علیه‌السلام) بفرستی بعید نیست که بتواند راهی را نشان دهد که نجات یابی. متوکل شخصی را فرستاد و وضع او را برای حضرت بیان کرد. آن شخص نزد متوکل برگشت و گفت: دستور داده که پشکل گوسفند را با گلاب مخلوط نمایی و بر روی آن دمل بگذاری. وقتی که حاضران شنیدند شروع به مسخره کردند! فتح بن خاقان گفت: از آنچه می‌گوید آگاه است. آن گاه پشکل را با گلاب مخلوط کرد و بر روی آن دمل گذاشت درد آرام شد و متوکل به خواب رفت. آن دمل سر باز کرد و آنچه در آن بود بیرون آمد. مژده سلامتی و شفای متوکل را به مادرش دادند. کیسه‌ای که ده هزار دینار در آن بود مهر زد و خدمت حضرت فرستاد. متوکل شفا یافت بعد از آن بطحایی علوی به [صفحه ۷۲] متوکل گزارش داد که برای امام هادی علیه‌السلام اموال و اسلحه می‌آورند، متوکل به سعید

حاجب گفت: شبانه به خانه او یورش ببر و آن چه از اموال و سلاح دیدی بگیر و نزد من بیاور. سعید حاجب می گوید: شبانه نردبانی برداشتم و از دیوار خانه حضرت بالا رفتم شب تاریک بود نمی دانستم که چگونه به منزل وارد شوم، حضرت صدا زدند ای سعید در جای خود باش تا شمع برایت بیاورند! اندکی گذشت شمع آوردند وارد منزل شدم دیدم جبه‌ای از پشم دربر دارد و کلاهی پشمی بر سر مبارک اوست روی حصیری نشسته و سجاده او گسترده است یقین کردم که مشغول نماز خواندن بوده است! پس فرمود: اطاق‌ها را تفتیش کن، تفتیش کردم چیزی نیافتم و آن کیسه‌ای را که مادر متوکل فرستاده بود با مهر وی دیدم و کیسه‌ای دیگر نیز پیدا کردم. حضرت فرمود: زیر سجاده را نیز بررسی کن. سجاده را بلند کردم زیر آن شمشیری دیدم آن را برداشتم و نزد متوکل آمدم وقتی که چشمش به مهر مادرش و آن کیسه پول افتاد او را خواست، او جریان نذر را برای متوکل بیان کرد، آن کیسه دیگر را باز کرد دید چهارصد دینار در آن است آن گاه متوکل کیسه‌ای را به آنها افزود و به من دستور داد که خدمت حضرت ببرم آنها را بردم و شمشیر را برگرداندم و به حضرت گفتم: بر من ناگوار است که با شما چنین رفتاری نمودم حضرت به من فرمود: (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون). [۱۰۴]. یعنی کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند فهمید که به چه جایگاهی خواهند رفت.

از احترام به حضرت جلوگیری کرد

مرحوم علامه مجلسی با ذکر سند نقل می نماید که مردی از اشرار به نام هریسه از فرزندان عباس بن محمد روزی به متوکل گفت: هیچ کس نسبت به خودش کاری که تو نسبت به خودت انجام می دهی انجام نمی دهد، علی بن محمد (امام علی النقی علیه‌السلام) را آن قدر احترام می کنی که دیگران از تو یاد گرفته‌اند وقتی که به خانه تو می آید همه [صفحه ۷۳] در خدمت او هستند و نمی گذارند زحمت بلند کردن پرده و یا باز نمودن در را به خود بدهد (پرده را بلند و در را برای او باز می کنند) مردم که این گونه رفتارها و احترام‌ها را نسبت به او می بینند می گویند: اگر متوکل او را مستحق خلافت نمی دید این گونه وی را احترام نمی کرد، بگذار خود او پرده در خانه را بلند و در خانه را باز نماید و مانند دیگران راه رود شاید از این جهت مورد خفت و بی احترامی قرار گیرد. متوکل بعد از این گفتار دستور داد که کسی به امام هادی علیه‌السلام احترام نگذارد و وقت ورود پرده در خانه را مقابل او بلند نکند و متوکل گماشته‌ای داشت که اخبار را به او گزارش می داد و هیچ کس به اندازه وی در این باره (قرار دادن جاسوس) اهمیت نمی داد، جاسوس و خبر گزار به او گزارش داد که بعد از نهی تو، علی بن محمد را احترام نمی کنند و کسی برای او پرده در خانه را بلند نمی کند ولی وقتی وارد خانه گردید بادی وزید و پرده را بالا برد تا او وارد گردید. متوکل گفت: وقت بیرون رفتن مواظب باشید. جاسوس گزارش داد که وقت بیرون رفتن بادی بر عکس آن باد اول وزید و پرده را بالا زد تا از منزل بیرون رفت! متوکل گفت: ما نمی خواستیم چنین شود و کرامتی از او ببینند پرده را مقابل او بالا بزنید. [۱۰۵].

حضرت را مسخره می نمود

صاحب مدینه المعاجز از محمد بن احمد حاضینی نقل کرده: مردی شعبده باز از اهل هند نزد متوکل آمد که حقه بازی می کرد متوکل وی را احضار کرد، مقابل روی متوکل بازی کرد که متوکل شگفت زده شد. پس به آن شعبده باز گفت: هم اکنون مردی نزد ما حاضر می شود (امام هادی علیه‌السلام) جلو او بازی کن از هر نوع که می دانی تا خجالت بکشد در این بین امام علی النقی علیه‌السلام وارد گردید شعبده باز شروع کرد به حقه بازی و شعبده بازی و متوکل از بازی او تعجب می کرد تا اینکه آن شعبده باز

درصدد اذیت امام هادی علیه‌السلام برآمد و گفت: ای بزرگوار چرا از بازی من لذت نمی‌بری؟ خیال می‌کنم [صفحه ۷۴] گرسنه‌ای پس دست به عکسی زد که بر روی فرش نقش شده بود و به حاضران وانمود کرد که قرص نانی می‌باشد و به آن گفت: نزد این مرد گرسنه برو تا تو را بخورد و از بازی من لذت ببرد. امام هادی علیه‌السلام انگشت مبارکش را روی عکس درنده‌ای که بر فرش بود بگذاشت و فرمود: شعبده‌باز را بگیر. فی الحال آن عکس درنده‌ای شد و جست، آن مرد را بلعید و به حال اول برگشت، متوکل از ترس به رو درافتاد و هر که ایستاده بود فرار کرد. وقتی که متوکل به عقل آمد، به حضرت گفت: این مرد شعبده‌باز چه شد؟ او را برگردان. حضرت فرمود: اگر عصای موسی علیه‌السلام آنچه را بلعیده بود برمی‌گرداند این مرد هم برمی‌گشت. این را فرمود و از مجلس برخاست. [۱۰۶].

باز هم حضرت را مسخره نمود

و از کتاب ثاقب المناقب نقل شده است که زرافه حاجب متوکل نقل کرده که مردی شعبده‌باز از ناحیه هند نزد متوکل آمده بود و در حقه بازی مانند وی دیده نشده بود و متوکل پیوسته اهل لعب و بازی بود، می‌خواست امام علی النقی علیه‌السلام را شرمده سازد به شعبده‌باز گفت: اگر علی بن محمد را شرمده سازی هزار دینار خالص به تو جایزه می‌دهم. شعبده باز گفت: دستور بده نان‌های نازک سبکی بسازند و آنها را در سفره بگذار و مرا کنار علی بن محمد بنشان. این کار را انجام داد و امام هادی علیه‌السلام را احضار نمود. بر سر سفره متکایی طرف چپ حضرت گذاشت عکس شیری روی آن متکا بود شعبده‌باز کنار متکا نشست. امام علیه‌السلام دست مبارکش را به سوی یکی از نان‌ها برد شعبده‌باز کاری کرد که آن نان به هوا پرید تا سه بار این کار تکرار شد حاضران خندیدند امام هادی علیه‌السلام دست مبارکش را به آن عکس زد و فرمود: بگیر دشمن خدا را! آن عکس از متکا به صورت شیری درآمد و آن مرد را بلعید و به حال اول روی متکا درآمد همه‌ی حاضران متحیر [صفحه ۷۵] شدند و حضرت از مجلس برخاست و به راه افتاد. متوکل گفت: از تو درخواست می‌کنم که بنشینی و آن مرد را برگردانی. حضرت فرمود: به خدا سوگند که دیگر او دیده نخواهد شد آیا دشمنان خدا را بر دوستان خدا مسلط می‌نمایی؟ این را فرمود و از مجلس بیرون رفت. [۱۰۷].

نقشه قتل امام

مرحوم علامه مجلسی از کتاب الخرایج نقل کرده که روایت شده که ابوهاشم جعفری گفته: در روزگار متوکل زنی ادعا کرد که زینب دختر فاطمه زهرا علیها‌السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. متوکل به او گفت: تو زنی هستی در سن جوانی و از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سال‌های زیادی گذشته! آن زن گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سر من دست کشید و از خدا خواست هر چهل سال جوانی مرا برگرداند و من تاکنون خود را برای مردم ظاهر نکرده و اکنون نیازی داشتم که خود را ظاهر نمودم! متوکل بزرگان آل ابوطالب علیه‌السلام و فرزندان عباس و قریش را طلبید و جریان آن زن را به آنان گفت آنان گفتند زینب دختر فاطمه علیها‌السلام در فلان سال از دنیا رفته است، متوکل به آن زن گفت: نظرت درباره‌ی آنچه می‌گویند چیست؟ گفت: این دروغ و تزویر است جریان من پنهان بوده و کسی از زندگی و مرگ من اطلاعی نداشته. متوکل به آنها گفت: آیا دلیلی غیر از این بر رد او دارید؟ گفتند: نه. گفت: من فرزند پدرم نباشم اگر بدون دلیل و برهان ادعای این زن را رد نمایم. گفتند: پس امام علی النقی علیه‌السلام را حاضر کن شاید او دلیلی بر رد این زن داشته باشد. متوکل کسی را فرستاد امام

علیه‌السلام نزد متوکل آمد حضرت را در جریان مدعای او قرار داد حضرت به آن زن فرمود: دروغ می‌گویی زینب دختر فاطمه علیهما‌السلام در فلان سال و فلان ماه و فلان روز از دنیا رفته است. متوکل گفت: این بزرگان آنچه را می‌گویی روایت کرده‌اند ولی من سوگند یاد [صفحه ۷۶] کرده‌ام تا دلیل دیگر بر رد او اقامه نشود او را از ادعایش بازندارم. حضرت فرمود: باکی بر تو نیست برهانی دیگر وجود دارد که این زن و هر کسی را که ادعا دارد از فرزندان فاطمه علیها‌السلام است ملزم می‌نماید. متوکل گفت: آن دلیل چیست؟ فرمود: گوشت بنی فاطمه بر درندگان حرام است و آنان را نمی‌خورند او را پیش درندگان بفرست اگر از فرزندان فاطمه است به او زبانی نمی‌رسانند. متوکل گفت: چه می‌گویی؟ آن زن گفت: می‌خواهد مرا به کشتن دهد. امام علی النقی علیه‌السلام فرمود: اینجا گروهی از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام هستند هر یک را که خواستی پیش درندگان بفرست. زرافه گود: به خدا سوگند وقتی که حضرت این را فرمود رنگ از صورت همه پرید یکی از دشمنان حضرت گفت: چرا این کار را به دیگران حواله می‌دهد؟ چرا خود علی بن محمد پیش درندگان نرود. متوکل به گفته آن شخص میل پیدا کرد به این امید که حضرت را نابود سازد بدون اینکه در ظاهر کاری کرده باشد. به حضرت گفت: ای ابوالحسن چرا خود تو به این کار اقدام نمی‌کنی؟! حضرت فرمود: اختیار با توست اگر می‌خواهی این کار را انجام می‌دهم. متوکل گفت: انجام ده. سپس دستور داد درندگان را که شش عدد بودند رها کردند و نردبانی آوردند حضرت از آن نردبان پایین رفتند به گودالی که شیران در آن بودند وقتی که به آن گودال تشریف بردند و نشستند شیرها به سوی او آمدند خود را جلو روی حضرت انداختند و دست‌های خود را مقابل حضرت دراز کردند و سرها را جلو حضرت گذاشتند. حضرت دست مبارک بر سر یکایک آنها کشید سپس به آنها اشاره کرد که کنار روند همه کنار رفتند و در مقابل آن حضرت ایستادند. وزیر متوکل به او گفت: این کاری که کردی کار خوبی نبود زود او را بیرون آور قبل از آنکه خبر منتشر گردد و عظمت او نزد مردم بیشتر گردد! متوکل گفت: ای ابوالحسن ما نسبت به تو قصد سوئی نداشتیم خواستیم به گفته تو یقین پیدا کنیم [صفحه ۷۷] دوست دارم که از جایگاه درندگان بیرون بیایی حضرت برخاست و به طرف نردبان آمد، شیران خود را به لباس‌های حضرت می‌مالیدند. وقتی که حضرت پای مبارک را به اولین پله نردبان گذاشت توجهی به آن شیرها نمود و اشاره کرد برگردید، برگشتند و حضرت بالا آمد و فرمود: هر کس خیال می‌کند که از اولاد فاطمه علیها‌السلام است به جایگاه درندگان برود. متوکل به آن زن گفت: پایین برو و در جایگاه درندگان قرار گیر. آن زن گفت: تو را به خدا از من بگذر، دروغ گفتم نیاز مرا واداشت که چنین ادعایی نمایم من دختر فلان شخص هستم متوکل گفت: او را نزد درندگان بیفکنید، مادرش درخواست کرد تا او را بخشید. [۱۰۸]. همین جریان را مرحوم علامه سیدهاشم بحرانی از کتاب ثاقب المناقب از علی بن مهزیار با کمی اختلاف نقل نموده است. [۱۰۹].

خواست قدرت خود را به رخ امام بکشد

و نیز آن مرحوم از کتاب ثاقب المناقب و کتاب الخرائج نقل نموده که متوکل به لشکر خود که نود هزار ترک و ساکن سامرا بودند دستور داد که هر یک توبره اسب خود را از خاک سرخ پر نمایند و در میان بیابانی که آنجا بود بریزند وقتی که این کار را انجام دادند خاک‌های روی هم انباشته مانند کوهی بزرگ شد و به آن «تل المخالی» یعنی پشته توبره‌ها می‌گفتند. روزی متوکل لعنه الله علیه بالای آن رفت و امام هادی علیه‌السلام را احضار نمود و گفت: تو را دعوت کرده‌ام تا لشکریان مرا بنگری. سپس به لشکرش دستور داد تا با آراستگی تمام غرق در اسلحه آنجا حاضر شوند و غرضش این بود که دل هر کس را که خیال عرض اندامی مقابل وی داشته باشد بشکند که هیچ کس چنین خیالی را در سر نپوراند. ترس متوکل از امام علی النقی علیه‌السلام بود که به کسی از بستگانش دستور دهد تا [صفحه ۷۸] علیه خلیفه شورش نماید. حضرت به او فرمود: می‌خواهی من هم لشکر خود را به تو نشان

دهم؟ گفت: آری. پس حضرت خدا را خواند ناگهان میان آسمان و زمین از مشرق تا مغرب پر از ملائکه‌ای شد که غرق در سلاح بودند. متوکل لعنة الله علیه از دیدن آنها بیهوش گردید، وقتی به هوش آمد حضرت به او فرمود: ما در امور مادی دنیا با شما کاری نداریم ما به امور آخرت مشغولیم از آنچه گمان می‌کنی که من نسبت به تو انجام دهم بر تو باکی نیست. [۱۱۰].

امام را زندانی نمود

مرحوم علامه مجلسی از کتاب اعلام‌الوری از حسین بن محمد نقل کرده: من دوستی داشتم که مربی فرزندان بغا یا وصیف بود، روزی از روزها وقتی که از دربار متوکل برگشت به من گفت: متوکل آن شخصی را که به او ابن‌الرضا می‌گویند (امام هادی علیه‌السلام) زندانی نموده و او را به علی بن کرکر سپرد و از او شنیدم می‌فرمود: من نزد خدا از ناقه صالح گرامی‌ترم (تمتعوا فی دارکم ثلاثة ايام ذلک وعد غیر مکذوب). [۱۱۱]. سه روز در خانه‌هایتان خوش بگذرانید این وعده‌ای است که تکذیب نمی‌شود. مرادش از آیه چیست و از سخن آن حضرت چیزی برای من روشن نیست؟ به او گفتم: خدا تو را عزت دهد کلام حضرت بیم است بین بعد از سه روز چه رخ خواهد داد. روز بعد متوکل حضرت را آزاد کرد و از او عذرخواهی نمود روز سوم باغر و یغلون و تماش و گروهی که با آنان بودند، متوکل را کشتند و پسرش منتصر را به جای او نشانند. [۱۱۲].

امام علی النقی پیاده در رکاب متوکل

مرحوم علامه بحرانی از کتاب عیون‌المعجزات نقل کرده: روایت شده روز عید فطری که در آن سال متوکل به قتل رسید، دستور داد که همه بنی‌هاشم پیاده در رکاب [صفحه ۷۹] او بروند غرضش این بود که امام علی النقی علیه‌السلام پیاده در رکاب او باشد همه بنی‌هاشم از جمله امام هادی علیه‌السلام پیاده راه افتادند در حالی که یکی از غلامان حضرت زیر بغل او را گرفته بود، بنی‌هاشم به حضرت عرض کردند: ای سید ما در این عالم کسی نیست که دعایش مستجاب شود که از خدا بخواهد تا شر این متکبر را از ما کوتاه نماید؟ حضرت فرمود: بلی در این دنیا شخصی است که یک ناخن وی نزد خدا از ناقه صالح گرامی‌تر است، وقتی که ناقه صالح پی شد، بچه او خدا را خواند خداوند فرمود: (تمتعوا فی دارکم ثلاثة ايام ذلک وعد غیر مکذوب). [۱۱۳] بعد از سه روز متوکل کشته شد. [۱۱۴].

امام را بی‌دین و ریاکار (نعوذ بالله) خواند و دستور قتل او را داد

مرحوم علامه مجلسی از کتاب الخرائج نقل می‌نماید: ابوسعید سهل بن زیاد گفته: ابوالعباس فضل بن احمد بن اسرائیل کاتب در سامرا در خانه‌اش که درباره‌ی امام هادی علیه‌السلام سخن می‌گفتم به من گفت: ای ابوسعید برایت حدیثی نقل می‌کنم که پدرم برایم نقل کرد: پدرم گفت: من با معتز وارد خانه متوکل شدیم دیدیم متوکل روی تختی نشسته معتز بر او سلام کرد و ایستاد من پشت سر معتز ایستادم از سابق دیده بودم که وقتی معتز بر متوکل وارد می‌شد به او خوش آمد می‌گفت و دستور می‌داد که بنشیند ولی آن روز ایستادن معتز در برابر متوکل طولانی شد به گونه‌ای که خسته شد که یک پایش را می‌گذاشت و پای دیگرش را برمی‌داشت ولی متوکل به وی اجازه نشستن را نمی‌داد. من به صورت متوکل نگاه کردم دیدم لحظه به لحظه رنگ صورتش دگرگون می‌شود، و رو به فتح بن خاقان نموده و پی در پی به او می‌گفت: این (امام هادی علیه‌السلام) همان کسی است که تو

درباره‌ی او چنین می‌گویی، فتح بن خاقان متوکل را آرام می‌کرد و می‌گفت: درباره‌ی او دروغ می‌گویند و متوکل جوش و خروش می‌کرد و می‌گفت: به خدا سوگند این ریاکار زندیق (نستجیر بالله) را می‌کشم او دروغ می‌گوید و در دولت [صفحه ۸۰] من کار شکنی می‌نماید. سپس گفت: چهار نفر از اهل خزر را نزد من بیاورید. چهار نفر را آوردند به هر کدام شمشیری داد و به آنها دستور داد به زبان خود سخن گویند، و وقتی که امام هادی علیه‌السلام وارد گردید با شمشیر بر او بتازند و او را بکشند و می‌گفت: به خدا سوگند بعد از قتل او را می‌سوزانم. راوی می‌گوید: من پشت سر معتز ایستاده بودم ناگهان امام هادی علیه‌السلام وارد گردید حاضران پیش آمدند و گفتند: آمد. من به آن حضرت نگاه می‌کردم دیدم لبان مبارکش حرکت می‌کند (دعایی می‌خواند) حضرت بدون ترس و اندوه وارد گردید چشم متوکل که به حضرت افتاد خود را از تخت به زیر انداخت و حضرت را در بغل گرفت و پیشانی و دست او را بوسید در حالی که شمشیری در دستش بود! به حضرت می‌گفت: ای سرور من! ای پسر رسول خدا! ای بهترین خلق خدا! ای پسرعم! ای مولای من! ای ابوالحسن! امام هادی علیه‌السلام می‌فرمود: از تو به خدا پناه می‌برم مرا عفو کن. پس متوکل گفت: ای سید من! چه چیز سبب شده است که در این وقت به اینجا آمدی؟ حضرت فرمود: قاصد تو نزد من آمد و گفت: متوکل تو را خواسته. متوکل گفت: دروغ گفته است، ای سید من برگرد، ای فتح و ای عیدالله و ای معتز سیدتان و سید مرا بدرقه نمایید. وقتی که چشم آن چهار نفر خزری به حضرت افتاد به رو به سجده افتادند و به حقانیت حضرت اعتراف کردند، وقتی که حضرت بیرون رفت متوکل آن چهار نفر را خواست سپس به مترجم گفت: سخن آنان را برایم ترجمه کن از آنها پرسید: چرا او را نکشتید؟ گفتند: از شدت هیبت او نتوانستیم کاری انجام دهیم دیدیم اطراف او شمشیر بسیاری است که از ترس نمی‌توانستیم به آنها نظر نماییم ترس بر ما مستولی شد و نتوانستیم به دستور تو عمل کنیم. متوکل به فتح بن خاقان گفت: این است صاحب تو، و با فتح بر روی هم خندیدند [صفحه ۸۱] و فتح گفت: حمد خدایی را که او را روسفید گردانید و برهان او را ظاهر نمود. [۱۱۵].

باز هم نقشه‌ی قتل امام هادی

مرحوم سیدهاشم بحرانی مانند این جریان را از کتاب ثاقب المناقب نقل نموده است می‌نویسد: بلطون گفته: من دربان متوکل بودم پنجاه غلام از خزر برای وی هدیه آوردند آنان را به من سپرد که با آنان خوشرفتاری و آنها را تربیت نمایم. یک سال گذشت روزی پیش روی او ایستاده بودم ناگهان علی النقی بر او وارد گردید وقتی که حضرت نشست متوکل به من دستور داد که غلامان را از اطاقشان بیرون آورم (از قرائن موجود در روایت به دست می‌آید که به آنها دستور داده بود حضرت را به قتل رسانند) من ایشان را بیرون آوردم، وقتی که چشمشان به حضرت افتاد همه آنها در برابر حضرت به سجده افتادند، متوکل نتوانست خود را نگه دارد برخاست و پشت پرده رفت. امام هادی علیه‌السلام نیز برخاست و بیرون رفت وقتی که متوکل فهمید حضرت بیرون رفته از پشت پرده بیرون و نزد من آمد و گفت: وای بر تو ای بلطون! این چه کاری بود که این غلامان انجام دادند؟! گفتم: به خدا سوگند من نمی‌دانم چرا چنین کردند. گفت: از آنها سؤال کن. هنگامی که از آنان سبب کارشان را پرسیدم گفتند: این مرد کسی است که سالی یک بار نزد ما می‌آید و ده روز نزد ما می‌ماند و احکام دین را به ما یاد می‌دهد و او وصی پیامبر مسلمانان است. پس متوکل به من دستور داد تا همه آنان را بکشم من همه آنها را سر بریدم وقت نماز عشا به خانه امام علی النقی علیه‌السلام رفتم، دیدم خادمی مقابل در ایستاده وقتی مرا دید گفت: داخل شو وارد شدم دیدم حضرت نشسته فرمود: ای بلطون سرانجام آن غلامان چه شد؟ گفتم: به خدا سوگند همه‌ی ایشان کشته شدند، فرمود: همه‌ی آنها؟ گفتم: آری به خدا سوگند. فرمود: دوست داری آنها را ببینی؟ گفتم: آری ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. با [صفحه ۸۲] دست مبارکش اشاره به پرده‌ای که آویخته بود پشت پرده رفتم دیدم همه‌ی ایشان نشسته‌اند و مشغول میوه خوردن هستند. [۱۱۶]. دوازدهم: جسارت به مقام امام هادی علیه‌السلام

مرحوم علامه مجلسی از مسعودی مورخ معروف نقل می‌کند: نزد متوکل از امام هادی علیه السلام سعایت و فتنه کردند گفتند: در منزل آن حضرت کتاب‌ها و اسلحه‌هایی است که شیعیانش از قم برای او آورده‌اند و قصد دارد دولت تو را سرنگون نماید، متوکل جمعی از ترک‌ها را فرستاد شبانه به خانه حضرت یورش بردند چیزی در آن نیافتند دیدند حضرت در اطاقی در بسته، پیراهنی از پشم پوشیده، روی رمل و ریگ نشسته و با خدا راز و نیاز می‌کند و قرآن می‌خواند. حضرت را با همان حال نزد متوکل آوردند و گفتند: در منزل او چیزی نیافتیم دیدیم رو به قبله نشسته و قرآن تلاوت می‌نماید وقتی که حضرت را نزد متوکل آوردند متوکل در مجلس شراب و جام شراب در دستش بود، هنگامی که چشمش به حضرت افتاد به خاطر هیبت حضرت به آن جناب احترام کرد و او را در کنار خود نشاند، جام شرابی که در دست داشت به حضرت تعارف کرد! حضرت فرمود: به خدا سوگند گوشت و خون من هرگز با این آمیخته نشده، از متوکل درخواست عفو نمود او را عفو کرد! سپس گفت: برایم شعری بخوان. حضرت فرمود: من چندان از شعر روایت نشده‌ام. گفت: بایست بخوانی. حضرت اشعار ذیل را خواند: باتوا علی قتل الاجبال تحرسهم ++ غلب الرجال فلم تنفعهم القل و استزلوا بعد عز من معاقلهم ++ و اسکنوا حفرا یا بئسما نزلوا ناداهم صارخ من بعد دفنهم ++ این الاساور و التیجان و الحلل این الوجوه التي كانت منعمه ++ من دونها تضرب الاستار و الكلل فافصح القبر عنهم حين سائلهم + تلک الوجوه علیها الدود تنتقل [صفحه ۸۳] قد طال ما اكلوا دهرا و قد شربوا ++ و اصبحوا اليوم بعد الاكل قد اكلوا شب را در قله‌های کوه‌ها به نحوی به سر بردند که مردان دلاور آنان را نگهبانی می‌کردند و قله‌های کوه نفعی نبخشید. بعد از عزت آنان را از پناهگاه‌های خود به سوی قبر کشیدند آه چه بد جایی فرود آمدند! آنان را بعد از دفن بانگ زنده‌ای صدا زد: تخت‌ها و تاج‌ها و لباس‌های شما کجاست؟! کجاست آن صورت‌هایی که نیکو پوشیده شده بودند و در پیش ایشان پرده و پشه‌بند زده می‌شد!! پس قبر با زبان فصیح از طرف آنان جواب داد که هم‌اکنون کرم‌ها بر آن چهره‌ها می‌غلطند! حقا آنچه را خوردند و آشامیدند طولانی شد و بعد از آن خوردن‌های طولانی خود ایشان خورده شدند! متوکل از شنیدن این اشعار آن قدر گریه کرد که ریش نحسش از اشک چشمش تر شد، حاضران مجلس نیز گریه کردند پس از آن چهار هزار دینار به حضرت داد سپس حضرت را به منزل فرستاد. [۱۱۷].

برای کشتن حضرت دنبال بهانه بود

مرحوم مجلسی رحمه الله از کتاب الاستدراک نقل می‌نماید که به متوکل گفتند: امام علی النقی علیه السلام دو آیه سوره فرقان را به ابوبکر و عمر تفسیر می‌کند: (و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سیلا - یا ویلتی لم اتخذ فلانا خلیلا). [۱۱۸]. روزی که ستمگر دست‌های خویش را بگردد و بگوید: ای کاش طریقه پیامبر را پیش گرفته بودم. وای بر من کاش فلانی را دوست نگرفته بودم. متوکل گفت: درباره وی چه کاری انجام دهم؟ گفتند: مردم را جمع کن و در حضورشان تفسیر این دو آیه را از او بپرس اگر به ابوبکر و عمر تفسیر کرد، حاضران در مجلس کار او را می‌سازند و اگر به غیر آنها تفسیر کرد نزد یارانش رسوا می‌شود. [صفحه ۸۴] متوکل قاضی‌ها و بنی‌هاشم و دوستانش را دعوت کرد و در حضور آنان تفسیر آن دو آیه را از حضرت پرسید. حضرت فرمود: آنها دو مردند که خداوند به کنایه آنان را ذکر فرموده و بر آنها منت گذاشته و پرده‌پوشی نموده است آیا تو دوست داری چیزی را که خدا مستور نموده آشکار شود؟ متوکل گفت: دوست ندارم. [۱۱۹]. نویسنده: امام علیه السلام آنچه را به او نسبت داده بودند رد فرمود در عین حال بهانه‌ای نیز به دست متوکل نداد برای اطلاع از تفسیر این دو آیه به تفسیر روایی شیعه از قبیل تفسیر برهان و نورالثقلین مراجعه شود.

امام علی النقی را متهم می‌کند

مرحوم قزوینی از کتاب امالی شیخ طوسی نقل می‌کند که منصوری گفت: عموی پدرم گفت: روزی از روزها بر متوکل لعنه الله علیه وارد شدم و او مشغول آشامیدن شراب بود به من تعارف کرد گفتم: من هرگز شراب ننوشیده‌ام. متوکل گفت: تو با علی بن محمد (امام هادی علیه‌السلام) می‌نوشی! گفتم: این تهمت به تو زیان می‌رساند و به او زیان نمی‌رساند. [۱۲۰]. این بود مقداری از جنایات متوکل ملعون که در این مختصر ذکر نمودم.

جریان و نحوه قتل متوکل

اشاره

سرانجام متوکل، شب چهارشنبه سوم یا چهارم ماه شوال سه ساعت از شب گذشته سال ۲۴۷ کشته شد و به درک واصل گردید. [۱۲۱]. جریان و نحوه قتل وی از عبرت‌های تاریخ است روی همین جهت سزاوار است در این باره به چند جهت اشاره نمایم:

سبب کشتن او چه بود؟

علت کشته شدن متوکل لعنه الله علیه در واقع نفرین امام هادی علیه‌السلام بود. مرحوم علامه [صفحه ۸۵] مجلسی از کتاب مجمع الدعوات با ذکر سند از ابی‌روح نسائی نقل می‌نماید: امام هادی علیه‌السلام متوکل را نفرین نمود، بعد از آنکه خدا را حمد و ثنا نمود عرض کرد: «اللهم انی و فلانا عبدان من عیدک». مرحوم سید بن طاوس این دعا را به سندی دیگر نیز نقل نموده است می‌گوید: روایت شده از زرافه حاجب متوکل که شیعی مذهبی بوده که او گفته: فتح بن خاقان نزد متوکل دارای مقامی بزرگ بود از نزدیک‌ترین افراد به متوکل بود هیچ کس حتی فرزندان و خویشانش نزد او مقام و منزلت فتح بن خاقان را نداشت، درصدد برآمد تا مقام فتح بن خاقان را برای عموم ابراز نماید، روی همین جهت همه اشراف اهل مملکت را جمع نمود، خویشان و بستگان و وزیران و رؤسا و سرداران ارتش و ارتشیان و معنویین مردم، همه را دعوت کرد و دستور داد با شوکت و جبروت و زینت کرده پیاده حرکت کنند و غیر از او و فتح بن خاقان کسی سوار نباشد، آن روز، از روزهای بسیار گرم تابستان بود. از کسانی که در آن روز از منزل بیرون آورد امام علی النقی علیه‌السلام بود که در اثر ازدحام و گرما سخت به زحمت و مشقت افتاد. زرافه می‌گوید: خدمت حضرت رفتم و عرض کردم: ای سید من! بر من ناگوار است که از این طغیانگران این همه به زحمت و مشقت افتادید. دست آن حضرت را گرفتم به من تکیه داد و فرمود: ای زرافه ناقه صالح نزد خدا از من گرامی‌تر و ارزشش نزد خداوند بیشتر نبود. زرافه گوید: پیوسته با حضرت گفتگو می‌کردم و از او بهره‌مند می‌شدم تا گاهی که متوکل پیاده شد و دستور داد مردم برگردند. مرکب‌های مردم را آوردند و سوار شده، به منزل‌های خود رفتند. استری را آوردم امام هادی علیه‌السلام بر آن سوار گردید و من بر مرکب خود سوار شدم تا خانه‌ی حضرت همراه وی رفتم حضرت پیاده شد و من با او خداحافظی کردم و به خانه‌ام برگشتم. یک مردی از اهل دانش و فضل که مذهب تشیع را داشت در منزل مربی فرزندانم بود روشم این بود که با هم سر یک سفره غذا می‌خوردیم آن روز هم با هم سر سفره‌ی [صفحه ۸۶] غذا نشستیم جریان آن روز متوکل را به میان آوردیم، من آنچه را از امام علی النقی علیه‌السلام دیده و شنیده بودم به آن مرد گفتم، وقتی که به او گفتم حضرت فرموده: ارزش ناقه‌ی صالح نزد خدا از من بیشتر نیست، آن مرد داشت غذا می‌خورد دست از غذا خوردن برداشت و گفت: تو را به خدا این را از حضرت شنیدی؟ گفتم: آری به خدا سوگند از امام علیه‌السلام شنیدم این را فرمود. به من گفت: بدان که متوکل بیش از سه روز زنده نخواهد ماند و بعد از

آن به هلاکت می‌رسد، کارهای را جمع و جور کن و طریق نجات خود و اموال را در پیش گیر نکند غافل شوی و پیش آمدی برایت شود که جبران نداشته باشد. به او گفتم: این را از کجا به دست آوردی؟ گفت: مگر نه این است که امام هادی علیه‌السلام اشاره به قصه ناقه‌ی صالح نمود مگر قرآن نخوانده‌ای آنجا که می‌فرماید: (تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام ذلک وعد غیر مکذوب) [۱۲۲] سه روز در خانه‌تان خوش بگذرانید این بیمی است که تکذیب نمی‌شود؛ ممکن نیست که سخن امام علیه‌السلام، بیهوده باشد. زرافه می‌گوید: به خدا سوگند سه روز نگذشته بود که منتصر با بغا و وصیف و جمعی از ترک‌ها به متوکل حمله آوردند و او و فتح بن خاقان را پاره پاره کردند که از یکدیگر تشخیص داده نمی‌شدند، و خداوند نعمت و سلطنت وی را نابود نمود. پس از جریان کشته شدن متوکل و فتح بن خاقان امام علی النقی علیه‌السلام را ملاقات کردم و جریان خود با مربی فرزندانم را خدمت حضرت عرض نمودم، فرمود: مربی فرزندانم راست گفته است، وقتی که به زحمت و مشقت افتادم به گنجی که از پدرانم به من ارث رسیده و از همه دژها و سلاح‌ها و سپرها محکم‌تر است مراجعه کردم و آن نفرین ستم‌دیده بر ستمکار است او را با آه و دعا نفرین کردم خدا او را به هلاکت رساند. عرض کردم: ای سید من! اگر صلاح می‌دانی آن را به من تعلیم فرما پس آن دعا را به من یاد داد. [۱۲۳]. [صفحه ۸۷] نویسنده: کسانی که می‌خواهند از آن دعا بهره‌مند گردند به کتاب مهج الدعوات مراجعه نمایند. مرحوم محدث قمی سبب قتل را از دمیری چنین نقل کرده است: متوکل لعنه الله علیه با امیرالمؤمنین علیه‌السلام دشمن بود و از حضرت عیجویی و او را تنقیص می‌نمود، روزی به حسب عادت می‌شوم خود نام حضرت را برد و به آن جناب جسارت نمود، منتصر فرزند او در آن مجلس حاضر بود وقتی آن جسارت را شنید رنگش دگرگون گردید و در غضب رفت، متوکل به منتصر ناسزا گفت و این بیت را انشاد نمود: غضب الفتی لابن عمه ++ رأس الفتی فی حرامه منتصر درصدد قتل او برآمد. [۱۲۴]. جریان و نحوه کشتن متوکل را بعداً ذکر می‌نمایم. صاحب کتاب ستارگان درخشان علت قتل متوکل لعنه الله علیه را از شیخ طوسی چنین نقل نموده است: ابومفضل شیبانی گفته: یک روز منتصر از پدرش متوکل شنید که به حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام دشنام و ناسزا می‌گفت. منتصر این موضوع را برای یکی از علما نقل کرد و از او برای کشتن متوکل اجازه و فتوا خواست. آن شخص عالم در جوابش گفت: قتل متوکل برای اینکه به حضرت زهرا علیها‌السلام ناسزا گفته واجب شده است ولی کسی که پدر خود را بکشد عمر طولانی نخواهد کرد!! منتصر گفت: اگر کشتن پدرم متوکل اطاعت و فرمان‌برداری خدای توانا باشد من باکی ندارم که عمرم طولانی نباشد. [۱۲۵]. و از کلام طبری سنی صاحب تاریخ استفاده می‌شود که علت کشتن متوکل، امور مادی و سیاسی و اختلاف درباریان بوده است به تاریخ طبری حوادث سال ۲۴۷ مراجعه شود من متعرض سخن او نمی‌شوم برای جهتی که ذکر آن را اکنون لازم نمی‌دانم. [صفحه ۸۸]

مقدمات قتل متوکل که موجب عبرت است

مرحوم قزوینی از کتاب مروج الذهب نقل می‌نماید از بحتری که روزی ما همنشینان متوکل نزد وی جمع بودیم سخن از شمشیرها به میان آمد یکی از حاضران به متوکل گفت: شمشیری نزد یکی از اهالی بصره است که آن را از هند آورده‌اند مانند ندارد و نظیر آن دیده نشده است. متوکل دستور داد نامه‌ای به والی بصره بنویسند که آن شمشیر را بیابد و به هر قیمتی شده بخرد. نامه را به پست‌چی داده و او را به بصره فرستادند. والی بصره نوشت که آن شمشیر را مردی از اهالی یمن خریده و به یمن برده، متوکل دستور داد که کسی به یمن برود و شمشیر را پیدا کند و آن را خریداری نماید نامه‌ای نیز در این باره نوشت. بحتری گوید: بعد از مدتی ما نزد متوکل بودیم که عبیدالله بن خاقان وارد گردید و شمشیر را آورد و گفت به ده هزار دینار از صاحبش خریده‌ام متوکل خوشحال گردید. خدا را حمد کرد که به آسانی به آن دست یافته، شمشیر را از غلافش بیرون کشید و آن را پسندید. روز بعد به

فتح بن خاقان گفت: غلامی را به من معرفی کن که از لحاظ دلاوری و شجاعت مورد اطمینان باشد تا این شمشیر را به او تحویل دهم که پیوسته بالای سر من ایستاده و از من محافظت نماید. سخن متوکل تمام نشده بود که باغر ترک وارد گردید فتح بن خاقان گفت: از شجاعت باغر برای من تعریف کرده‌اند و او صلاحیت این کار را دارد. متوکل او را طلبید و شمشیر را به او داد و دستور داد که همه وقت نزد او باشد و از وی محافظت نماید و دستور داد تا درجه او را بالا-برند و حقوقش را زیاد نمایند. بحتری می‌گوید: به خدا سوگند آن شمشیر از نیام بیرون کشیده نشد مگر آن شبی که باغر با آن متوکل را به قتل رساند. [۱۲۶]. [صفحه ۸۹]

کیفیت قتل متوکل

طبری سنی صاحب تاریخ در این مورد مفصل نوشته است ولی ما آنچه را مرحوم محدث قمی بیان داشته می‌آوریم، می‌نویسد: منتصر چند نفر از غلامان خاص متوکل را برای کشتن او معین کرد. شبی متوکل در قصر خود با ندیمان مشغول شرب خمر بود و او در حالت سکر و مستی بود که بغاء صغیر داخل قصر شد و ندیمان را مرخص کرد و همگی بیرون رفتند مگر فتح بن خاقان که پیش متوکل ماند آن گاه غلامانی که مهای کشتن متوکل بودند با شمشیرهای برهنه داخل شدند و بر متوکل هجوم آوردند. فتح بن خاقان که چنین دید فریاد کشید: وای امیرالمؤمنین را می‌خواهید بکشید، و خود را بر روی متوکل افکند، غلامان شمشیرها را کشیدند و بر متوکل و فتح بن خاقان فرود آوردند و خون هر دو بریختند پس بیرون رفتند و نزد منتصر بالله رفتند و بر او به خلافت سلام کردند. [۱۲۷].

منتصر بالله محمد بن جعفر متوکل

اشاره

یکی از کسانی که امام هادی علیه‌السلام زمان حکومت او را درک کرد منتصر بالله فرزند متوکل بود که شش ماه حکومت کرد. مرحوم محدث قمی می‌نویسد: در صبح همان شبی که متوکل کشته شد، پسرش ابوجعفر محمد منتصر بالله به جای وی نشست و آن روز چهارشنبه سوم یا چهارم ماه شوال سال ۲۴۷ بود و بیست و پنج سال از عمر منتصر می‌گذشت، همه‌ی مردم در آن روز با وی بیعت کردند و جای او قصر معروف جعفری بود که متوکل آن را بنا کرده بود. و مسعودی نقل کرده که منتصر مردی مهربان و رئوف بود و به عکس پدرش به آل ابوطالب و اهل بیت پیامبر و آل علی علیه‌السلام مهربانی می‌کرد و به آنان احسان می‌نمود و به هیچ یک از آنان آزار و اذیت نمی‌رساند و احدی را از زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام منع نکرد [صفحه ۹۰] و دستور داد فدک را به اولاد امام حسن و امام حسین علیه‌السلام برگردانند و اوقاف آل ابوطالب علیه‌السلام را که غصب کرده بودند آزاد نمود و امر کرد کسی متعرض شیعیان نگردد و از برای مردان و زنان علوی اموالی به مدینه فرستاد که در میان آنان قسمت کنند. خلاصه سخن آنکه وی مردی بود دارای سعه‌ی صدر و عاقل و خیراندیش، با سخاوت، ادیب، با عفت و به اخلاق پسندیده ملتزم و بانصاف و خوش برخورد و در این اوصاف از تمامی خلفا گوی سبقت را ربوده بود و عامه و خاصه به او رغبت داشتند و در ایام خلافت او برادر خود معتز و ابراهیم مؤید را از ولایتعهدی که متوکل برای آنان از مردم بیعت گرفته بود عزل نمود و در روز پنجشنبه ۲۵ ربیع‌الاول سال ۲۴۸ منتصر مریض شد و روز پنجم ربیع‌الثانی وقت عصر از دنیا درگذشت و گفته شده که او را مسموم کردند به

زهری که در شاخ حجامت ریخته بودند و مدت خلافتش شش ماه بود. [۱۲۸]. در ارتباط رفتار وی با امام هادی علیه‌السلام مطلب خاصی در تاریخ ندیدم.

مستعین بالله احمد بن محمد بن معتصم

یکی از حکامی که امام علی النقی علیه‌السلام با وی معاصر بود مستعین است. مرحوم محدث قمی نوشته است: در روز یکشنبه پنجم ماه ربیع‌الثانی سال ۲۴۸ که منتصر بالله از دنیا رفت پسرعمویش احمد بن محمد بن معتصم ملقب به مستعین بالله به جای وی نشست و سه سال و نه ماه خلافت کرد. وی به دستور معتز در سال ۲۵۲ ششم شوال به قتل رسید و سنش به سی و پنج سال رسیده بود. [۱۲۹]. جریاناتی در زمان حکومت وی پیش آمد که با نوشته ما ارتباط چندانی ندارد.

معتز بالله بن متوکل

مرحوم محدث قمی نوشته است: در روز پنجشنبه سوم محرم سال ۲۵۲ که مستعین خود را از خلافت خلع کرد پسرعموی او زیر (محمد خ، ل) بن جعفر بن [صفحه ۹۱] متوکل ملقب به معتز بالله به جای وی نشست و در روز دوشنبه ۲۷ ماه رجب سال ۲۵۵ معتز خود را از خلافت خلع کرد و بعد از شش روز به قتل رسید مدت خلافتش چهار سال و شش ماه و چند روزی بود و سنش به سی و چهار سال رسیده بود. [۱۳۰]. در زمان حکومت معتز عباسی امام هادی علیه‌السلام را زهر دادند و به شهادت رسید که در جریان شهادت آن حضرت ذکر خواهیم نمود. [صفحه ۹۲]

فضایل و مناقب و مکارم اخلاق

اشاره

فضایل و مناقب حضرت را نمی‌توان شماره کرد زیرا امام هر زمان بایستی در تمام خصال پسندیده سرآمد همه رعیت و مردم باشد و از همه صفات زشت و بد طبق آیه تطهیر دور باشد روی همین جهت آنچه از قطب راوندی در وصف آن حضرت نقل شده به جا و بسیار جالب است، فرموده: همه‌ی خصال امامت در امام هادی علیه‌السلام جمع بود و بزرگواری و علم و خصال نیکو در آن حضرت به سر حد کمال رسیده همه‌ی اخلاق آن جناب خارق‌العاده بود مانند اخلاق پدران‌ش علیهم‌السلام و در شب رو به قبله بود و آنی از عبادت خسته نمی‌شد. پیراهنی از پشم پوشیده و سجاده را روی حصیری پهن می‌کرد، اگر همه محاسن و اخلاق حضرت را ذکر نماییم کتابی مفصل می‌شود. [۱۳۱]. بنابراین آنچه را در این نوشته می‌آورم مختصری است از فضایل و مناقب آن حضرت:

هدایت و ارشاد گمراهان

طبری امامی در کتاب دلائل‌الامامه از مقبل دیلمی نقل می‌نماید که در کوفه مردی بود فطحی مذهب که می‌گفت امام بعد از جعفر بن محمد علیهما‌السلام عبدالله افطح است. رفیقی از شیعه داشت که به وی می‌گفت: دست از عقیده‌ات بردار و به امامت عبدالله معتقد مباش که امامت وی نادرست است بیا در راه حق قدم بگذار، گفت: راه حق کدام است تا من از آن پیروی نمایم؟ آن مرد شیعی مذهب گفت: راه حق پذیرفتن امامت موسی بن جعفر و امامان بعد از اوست. آن مرد فطحی مذهب گفت: در این عصر امام کیست؟ گفت: امام علی النقی علیه‌السلام. [صفحه ۹۳] گفت: بر گفتارت دلیلی داری؟ گفت: آری. گفت: دلیلت چیست؟

گفت: به سامرا برو و آنچه میل داری در دل نیت کن که او از آنچه در دل نیت کرده‌ای به تو خبر می‌دهد. پس با هم به سامرا رفتند و به منزل امام علی النقی علیه‌السلام رفتند، به ایشان گفتند: امام هادی علیه‌السلام به دربار متوکل تشریف برده است، همان‌جا منتظر مراجعت حضرت ماندند. آن مرد فطحی مذهب به آن مرد شیعه مذهب گفت: اگر او امام باشد وقتی که برگشت و مرا دید بدون اینکه از وی درخواست نمایم از نیت من مرا با خبر می‌سازد. همان‌جا ایستادند تا حضرت با پیش خدمتان و بدرقه کنندگان پیدا شد وقتی که به آنجا رسید به آن مرد فطحی توجهی نمود و از دهان مبارکش چیزی مانند پرده اندرون تخم مرغ سبز رنگ به طرف او انداخت که به سینه‌ی فطحی چسبید یک سطر بر آن نوشته بود: «ما کان عبدالله هناک و لا کذلک؛ عبدالله امام نیست و آن شایستگی را ندارد». مردم آن را خواندند و گفتند: جریان این نوشته چیست؟ داستان خود را بیان کردند. پس آن مرد خاک از زمین برمی‌داشت و بر سر می‌ریخت و می‌گفت: نفرین بر آن راهی که در پیش گرفته بودم و حمد خدای را که مرا هدایت نمود پس از آن روز قائل به امامت حضرت گردید. [۱۳۲]. و نیز او نقل می‌کند از محمد بن اسماعیل بن احمد فهقلی که گفت: پدرم به من گفت: در سامرا یزداد نصرانی شاگرد بختیشوع را دیدم که از خانه‌ی موسی بن بغا برمی‌گشت با هم راه می‌رفتیم و گفتگو می‌کردیم به من گفت: صاحب این خانه را می‌شناسی؟ گفتم: صاحب آن کیست؟ گفت: این جوان علوی حجازی یعنی امام علی النقی علیه‌السلام. گفتم: مگر با او جریانی داری؟ گفت: اگر از آفریده‌ها کسی علم غیب داشته باشد تنها اوست. گفتم: از کجا می‌گویی؟ گفت: داستانی شگفت از او برای نقل می‌کنم که نه تو و نه دیگری شنیده است ولی بین من و تو خدا حاکم باشد که برای احدی بازگو نکنی، زیرا من مردی طیبم که از طرف این سلطان (متوکل) به من وسیله معاش [صفحه ۹۴] می‌رسد می‌ترسم که وسیله زندگی‌ام قطع گردد زیرا به من خبر رسیده که متوکل او را از حجاز به اینجا آورده از ترس اینکه در آنجا مردم به او روآورند و سلطنت از دست بنی‌عباس خارج گردد. گفتم: بگو نترس من به تو اطمینان می‌دهم که نقل نکنم و تو مردی نصرانی هستی، کسی که در این امور به تو گمان بد نمی‌برد و من تعهد می‌کنم که کتمان نمایم. گفت: آری چند روز پیش او را دیدم که لباس سیاه دربر دارد و عمامه سیاه بر سر و بر اسب سیاه رنگ سوار و خودش سیاه چهره است وقتی که چشمم به او افتاد به احترام او ایستادم و کلمه‌ای گفتم که به حق حضرت مسیح کسی آن را نشنید فقط پیش خودم گفتم: لباس سیاه، اسب سیاه و مردی سیاه، سه سیاهی جمع شده است. وقتی که به من رسید با تندی به من نگاه کرد و فرمود: قلب تو از این سه سیاهی که دیدی سیاه‌تر است، گفتم: آری درست می‌گویی، متحیر شدم که چگونه از گفته‌ی من اطلاع پیدا کرد. محمد می‌گوید: پدرم گفت: به یزداد گفتم: بعد از این برهان که دیدی قلبت سفید نشد و ایمان نیاوردی؟ یزداد گفت: خدا آگاه است. پدرم گفت: وقتی که یزداد مریض شد، کسی را دنبال من فرستاد نزد او رفتم گفت: قلبم بعد از سیاهی سفید گردید «اشهد أن لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله». شهادت به وحدانیت خدا و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌دهم و شهادت می‌دهم که علی بن محمد حجت بر خلق خدا و ناموس اعلم اوست. در همان مرض از دنیا رفت و من به نماز بر او حاضر شدم. [۱۳۳]. و مرحوم بحرانی در کتاب مدینه‌المعاجز از کتاب الخرائج نقل می‌نماید که جمعی از اهل اصفهان از جمله احمد بن نصر و محمد بن علویه گفته‌اند: مردی به نام [صفحه ۹۵] عبدالرحمان در اصفهان بود که پیرو مذهب شیعه بود از او پرسیدند: چه چیز سبب شد که تو به امامت حضرت علی النقی علیه‌السلام قائل شدی نه به امامت دیگری از اهل این زمان؟ در جواب گفت: دلیلی دیدم که بر من لازم شد امامت او را قبول نمایم و آن این است که من مردی فقیر، ولی دارای جرأت و فصاحت لسان بودم، اهل اصفهان مرا با جمعی برای شکایت نزد متوکل فرستادند هنگامی که درب منزل متوکل ایستاده بودیم از طرف متوکل دستور صادر شد که امام علی النقی علیه‌السلام را احضار نمایند. از بعضی حاضرین پرسیدم: این مردی که امر به احضار او شد کیست؟ گفتند: این مردی است علوی که رافضه به امامت او قائل‌اند. حدس زدم که متوکل او را احضار کرده تا به قتل برساند، پیش خود گفتم: از اینجا نمی‌روم تا بینم این مرد چه شخصیتی است، مردم از چپ و راست صف کشیدند و آن جناب بر اسبی سوار بود و تشریف آورد وقتی که او را دیدم محبتش را در قلب

خود احساس کردم برای او دعا کردم که خداوند شر متوکل را از او دفع نماید حضرت در حالی که نگاهش به یال اسب خود بود و به راست و چپ نگاه نمی نمود میان جمعیت آمد و من دعایم را تکرار می نمودم وقتی که برابر من رسید به طرف من رو نمود و فرمود: خدا دعایت را مستجاب و عمرت را طولانی و مال و فرزندان را زیاد گردانید. از هیبت او لرزه بر اندامم افتاد و در میان رفقایم افتادم به من گفتند: تو را چه می شود؟ گفتم: خیر است و به آنان چیزی نگفتم، پس از آن که از سامرا به اصفهان برگشتیم به برکت دعای آن حضرت درهای خیر به روی من گشوده شد به نحوی که امروز دارایی نقد من یک میلیون درهم است غیر از اموالی دیگر که دارم و ده فرزند روزی من شد و عمرم هفتاد سال و اندی است و من قائل به امامت آن حضرت هستم زیرا از آنچه در نفس من گذشت آگاه بود و دعایش در حق من به اجابت رسید. [۱۳۴]. [صفحه ۹۶] و مرحوم قزوینی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده است که سعید بن سهل بصری معروف به ملاح گفته من قائل به مذهب واقفیه [۱۳۵] بودم امام هادی علیه السلام مرا راهنمایی نمود، حضرت به من فرمود: تا کی در خوابی؟ آیا وقت آن نرسیده که از خواب غفلت بیدار شوی؟ از گفته‌ی حضرت چیزی در قلبم خطور کرد، غش کردم و از حق پیروی کردم. [۱۳۶]. و نیز وی از کتاب اثبات الوصیه از احمد بن محمد بن مابن‌اذ کاتب اسکافی نقل می کند که ولایت دیار ربیع و مضر را عهده دار شدم، شهر نصیبین را مرکز حکومت خود قرار دادم و کار گزاران خود را به اطراف فرستادم و به همه‌ی آنها سفارش کردم که هر کس دارای مذهب است و کاری از او برمی آید او را نزد من بفرستید، هر روز یک نفر و دو نفر بیشتر به من مراجعه می کردند از آنان سؤال می کردم و با هر کس به مقدار قابلیتش رفتار می کردم. روزی نشسته بودم که نامه‌ای از نماینده‌ام در کفر ثوئاء به دستم رسید نوشته بود مردی را به نام ادريس بن زیاد نزد شما فرستادم، او را خواستم دیدم مردی است خوش سیما، دل من او را پذیرفت سپس با او به گفت و گو پرداختم متوجه شدم واقفی مذهب است از فقه و حدیث اطلاعاتی داشت که مرا به شگفتی واداشت او را به مذهب اثنا عشری دعوت کردم نپذیرفت و با من وارد بحث شد. بعد از چند روزی که نزد من ماند از او تقاضا کردم که به سامرا برود و امام هادی علیه السلام را دیدار نماید و برگردد. به من گفت: تو بر من حقی پیدا کردی، خواسته تو را انجام می دهم. وسیله‌ی سواری به او دادم و او را به سامرا فرستادم، دیر شد و خبری از او به دستم نرسید. پس از آن روزی نزد من آمد. اولین چیزی که از او جلب توجه من نمود این بود که دیدم اشک از چشمانش جاری است، نتوانستم خود را کنترل کنم، گریه کردم به من [صفحه ۹۷] نزدیک شد و دست و پای مرا بوسید سپس گفت: تو حق بزرگی بر من پیدا کردی مرا از آتش نجات دادی و به بهشت کشاندی، وقتی که از پیش تو رفتم تصمیم گرفتم که از سیدم امام هادی علیه السلام مسایلی را بپرسم از جمله‌ی آن مسایل این بود که از وی بپرسم آیا نماز خواندن در پیراهنی که در آن از حرام جنب شده‌ام و عرق کرده‌ام جایز است یا نه؟ به سامرا که رسیدم نتوانستم خدمت آن حضرت شرفیاب شوم زیرا حضرت در اثر گرفتاری‌ای که داشت از منزل بیرون نمی آمد، پس از آن از مردم شنیدم بناست بیرون آید. من برای دیدار حضرت باشتاب بیرون آمدم ولی به دربار سلطان تشریف برده بود موفق به دیدارش نشدم در خیابان نشستم و تصمیم گرفتم تا حضرت را دیدار نکنم از آنجا نروم. گرما بر من فشار آورد به سایه خانه‌ای رفتم و در آنجا نشستم خواب بر من غلبه کرد، خواب رفتم که ناگهان احساس کردم که تازیانه‌ای به شانهم خورد، چشم باز کردم دیدم حضرت بر مرکب سواریش کنار من ایستاده برخاستم، به من فرمود: ای ادريس وقت آن نشده که به خود بیایی؟ عرض کردم: بلی ای سیدم! سپس بدون آنکه از وی سؤال کنم فرمود: اگر از جنابت حلال باشد نماز در آن جایز است و اگر از حرام باشد جایز نیست، از این جهت به امامت حضرت معتقد شدم. [۱۳۷]. و به نقل از مناقب ابن شهر آشوب می نویسد: صالح بن حکم گوید: من واقفی مذهب بودم، وقتی حاجب متوکل به من خبر داد که وقت ورود امام هادی علیه السلام بادی وزید و پرده را مقابل حضرت بالا برد [۱۳۸] من مسخره می کردم که ناگهان امام هادی علیه السلام بیرون آمد و بدون اینکه میان من و او آشنایی باشد به روی من تبسمی نمود و فرمود: «یا صالح ان الله قال فی سلیمان: (و سخرنا له الريح تجري بأمره رخاء حيث أصاب) و نبیک و أوصیاء نبیک أكرم علی الله تعالی من سلیمان». قال: و کأنا انسل من قلبی

الضلالة فترکت الوقف. [۱۳۹]. [صفحه ۹۸] ای صالح همانا خداوند درباره سلیمان فرموده: «و باد را رام او نمودیم هر جا که بخواهد با خوشی می‌رود» پیامبر تو و اوصیای وی نزد خدا از سلیمان گرامی‌ترند. صالح گوید: انگار گمراهی از دل من بیرون کشیده شد و مذهب واقفه را ترک کردم. و از شرح قصیده‌ی ابوفراس نقل می‌نماید از محمد بن جعفر اسدی که بعد از شهادت امام جواد علیه‌السلام عمر بن فرج سفری به مکه داشت وارد مدینه‌ی منوره گردید، گروهی از اهل مدینه را که مخالف و دشمن اهل بیت علیهم‌السلام بودند دعوت کرد و گفت: مردی را از اهل مدینه به من معرفی نمایید که از اهل ادب و قرآن و دانش باشد و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دوست نداشته باشد تا این کودک یعنی امام هادی علیه‌السلام را به او بسپارم تا به او علم بیاموزد و به او سفارش کنم نگذارد رافضه که او را در نظر دارند با او تماس داشته باشند. و سن امام هادی علیه‌السلام آن زمان شش سال و پنج ماه بود. به عمر بن فرج گفتند: مردی ادیب هست که کنیه‌ی او ابوعبدالله است و به جنیدی معروف است، نزد اهل مدینه در ادب و فهم بر همه مقدم است اظهار نصب و عداوت نسبت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌نماید. عمر بن فرج او را احضار نمود و از بیت‌المال سلطان برای وی حقوقی ماهانه قرار داد و آنچه در نظر داشت و هدفش بود به وی گوشزد کرد و به او گفت: سلطان دستور داده که مانند او را برای این کار اختیار نماید که این کودک را تربیت نماید و او را تعلیم دهد و نگذارد شیعیان با او تماسی داشته باشند. جنیدی امام هادی علیه‌السلام را سخت زیر نظر داشت روزها او را در قصر والی نگه می‌داشت و شب‌ها در را روی او قفل می‌کرد و کلیدها را برمی‌داشت. مدتی بدین گونه گذشت و شیعیان به حضرت دسترسی نداشتند و از بیانات وی بهره‌ای نمی‌بردند. محمد بن جعفر می‌گوید: روز جمعه‌ای جنیدی را ملاقات کردم و به او گفتم: حال آن کودک (امام هادی علیه‌السلام) چگونه است؟ گفت: حیثیت نمی‌آید که می‌گویی این کودک و نمی‌گویی استاد؟ تو را به خدا در مدینه آشناتر از وی در ادب و علم سراغ داری؟ گفتم: نه. گفت: به خدا سوگند من قاعده‌ای از ادب را با دقت تمام به او تعلیم می‌نمایم، [صفحه ۹۹] پس می‌نگرم که او از آن قاعده فوایدی را به من دیکته می‌نماید که از او یاد می‌گیرم مردم خیال می‌کنند من او را تعلیم می‌دهم در حالی که به خدا سوگند من از او علم می‌آموزم. محمد بن جعفر می‌گوید: سخن جنیدی را ناشنیده انگاشتم پس از مدتی او را ملاقات کردم به او سلام کردم و از حال امام هادی علیه‌السلام جويا شدم و گفتم: حال آن نوجوان چگونه است؟ به من گفت: این گونه سخن نگو به خدای تعالی او بهترین مردمان روی زمین و بزرگوارترین خلائق است، گاهی که می‌خواهد وارد اطاقی شود به او می‌گویم: اجازه نیست مگر اینکه ده آیه را بخوانی، می‌گوید: از کدامین سوره‌ها بخوانم؟ سوره‌هایی طولانی را می‌گویم که هنوز به او تعلیم نداده‌ام شروع می‌کند با سرعت می‌خواند به گونه‌ای صحیح و با صوتی که دلنشین‌تر از صوت داود که ضرب‌المثل است او حافظ اول تا آخر قرآن است و تأویل و تنزیل آن را می‌داند. سپس جنیدی گفت: این کودک در مدینه در میان دیوارهای سیاه نشو و نما نموده از کجا این همه دانش فراهم نموده است، سبحان الله امری عجیب است! محمد بن جعفر می‌گوید: پس از آن، آن معلم یعنی جنیدی را دیدم که از ناصبی بودن دست کشیده و توبه نموده و به راه راست هدایت شده و به امامت حضرت معتقد شده بود. [۱۴۰]. نگارنده: از قرائین موجود در روایت روشن است که می‌خواستند به بهانه‌ای دست شیعیان را از امامشان قطع نمایند ولی در ظاهر دلسوزی می‌کردند و وانمود می‌کردند که می‌خواهند به او علم و ادب بیاموزند غافل از اینکه این خانواده از عالم دیگرند و محتاج به تعلیم نیستند: نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت ++ به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد این جریان حسب ظاهر مربوط به دوران حکومت معتصم است.

رفع نیاز و گرفتاری مردم

یکی از فضایل و مناقب حضرت آن است که در گرفتاری‌ها و مواقع نیاز [صفحه ۱۰۰] گرفتاری‌های مردم را برطرف می‌نمود یا به نحو طبیعی و عادی یا به اعجاز و کرامت که قسمتی را در اینجا می‌آورم:

گرسنگان را گندم و آرد عطا فرمود

مرحوم طبری شیعی از محمد بن زید نقل می‌نماید که خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب بودم، گروهی خدمت حضرت مشرف شدند از گرسنگی شکایت نمودند حضرت دست مبارکش را به زمین زد، گندم و آرد برای آنان پیدا شد. [۱۴۱].

عیسی بن حسن قمی را شفا داد

و نیز روایت می‌کند از احمد بن علی که گفته: عیسی بن حسن قمی من و ابوعلی را دعوت کرد و گفت: پسرعمویم احمد بن اسحاق مرا به خدمت امام هادی علیه‌السلام برد به دیدار حضرت نائل آمدم و با احمد بن اسحاق سخنی گفت که من نفهمیدم سپس احمد بن اسحاق به امام علی النقی علیه‌السلام عرض نمود: این پسرعمویم عیسی بن حسن است در ساعد او سفیدی پیدا شده (پسی) و چیزی به اندازه گردویی برآمدگی ظاهر شده است حضرت فرمود: ای عیسی جلو بیا، جلو رفتم فرمود: ساعدت را از پیراهن بیرون آور من ساعدم را بیرون آوردم دست مبارک را روی آن مالید و مدتی طولانی به کلامی تکلم نمود سپس در آخر سه مرتبه گفت: بسم الله الرحمن الرحيم. بعد از آن به احمد بن اسحاق توجهی نمود و فرمود: ای احمد بن اسحاق، علی بن موسی الرضا می‌فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم به اسم اعظم نزدیک‌تر از سفیدی چشم به سیاهی آن است. سپس فرمود: ای عیسی، عرض کردم: لبیک فرمود: دست را داخل آستینت کن بعد آن را بیرون آور آن کار را انجام دادم دیدم در ساعدم هیچ اثری نیست نه کم و نه زیاد. [۱۴۲].

برای زید بن علی بن الحسن بن زید دارو فرستاد

مرحوم کلینی و شیخ مفید از محمد بن علی روایت نموده‌اند که زید بن علی بن الحسن (الحسن) به من گفت: من مریض شدم، شبانه دکتر نزد من آمد و دارویی را [صفحه ۱۰۱] برای من توصیف نمود که چند روز از آن استفاده نمایم تهیه آن دارو برایم ممکن نبود، هنوز طبیب از منزل بیرون نرفته بود که نصر نزد من آمد شیشه‌ای به من داد که همان دارو در آن بود و گفت: امام علی النقی علیه‌السلام به تو سلام رساند و فرمود: این دوا را بگیر و چند روز از آن استفاده نما من دارو را گرفتم و آن را آشامیدم شفا پیدا کردم. [۱۴۳].

ابوهاشم جعفری را از سختی زندگی بیرون آورد

مرحوم علامه مجلسی از کتاب الخرائج از ابوهاشم جعفری نقل نموده که در خدمت امام هادی علیه‌السلام به بیرون سامرا رفتیم جهت استقبال جمعی که بنا بود به سامرا بیایند، آمدن آنان دیر شد، روپوش زین را برای نشستن حضرت گسترده‌اند، حضرت نشست من از مرکبم پایین آمدم خدمت حضرت نشستم، حضرت با من سخن می‌گفت، از تنگدستی و سختی زندگی به او شکایت کردم. دست مبارک را به ریگ‌هایی که روی آن نشسته بود، دراز نمود مثنی از آن را به من داد و فرمود: ای ابوهاشم با این زندگیت را اداره کن و این کار را کتمان نما. من آن را گرفتم و پنهان نمودم. وقتی که به خانه برگشتم به آن نگاه کردم دیدم طلای سرخ خالص است. یک نفر زرگر را به منزل دعوت کردم و گفتم: این را برای من قالب بریز. پس آن را قالب ریخت و گفت: طلایی از این بهتر ندیده‌ام از کجا تهیه کرده‌ای؟ گفتم: از قدیم نزد من بوده است. [۱۴۴].

بذل و بخشش

و از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که ابو عمرو عثمان بن سعید یکی از وکلای حضرت با احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر همدانی خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدند. احمد بن اسحاق خدمت حضرت از بدهکاری که داشت شکایت نمود، حضرت فرمود: ای اباعمر و سی هزار دینار به او و سی هزار دینار به علی بن جعفر بده و سی هزار دینار برای خودت بردار. [۱۴۵]. [صفحه ۱۰۲]

ابوهاشم جعفری را مورد عنایت قرار داد

و از کتاب امالی صدوق نقل می‌نماید که ابوهاشم جعفری گفت: گرفتاری تنگی سخت زندگانی شدم خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدم وقتی که نشستم فرمود: ای ابوهاشم شکر کدام یک از نعمت‌های خدا را می‌توانی به جا آوری؟ ابوهاشم می‌گوید: متحیر ماندم چه بگویم! خود حضرت فرمود: ایمان را روزیت نموده که بدنت از آتش نجات یافته، تندرستی به تو داده که بر طاعتش یاریت نموده قناعت را نصیب تو نموده و جلو بی‌آبرویی و خواری تو را گرفته! ای ابوهاشم این را بدون مقدمه به تو گفتم زیرا دانستم می‌خواهی نزد من از کسی که این گونه با تو رفتار نموده شکایت کنی و دستور دادم صد دینار به تو بدهند آن را بگیر. [۱۴۶].

علی بن احمد صیمری را از بی‌فرزندی نجات داد

مرحوم قزوینی از کتاب الدر النظیم و کتاب امالی شیخ نقل می‌نماید که علی بن احمد صیمری کاتب گفت: با دختر جعفر بن محمد کاتب ازدواج کردم و سخت او را دوست می‌داشتم مدتی گذشت صاحب فرزند نشدم، خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدم و جریان را عرض کردم حضرت فرمود: انگشتی فیروزه‌ای تهیه کن و این آیه را بر آن بنویس: (رب لا تذرني فردا و انت خير الوارثين) این کار را انجام دادم سال نگذشته بود که فرزند پسری نصیبم شد. [۱۴۷].

علی بن جعفر همانی را با دعا از زندان نجات داد

مرحوم استاد اعظم در کتاب معجم رجال الحديث از رجال کشی نقل نموده است: نسبت به علی بن جعفر همانی نزد متوکل فتنه کردند متوکل او را زندانی نمود و مدت زندانی‌اش به طول انجامید، عبدالله بن خاقان وزیر متوکل لیستی را از زندانیان برای آزادی نزد متوکل برد که نام علی بن جعفر نیز میان آنان بود. متوکل گفت: ای عبدالله اگر درباره تو شک و تردید ندارم و بگویم رافضی هستی حق دارم، علی بن جعفر [صفحه ۱۰۳] وکیل علی بن محمد است و من عازم بر کشتن او هستم. این خبر در زندان به علی بن جعفر رسید نامه‌ای به امام علی النقی علیه‌السلام نوشت به این مضمون: ای سید من تو را به خدا مرا دریاب که نزدیک است دچار تردید شوم. امام هادی علیه‌السلام در آن نامه نوشت: اکنون که کار تو به این حد رسیده از خدا خلاص تو را درخواست می‌نمایم این جریان شب جمعه‌ای بود صبح آن شب متوکل تب کرد و بیماری او شدت پیدا کرد تا حدی که روز دوشنبه کنار بستر او صدای ناله و گریه بلند شد پس دستور داد تا همه زندانیانی که نام آنان را نزد او آورده‌اند آزاد نمایند و متوکل نام علی بن جعفر را به خصوص ذکر نمود و به وزیرش عبدالله بن خاقان گفت: چرا نسبت به علی بن جعفر مرا یادآوری نکردی؟ وزیرش گفت: من هرگز نام او را نمی‌برم. متوکل گفت: همین ساعت او را آزاد کن و به او بگو مرا حلال نماید پس او را آزاد نمود و علی بن جعفر به دستور امام هادی علیه‌السلام به مکه رفت و ساکن آنجا گردید. [۱۴۸].

درباره‌ی علی بن محمد حجال و پدرش دعا کرد

مرحوم قزوینی از کتاب کشف الغمّه از علی بن محمد بن حجال نقل کرده که به امام هادی علیه‌السلام نوشتم: من از خدمتکاران شما هستم پایم دچار بیماری شده است که قدرت برخاستن و انجام واجبات را ندارم اگر صلاح بدانید در حق من دعا نمایید تا بیماریم رفع شود و بتوانم آنچه بر من واجب است انجام دهم. از خدا درخواست نمایید که مرا یاری نماید در انجام واجبات و ادای امانات و گذشت از آنچه بدون توجه مرتکب شده‌ام و برایم دعا کنید که بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت قدم باشم. حضرت در جواب نوشت: خدا گرفتاری تو و پدرت را برطرف نمود. علی بن محمد گوید: پدرم نیز مریض بود ولی درخواست دعا برای او ننموده بودم حضرت بدون درخواست برای او نیز دعا نمود. [۱۴۹]. [صفحه ۱۰۴]

توجه به خدا و عبادت

در گرفتاری‌ها به غیر خدا پناه نمی‌بریم

منصوری از عموی پدرش نقل کرده: روزی از روزها خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدم عرضه داشتم: ای سید من این مرد (متوکل) مرا از خود طرد و ماهانه‌ام را قطع کرده و مرا به سختی انداخته اتهام من پیش او جز این نیست که می‌داند من ملازم خدمت شما هستم، و هر وقت شما از او چیزی بخواهی رد نمی‌کند، سزاوار است تفضل نمایی و درباره‌ی من با او سخن بگویی. حضرت فرمود: اگر خدا بخواهد کار تو اصلاح می‌شود. شب که شد فرستادگان متوکل پی در پی درب منزل من آمدند! من به دربار رفتم دیدم فتح بن خاقان درب خانه به انتظار من ایستاده است به من گفت: ای مرد چه شده که شب در منزلت نمی‌مانی این مرد (متوکل) در طلب تو مرا خسته کرده است! رفتم دیدم متوکل روی جایگاه خود نشسته، گفت: ای ابوموسی! ما از تو غافل می‌شویم تو هم خود به ما یادآوری نمی‌کنی چه چیزی از تو نزد ماست که نپرداخته‌ایم؟ گفتم: فلان صله و بخشش و فلان معاش و... چیزهایی را ذکر کردم، دستور داد همه را دو برابر به من دادند به فتح بن خاقان گفتم: امام هادی علیه‌السلام نزد متوکل آمده بود؟ گفت: نه. گفتم: نامه‌ای به او نوشته؟ گفت: نه. من خواستم بروم که فتح پشت سر من آمد و گفت: شک ندارم که از علی بن محمد درخواست دعا نموده‌ای از او برای من نیز خواهش دعا کن. وقتی که خدمت حضرت شرفیاب شدم به من فرمود: ای ابوموسی از چهره‌ات رضایت پیدا است، عرض کردم: آری، ای سید من به برکت شما چنین است، ولی به من گفتند شما نزد متوکل تشریف نبرده‌ای و از او درخواستی ننموده‌ای؟ فرمود: «ان الله تعالى علم منا أنا لا نلتجأ فی المهمات الا الیه و لا نتوکل فی الملمات الا علیه و عودنا اذا سألناه الاجابه، و نخاف أن نعدل فیعدل بنا». [صفحه ۱۰۵] «خداوند تعالی آگاه است که ما در امور مهمه به غیر او پناه نمی‌بریم و در گرفتاری‌ها جز به او توکل نمی‌نماییم و ما را عادت داده که هر وقت درخواست نمایم اجابت می‌نماید و می‌ترسیم که اگر از خدا عدول نمایم او نیز از ما رو برگرداند». عرض کردم: فتح بن خاقان خواهش دعا نموده، فرمود: او در ظاهر با ما اظهار محبت می‌نماید ولی در باطن با ما نیست، دعا بستگی به نیت دعا کننده دارد اگر خود را در اطاعت از خدا خالص گردانیدی و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به حق ما اهل بیت اعتراف نمودی پس از آن از خدا درخواست نمودی تو را محروم نخواهد نمود. عرض کردم: ای سید من از دعاها دعایی مخصوص به من یاد بده. فرمود: این دعایی که به تو تعلیم می‌نمایم دعایی است که بیشتر اوقات خدا را به آن می‌خوانم و از خدا درخواست نموده‌ام که بعد از رحلت هر کس در حرم من آن را بخواند محروم نشود و آن دعا این است: «یا عدتی عند العدد و یا رجائی والمعتمد و یا کھفی و السند و یا واحد یا احد یا قل هو الله احد و أسألك اللهم بحق من خلقتك و لم تجعل فی خلقك مثلهم احدا، ان تصلى علیهم و تفعل بی کیت و کیت». [۱۵۰]

نگارنده: در وقت دعا به جای کیت و کیت حاجت ذکر شود.

حمد خدایی که ما را اهل طاعت خودش قرار داد

کافور خادم می گوید: امام علی النقی علیه السلام به من فرمود: فلان سطل را در فلان جا بگذار تا از آب آن برای نماز تطهیر نمایم، این را فرمود و مرا برای انجام کاری فرستاد و فرمود: وقتی برگشتی کاری که به تو گفتم انجام بده تا برای آماده شدنم جهت نماز مهیا باشد حضرت بر پشت خوابید که خواب برود، من فراموش کردم که سطل را در همان جا که فرموده بود بگذارم و آن شب، شبی سرد بود، وقتی متوجه شدم که برای نماز برخاسته بود از نزد حضرت دور شدم از ترس اینکه مرا سرزنش نماید و [صفحه ۱۰۶] ناراحت بودم که برای یافتن ظرف آب به زحمت می افتدم. ناگاه مانند شخص غضبناک مرا صدا زد! گفتم: پناه به خدا چه عذری بیاورم، بگویم فراموش کرده ام چاره ای نداشتم جز اینکه خدمت حضرت بروم. با حالت رعب خدمتش رفتم، فرمود: وای بر تو مگر نمی دانی رسم من این است که تطهیر نمی نمایم مگر با آب سرد تو رفتی آب برای من گرم کردی و در سطل ریختی؟ عرض کردم: ای سید من به خدا سوگند من نه سطل را در آنجایی که فرمودی گذاشتم و نه آبی مهیا کردم. قال: «الحمد لله و الله لا ترکنا رخصه و لا ردونا منحه الحمد لله الذی جعلنا من اهل طاعته و وقفنا للعون علی عبادته ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول: ان الله یغضب علی من لا یقبل رخصه». [۱۵۱]. «حمد خدا را به خدا سوگند ما چیزی که خدا آن را آزاد نموده ترک نمی نمایم و هدیه خدا را رد نمی کنیم حمد خدایی که ما را اهل طاعت خویش قرار داد و در یاری نمودن بر عبادتش ما را یاری نمود همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود به درستی که خدا غضب می نماید بر کسی که چیزهای آزاد او را ترک نماید». توضیح: وضو گرفتن با آب گرم حلال و آزاد است لازم نبود که حضرت حتما با آب سرد وضو بگیرد حضرت می فرماید ما چیزی را که خدا آزاد قرار داده است بر خود حرام نمی نمایم و هدیه ای که خدا به ما هدیه نموده (که در این مورد آب گرم است که از عالم غیب به حضرتش داده شده) رد نمی کنیم پس از آن به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استشهاد می نماید. شاید اشاره به ریا کاری های متصوفه باشد که برای فریب دادن مردم بعضی از چیزهای حلال را ترک می نمایند مانند پوشیدن لباس خوب و زیبا حضرت می فرماید تمام توجه ما به خداست. [صفحه ۱۰۷]

عظمت و هیبت و جاه و جلال

محمد بن حسن بن اشتر علوی می گوید: من در زمان کودکی با پدرم درب منزل متوکل بودیم مردم جمع بودند اولاد ابوطالب و اولاد عباس و دیگران. وقتی که امام هادی علیه السلام تشریف می آورد همه سواران به احترام وی پیاده می شدند و راه باز می نمودند تا حضرت وارد گردد. در آن روز به همدیگر گفتند: امروز به احترام این نوجوان پیاده نخواهیم شد. او از ما شریف تر و بزرگ تر و مسن تر و داناتر نیست به خدا سوگند پیاده نخواهیم شد. ابوهاشم جعفری به آنها گفت: به خدا سوگند وقتی او را دیدید با خواری و ذلت پیاده خواهید شد اندکی بیش نگذشت که حضرت پیدا شد وقتی که چشم آنان به حضرت افتاد همه پیاده شدند! ابوهاشم به آنان گفت: مگر نه خیال می کردید که پیاده نخواهید شد؟ گفتند: نتوانستیم خود را نگه داریم، پیاده شدیم. [۱۵۲]. و ابوهاشم جعفری نقل کرده که متوکل برای جلوس عمومی خود جایی را ساخته بود که دارای پنجره هایی بود که آفتاب از آنها در داخل می تابید و در میان آن پنجره ها و شبکه ها پرنده هایی جا داده بود روزی که به مردم اذن عام می داد و روز دیدار او بود همان جا می نشست وقتی که مردم می آمدند آن پرنده ها می خواندند و سر و صدا راه می انداختند نه متوکل می شنید مردم چه می گویند و نه مردم می شنیدند که او چه می گوید اما هنگامی که امام هادی علیه السلام وارد می شد آن پرنده ها ساکت می شدند و صدایی از آنها شنیده نمی شد تا وقتی که حضرت بیرون می رفت باز سر و صدا راه می انداختند. و تعدادی کبک داشت خودش در جایی بالا می نشست و آن کبک ها را به جنگ با هم وامی داشت و به تماشای آنها می پرداخت و می خندید وقتی که امام هادی علیه السلام

وارد می‌شد آن کبک‌ها به دیوار می‌چسبیدند تا وقتی که حضرت تشریف داشتند تکان نمی‌خوردند وقتی که حضرت بیرون می‌رفت باز به جنگ می‌پرداختند. [۱۵۳]. [صفحه ۱۰۸] عظمت و جلال حضرت به گونه‌ای بود که همه موجودات در برابر وی کرنش می‌کردند و در مقابلش خاضع بودند.

علم و دانش حضرت

اشاره

بنا ندارم در این نوشته‌ی مختصر از علم امامان و یا علم امام هادی علیه‌السلام به خصوص بحث نمایم که این کار مجال دیگری را می‌طلبد بلکه به مناسبت بخشی که در آن فضایل و مناقب حضرت را ذکر می‌نمایم یک بعد از علم حضرت را در اینجا نقل می‌نمایم و آن علم حضرت از غیب و خبر دادن از اموری است که به نحو عادی آگاهی از آنها ممکن نیست و از معجزات به شمار آورده‌اند و در این راستا داستان‌هایی را نقل می‌نمایم:

از مردن واثق و کشته شدن ابن زیات خبر داد

مرحوم ثقة الاسلام کلینی از خیران اسباطی نقل می‌نماید که در مدینه منوره خدمت امام علی النقی علیه‌السلام شرفیاب شدم، حضرت فرمود: از واثق چه خبر داری؟ عرض کردم: فدایت شوم در حالی که تندرست بود از آنجا آمدم، ده روز پیش نزد او بودم. فرمود: مردم مدینه می‌گویند که او مرده! وقتی که فرمود: مردم می‌گویند مرده، فهمیدم مقصودش از مردم خود حضرت است. سپس فرمود: جعفر متوکل چه کرد؟ گفتم: در بدترین حالات در زندان است. فرمود: حکومت به دست اوست. پس از آن فرمود: ابن زیات چه کرد؟ عرض کردم: فدایت شوم مردم مطیع او می‌باشند و کار حکومت به دست اوست. فرمود: برای او بدیمن است. کمی سکوت کرد و بعد فرمود: بایستی مقدرات خدا و احکام او اجرا شود. ای خیران واثق مرد و حکومت به دست متوکل افتاد و ابن زیات را کشت. عرض کردم: چه زمان؟ فرمود: شش روز بعد از بیرون آمدن تو. [۱۵۴].

از گرفتاری و نجات محمد بن فرج خبر داد

علی بن محمد نوفلی می‌گوید: محمد بن فرج به من گفت: امام هادی علیه‌السلام به من نوشت: ای محمد کارهایت را جمع و جور کن و راه احتیاط پیش گیر، من به وضع [صفحه ۱۰۹] کارهایم مشغول شدم ولی نمی‌دانستم چرا چنین به من نوشته تا اینکه از طرف دستگاه حکومت یک نفر به مصر آمد و تمام دارایی‌های مرا مصادره کرد و مرا دست بسته از مصر بیرون برد! هشت سال در زندان بودم پس از آن در زندان نامه‌ای از حضرت به دستم رسید نوشته بود: ای محمد در قسمت غربی شهر ساکن شو! نامه را که خواندم، گفتم: من در زندانم و حضرت به من این گونه نوشته است این امر عجیبی است! اندکی بیش نگذشت که آزاد شدم. [۱۵۵].

محمد بن فرج را از مرگش آگاه نمود

ابویعقوب می‌گوید: محمد بن فرج را پیش از مردنش در سامرا دیدم که به استقبال امام هادی علیه‌السلام آمده بود حضرت به او نظری با دقت نمود فردای آن روز محمد بن فرج مریض شد بعد از چند روزی به عیادت وی رفتم به من گفت: امام هادی علیه‌السلام برای او پارچه‌ای فرستاده و آن را به من نشان داد زیر سرش گذاشته بود، به خدا سوگند در همان پارچه کفن شد. [۱۵۶]

خبر دادن از شهادت پدر بزرگوارش

حسن بن علی و شاء گفته: ام‌محمد کنیز امام رضا علیه‌السلام به من خبر داد که روزی امام هادی علیه‌السلام به خانه آمد در حالی که ناراحت بود، در دامن ام‌اینها (نام یکی از دختران امام کاظم علیه‌السلام است) نشست. ام‌اینها به او گفت: فدایت شوم تو را چه می‌شود! فرمود: همین الآن پدرم از دنیا رفت. ام‌محمد می‌گوید: آن روز را نوشتیم پس از آن خبر آمد که همان روز امام جواد علیه‌السلام رحلت نمود است. [۱۵۷]. و در همین راستا هارون بن فضل می‌گوید: روزی که امام جواد علیه‌السلام در بغداد وفات نمود امام هادی علیه‌السلام را دیدم که می‌فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» به خدا سوگند پدرم از دنیا رفت! به او عرض کردم: او در بغداد است و شما در مدینه، چگونه از [صفحه ۱۱۰] رحلت او خبردار شدی؟ فرمود: در برابر خدا در نفس خویش ذلت و آرامشی احساس کردم که پیش از امروز احساس آن را نمی‌نمودم. [۱۵۸].

از گفتار و رفتار فتح قلانسی خبر داد

مقبل دیلمی می‌گوید: در سامرا درب منزل خود نشسته بودم، امام هادی علیه‌السلام بر مرکب سوار بود به طرف منزل متوکل می‌رفت، فتح قلانسی که مدتی در خدمت امام هادی علیه‌السلام بود، آمد و در کنار من نشست و گفت: چهارصد درهم از مولایم طلب کارم اگر به من می‌داد از آن نفع می‌بردم. به او گفتم: می‌خواهی با آن چه کاری انجام دهی؟ گفت: با دویست درهم پارچه خریداری کنم و کلاه بدوزم تا بفروشم و با دویست درهم آن مقداری خرما خریداری کنم و شراب بسازم! این را که به من گفت از او روی برگرداندم و با او سخن نگفتم، امام هادی علیه‌السلام که سخن وی را نشنیده بود تشریف آورد وقتی که چشمم به حضرت افتاد برای احترام وی برخاستم، تشریف برد مرکبش را در طویله بست و با حالت غضب که از چهره‌اش نمایان بود مرا خواست و فرمود: ای مقبل برو چهارصد درهم بیاور و به فتح ملعون بده و به او بگو: این حقت را بگیر و با دویست درهم آن پارچه بخر و در ارتباط با دویست درهم دیگر که می‌خواهی آن کار را انجام دهی از خدا بترس. مقبل می‌گوید: چهارصد درهم را به فتح دادم و سخن حضرت را به او گفتم پس گریه کرد و گفت: به خدا سوگند از این پس شراب و مسکر نمی‌آشامم امامت می‌داند ما چه کاری انجام می‌دهیم. [۱۵۹].

از ما فی الضمیر احمد بن محمد بن عبدالله خبر داد

احمد بن محمد بن عبدالله می‌گوید: محمد بن حسین بن مصعب مدائنی به امام هادی علیه‌السلام نامه‌ای نوشت که سؤال نموده بود از سجده نمودن بر شیشه وقتی که نامه را فرستاد من با خود حدیث نفس نمودم که شیشه از چیزهایی است که از زمین روییده [صفحه ۱۱۱] است و ایشان فرموده‌اند: سجده بر چیزی که از زمین می‌روید مانعی ندارد. جواب آمد: بر شیشه سجده مکن و اگر نفست به تو گفت شیشه از چیزهایی است که از زمین می‌روید درست نیست زیرا شیشه از ریگ و نمک است و نمک و ریگ از سیخ (شوره‌زار) است و سیخ بلدی است که مسخ شده. [۱۶۰].

از کشته شدن متوکل خبر داد

علی بن محمد نوفلی می‌گوید: وقتی که متوکل شروع به ساختن قصر معروف به جعفری کرد امام علی النقی علیه‌السلام فرمود: ای علی! این سرکش به ساختن شهری مبتلا می‌شود که پیش از اتمام آن به دست فرعون‌ی از فرعون‌های ترک کشته خواهد شد. سپس

فرمود: «یا علی ان الله عزوجل اصطفی محمدا صلی الله علیه و آله و سلم بالنبوة و البرهان و اصطفانا بالحجة و التیان و جعل کرامه الصفوة لمن ترى (یعنی نفسه علیه السلام). [۱۶۱]. ای علی خدای عزوجل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برای نبوت و آوردن برهان برگزید و ما را برای اتمام حجت بر خلق و هدایت برگزید و برتری برگزیدن را برای کسی قرار داد که می‌بینی (یعنی خود حضرت علیه السلام).

از مردن سرداری از لشکریان پیش از مرگش خبر داد

احمد بن یحیی اودی می‌گوید: برای خواندن نماز ظهر به مسجد جامع رفتم وقتی که نماز گزاردم دیدم حرب بن حسن طحان و گروهی از اصحاب ما (که حسن بن سماعه در میان آنان بود) نشسته‌اند نزد آنان رفتم. سلام کردم و نشستم. جریان حسن بن علی (یا حسین بن علی علیهما السلام) را به میان آوردند که بر او چه گذشت پس از آن داستان زید بن علی را یادآور شدند. در بین ما مردی بود غریب که با او آشنایی نداشتیم گفت: ای قوم در سامرا نزد ما مردی است علوی از اهل مدینه، که یا ساحر است یا کاهن و از این دو قسم بیرون نیست. حسن بن سماعه گفت: نام و نشانش چیست؟ گفت: علی بن محمد بن رضا. [صفحه ۱۱۲] جمع حاضر به آن مرد گفتند: از کجا روشن شد که او یا ساحر است یا کاهن؟ گفت: او در سامرا همسایه ماست هر روز عصر با او درب منزلش می‌نشینیم روزی نشسته بودیم که یکی از سرداران ارتش از آنجا عبور کرد جمع کثیری از رؤسای ارتش و جنگجویان و پیش خدمتان با او بودند لباس فاخری پوشیده بود. وقتی که علی بن محمد علیهما السلام او را دید برخاست و به او سلام داد و به او احترام به جا آورد هنگامی که از آنجا رفت فرمود: از وضعی که دارد شادمان است ولی فردا پیش از نماز دفن می‌شود. ما از گفتار وی تعجب کردیم و از نزد او برخاستیم و گفتیم: این که گفت خبر از غیب است! پس سه نفر با هم تعهد کردیم که اگر آنچه گفت به وقوع نپیوست او را بکشیم و از او راحت شویم روز بعد در منزل نماز صبح را خوانده بودم که صدای ناله و گریه شنیدم درب منزل آمدم دیدم جمعیت فراوانی از ارتشیان و دیگران جمع‌اند و می‌گویند فلان سردار دیشب مست شد و از جایی به جایی می‌رفت زمین خورد و گردنش شکست. گفتم: اشهد ان لا اله الا الله، از منزل بیرون آمدم و به جنازه او حاضر شدم دیدم همان مردی است که علی بن محمد خبر مرگ او را داده بود، ماندم تا دفن شد و برگشتم و همه از این حال تعجب کردیم. [۱۶۲].

از نام مردی ترک که کسی از آن آگاه نبود خبر داد

ابوهاشم جعفری می‌گوید: زمانی که بغای ترک برای سرکوبی شورشیان اعراب به مدینه آمد من آنجا بودم امام هادی علیه السلام فرمود: بیرون برویم و صف آرایی این مرد ترک را ببینیم، بیرون رفتیم و جایی ایستادیم صفوف لشکر از مقابل ما عبور می‌کردند مردی ترک بر ما عبور کرد امام هادی علیه السلام به زبان ترکی با او سخن گفت آن مرد از اسب پیاده شد و سم مرکب حضرت را بوسید، پس من آن مرد ترک را قسم دادم و از او [صفحه ۱۱۳] پرسیدم به تو چه فرمود گفت: این پیامبر است؟ گفتم: نه. گفت: مرا به نامی خواند که در بلاد ترک زمان کودکی مرا به آن نامگذاری کردند و کسی از آن آگاه نبوده است. [۱۶۳].

پیش از آنکه پرسند سؤال را جواب داد

حسن بن اسماعیل می‌گوید: من با مردی از اهل قریه‌مان خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدیم متاعی را خدمت او بردیم یکی از اهل قریه چیزی داده بود که خدمت حضرت ببریم و گفت: سلام مرا به حضرت برسانید و پرسید: تخم فلان پرنده از پرنده‌های بیشه خوردنش جایز است یا نه؟ درب منزل حضرت رفتیم آنچه با خود داشتیم به کنیزکی دادیم، در این بین قاصد سلطان آمد حضرت برخاست که به دربار برود ما از خدمتش بیرون آمدم و از حضرت آن مسأله را پرسیدیم وقتی که به خیابان آمدم

حضرت به ما رسید و با زبان نبطی به همراه من گفت: به او سلام برسان و به او بگو: تخم فلان پرنده را نخور که آن از مسوخ است. [۱۶۴].

از نیت و اراده شخصی خبر داشت

مرحوم علامه مجلسی از کتاب الخرائج نقل نموده که ابوهاشم جعفری روایت نموده که در سامرا مردی مبتلا به بیماری برص (پسی) شد زندگی بر وی تلخ شد روزی جریان را با ابوعلی فهری در میان گذاشت ابوعلی به او گفت: خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شو و از او درخواست نما برای دعا کند امید است که شفا یابی. روزی سر راه حضرت که از دربار متوکل برمی‌گشت، نشست وقتی که حضرت پیدا شد برخاست که نزد او آید و درخواست دعا نماید، حضرت سه مرتبه به او اشاره کرد و فرمود: کنار رو خدا شفایت دهد، آن مرد جرأت نکرد نزد حضرت رود و برگشت، آن مرد ابوعلی فهری را دید و داستان را به او گفت: فهری به او گفت: برای دعا کرده برو شفا می‌یابی. آن مرد به خانه برگشت و آن شب استراحت کرد صبح به بدنش نگاه کرد اثری از برص ندید. [۱۶۵]. [صفحه ۱۱۴]

از حاجت ابوهاشم جعفری پیش از آنکه اظهار نماید خبر داشت

مرحوم سیدهاشم بحرانی از کتاب ثاقب المناقب از ابوهاشم جعفری نقل می‌نماید: سالی که بغا در آن سال برای انجام حج آمده بود، من نیز به مکه برای عمل حج رفتم وقتی که به مدینه مشرف شدم، خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدم دیدم حضرت بر مرکب سوار است که به استقبال بغا تشریف ببرد، سلام کردم، فرمود: ای ابوهاشم اگر می‌خواهی با ما بیا با حضرت رفتم تا از مدینه خارج شدیم وقتی که به صحرا رسیدیم به غلامش فرمود: برو اوایل لشکر را تماشا کن. سپس فرمود: ای ابوهاشم پیاده شویم. ابوهاشم می‌گوید: پیاده شدم و قصدم این بود که از حضرت چیزی را درخواست نمایم ولی از او خجالت می‌کشیدم مانده بودم که چه کنم پس حضرت با تازیانه‌ای که در دست داشت روی زمین انگشتی ساخت نگاه کردم دیدم آخر حروف نوشته شده «خذ» بردار و در طرف دیگر نوشته شده «اکتم» کتمان نما و در طرف دیگر نوشته شده «عذر» معذور بدار پس با تازیانه‌اش آن را از زمین جدا کرد و به من داد نگاه کردم دیدم شمش خالص است چهارصد مثقال است، عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! من سخت گرفتار تنگدستی بودم و می‌خواستم از شما درخواست نمایم ولی تردید داشتم خدا خود می‌داند که رسالتش را به چه افرادی عنایت نماید. [۱۶۶].

از چیزی که در زیر زمین مدفون بود خبر داد

و از همان کتاب از منتصر پسر متوکل نقل کرده که پدرم مورد (آس) فراوانی در جایی کاشت وقتی که همه‌ی آن زمین را فراگرفت و زیبایش نمایان گشت به پیش خدمت‌ها دستور داد وسط بستان برای او جایگاهی بلند ساختند و آنجا را برای وی فرش کردند من بالای سر او ایستاده بودم سر را بلند کرد و به من گفت: ای رافضی (شیعه) از این پروردگار سیاهت (امام هادی علیه‌السلام) بیرس چرا این مورد در میان بقیه این [صفحه ۱۱۵] بوستان رنگش زرد است و زیبا نیست؟ تو گمان می‌کنی که او از غیب خبر می‌دهد. گفتم: او غیب نمی‌داند، پس از آن خدمت امام علی النقی علیه‌السلام رفتم و او را در جریان گذاشتم فرمود: پسرم برو و زیر آن را حفر کن در آنجا جمجمه‌ای پوسیده است و زردی آن آس در اثر بخار و بوی گند آن جمجمه است. منتصر می‌گوید: دستور حضرت را عمل نمودم همان گونه بود که فرموده بود سپس حضرت به من فرمود: پسرم این موضوع را به کسی خبر نده مگر کسی که مانند آن را به تو خبر دهد. [۱۶۷].

از کشته شدن متوکل در آینده خبر داد

و از همان کتاب از حسن بن محمد بن جمهور عمی نقل می‌نماید که از سعید صغیر حاجب شنیدم گفت: نزد سعید بن صالح رفتم به او که شیعه بود گفتم: من از یاران تو شدم (شیعه شده‌ام). گفت: هرگز! گفتم: به خدا سوگند که مذهب شیعه را اختیار کرده‌ام. گفت: چرا؟ گفتم: متوکل دستور داد که ناگهانی به خانه‌ی امام هادی علیه‌السلام هجوم ببرم و بینم چه کاری انجام می‌دهد. رفتم، دیدم نماز می‌خواند ایستادم تا از نماز فراغت یافت، رو به من کرد و فرمود: ای سعید متوکل ملعون مرا وانمی‌گذارد تا وقتی که قطعه قطعه شود با دست اشاره کرد که برو از من دور شو با حالت ترس از خدمت حضرت بیرون آمدم هیبت او مرا به گونه‌ای گرفت که قابل توصیف نیست وقتی که آمدم نزد متوکل بروم صدای فریاد و فغان را شنیدم جویا شدم گفته شد: متوکل کشته شد خدمت حضرت برگشتم و او را در جریان گذاشتم. [۱۶۸].

خبر دادن از ما فی الضمیر علی بن یقطین اهوازی

مرحوم علامه بحرانی و علامه مجلسی از کتاب عتیق غروی نقل می‌نمایند از علی بن یقطین بن موسی اهوازی که من پیرو مذهب معتزله بودم و از وضع و حالات علی بن محمد (امام علی النقی علیه‌السلام) به من خبرهایی رسیده بود که نمی‌پذیرفتم و مسخره [صفحه ۱۱۶] می‌کردم تا روزگار مرا برای دیدار با سلطان به سامرا کشاند. روزی که وارد سامرا شدم بنا بود فردای آن روز سلطان به میدان عمومی بیاید و همه‌ی مردم به آنجا بیایند. روز بعد مردم در حالی که لباس‌های نرم و نازک پوشیده بودند و بادبزین در دست داشتند بیرون آمدند ولی دیدم امام هادی علیه‌السلام لباس زمستانی پوشیده و با وسایل و ابزار زمستانی بر مرکب سوار است و می‌گفت: (ألا ان موعدهم الصبح أليس الصبح بقریب) [۱۶۹] آگاه باشید که وعده‌گاه آنان صبح است مگر صبح نزدیک نیست. وقتی که مردم به میان بیابان آمدند ابری نمودار گردید و باران به شدت بارید مرکب‌های سواری پایشان تا زانو به گل فرورفت و آلوده شدند و با وضع زشتی برگشتند ولی امام هادی علیه‌السلام با وضعی زیبا و جالب برگشت و از گل و لای به او چیزی اصابت نکرد. من پیش خود گفتم: اگر خدا او را از اوامر پنهانی آگاه ساخته پس او امام است و من پیش خود گذراندم که از وی پیرسم که عرق جنب از حرام چه حکمی دارد و گفتم: اگر آن پارچه‌ای که بر سر دارد برداشت و روی قربوس زین گذاشت او امام است. دیدم حضرت زیر سایبانی تشریف برد و آن پارچه را از سر مبارک برداشت بر کوهی زین گذاشت سه بار این کار را انجام داد پس به من توجهی نمود و فرمود: اگر عرق جنب از حلال باشد نماز در پیراهن جایز است و اگر از حرام باشد جایز نیست، من با دیدن این کرامت او را تصدیق نمودم و قائل به فضل او شدم و ملازم او گردیدم. [۱۷۰].

سؤال اشخاص را پیش از اظهار می‌دانست

مرحوم علامه مجلسی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که اسحاق بن عبدالله علوی عریضی گفته: پدرم و عموهایم در چهار روزی که در ایام سال روزه داشتن آن روزها سخت مورد تأکید است اختلاف داشته روی این جهت خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدند و حضرت در «صریا» بود و هنوز به سامرا نرفته بود، حضرت ابتداء فرمود: آمده‌اید سؤال کنید از چهار روزی که در روزهای سال روزه [صفحه ۱۱۷] گرفته می‌شود. گفتند: آری برای همین جهت آمده‌ایم. فرمود: ۱ - روز هفدهم از ماه ربیع‌الاول که در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متولد شده است، ۲ - روز بیست و هفتم از ماه رجب و آن روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نبوت مبعوث شده، ۳ - روز بیست و پنجم از ماه ذی‌قعدة و آن روزی است که زمین گسترده گردید و ۴ - روز هجدهم ماه ذی‌حجه و آن روز غدیر است. [۱۷۱].

از گرفتاری محمد بن عبدالله قمی خبر داد

اشاره

صاحب مدینه المعاجز از کتاب الهدایه الکبری نقل نموده که محمد بن عبدالله قمی گفته: هدیه‌هایی از قم به سامرا خدمت امام هادی علیه‌السلام حمل نمودم. وارد سامرا شدم، منزلی اجاره نمودم در پی فرصت بودم که خدمت حضرت شرفیاب شوم یا کسی را بیابم که آن هدیه‌ها را خدمتش ببرد اما برایم میسر نشد. در آن خانه‌ای که بودم پیرزنی بود از او تقاضا کردم زنی را پیدا کند که با او عقد ازدواج موقت نمایم. آن پیرزن پی خواسته‌ی من از منزل بیرون رفت. ناگهان شخصی درب منزل را به شدت کوبید، آمدم دیدم بچه‌ای است به او گفتم: چه کار داری؟ گفت: سید و مولایم امام علی النقی علیه‌السلام می‌فرماید: از احسان تو و آوردن هدیه‌ها تشکر می‌نمایم به شهر خودت برگرد و آن هدیه‌ها را نیز با خودت ببر، زنهار، زنهار که بیش از یک ساعت در سامرا بمانی که اگر مخالفت کردی و ماندی گرفتار می‌شوی مواظب خودت باش. پیش خود گفتم: به خدا سوگند بیرون می‌روم و نمی‌مانم در این اثنا پیرزن برگشت و زنی را برای ازدواج موقت برای من آورده بود. عقد را خواندم و آن شب آنجا ماندم گفتم: فردا می‌روم. نیمه شب در منزل را با شدت کوبیدند پیرزن درب منزل رفت. ناگهان دیدم مأموران دولت و سربازان، مشعل و شمع به دست وارد خانه شدند به آن پیرزن گفتند: آن مرد و آن زن را از خانه‌ات بیرون کن. به خانه هجوم آوردند و من و آن زن را دستگیر کردند و آن هدیه‌ها و چیزهای دیگر که داشتم همه را غارت کردند مرا [صفحه ۱۱۸] به زندان بردند شش ماه در سامرا زندان بودم پس از آن یک نفر از طرف امام هادی علیه‌السلام نزد من آمد و گفت: امام علیه‌السلام فرموده آن گرفتاری‌ای که من تو را از آن برحذر داشتم دامنگیرت شد امروز از زندان آزاد می‌شوی به شهر خودت برگرد. همان روز آزاد شدم پریشان حال بیرون آمدم تا به قم رسیدم دانستم گرفتاریم در اثر مخالفت با دستور حضرت بوده است. [۱۷۲].

توضیح لازم

همین جا نقل روایات در علم غیب حضرت را پایان می‌دهم و یک توضیحی را در اینجا لازم می‌دانم. در کتب حدیث و تاریخ و سیره احادیث فراوانی به چشم می‌خورد که به صراحت دلالت دارد بر این که چهارده معصوم و انبیاء علیهم‌السلام بلکه بعضی از اولیاء الله غیر از ایشان نیز از غیب خبر می‌داده‌اند و در میان علمای شیعه این از مسلمات است و جای شبهه‌ای در آن نیست در عین حال بعضی از مخالفین و دشمنان بر شیعه ایراد می‌گیرند و می‌گویند: این باور و گفتار غلو است و نمی‌توان به آن معتقد شد. برای ما روشن نیست که این ایراد از کجا ناشی شده است؟ آیا چنین کاری ثبوتاً محال است و دوری یا تسلسلی و یا اجتماع نقیضین یا ارتفاع آن لازم می‌آید؟ نه دوری لازم می‌آید نه تسلسلی و نه بقیه محذورات عقلی. ما با در دست داشتن این روایات بر این عقیده‌ایم که چهارده معصوم علیهم‌السلام با عنایتی که از جانب قادر مطلق و حکیم علی‌الاطلاق به آنان شده از غیب خبر می‌داده‌اند و روایات در این مورد از حد تواتر بیشتر است و ایرادی وارد نیست. ولی معلوم باشد که این قدرت را خدا به ایشان داده نه اینکه بدون اتکا به قدرت خداوند چنین قدرتی داشته باشند هر چه هست و هر چه دارند از آن ذات مقدس است آنها در مقابل قدرت خدا قدرتی ندارند. [صفحه ۱۱۹]

جهاد امام هادی

اشاره

سراسر زندگی حضرت در رفتار و گفتارش جهاد در راه خدا بود. جهاد در راه خدا تنها این نیست که شمشیر به دست در میدان نبرد مبارزه نماید، جهاد به حسب زمان و مکان فرق می‌کند گاهی رزم در میدان است، گاهی سکوت و خانه نشینی است و گاهی با زبان و زمانی با قلم است. موقعیت زندگی حضرت امام علی النقی علیه‌السلام اقتضا نداشت که آن حضرت شمشیر به دست گیرد و در میدان جنگ بجنگد ولی در عین حال اگر افرادی یا فردی پیدا می‌شدند که مردم را از راه راست منحرف می‌نمودند حضرت با آنان به هر نوعی که خود با دید ملکوتی تشخیص می‌داد مبارزه می‌نمود با بعضی فقط با گفتار و اظهار بیزاری از او برخورد می‌نمود و نسبت به بعضی دستور قتل را صادر می‌کرد، اکنون به نمونه‌هایی توجه فرمایید:

حکم لعن و قتل حسن بن محمد بن بابا قمی

مرحوم استاد اعظم در کتاب معجم رجال الحدیث از رجال مرحوم کشی نقل می‌نماید که سهل بن محمد بن امام هادی علیه‌السلام نوشت: ای سید من برای جمعی از دوستان کار حسن بن محمد بن بابا مشتبه شده، ای سرور من شما درباره‌ی کار او چه دستور می‌دهی؟ با او دوستی نمایم یا از وی بیزاری بجویم یا کاری به او نداشته باشیم سخنان درباره‌اش زیاد است؟ سهل می‌گوید: حضرت با خط خود نوشت و من آن را خواندم: «ملعون هو و فارس تبرأوا منهما لعنهما الله و ضاعف ذلك علی فارس». [۱۷۳]. «او و فارس ملعونند از آنان بیزاری جوید خدا هر دو را لعنت نماید و بر لعن فارس بیفزاید». و در جایی دیگر باز از کشی نقل می‌کند که عیبی می‌گوید: عسکری (امام هادی علیه‌السلام) ابتداء به من نوشت: برای خدا از فحری و حسن بن محمد بن بابا قمی [صفحه ۱۲۰] بیزاری می‌جویم تو هم از آن دو نفر بیزاری بجوی، پس من تو و همه دوستانم را از آنان برحذر می‌دارم و به درستی که من آن دو را لعنت می‌نمایم، لعنت خدا بر آنان باد، آن دو درصدد به دست آوردن مال و منال هستند از راه ما از مردم می‌گیرند، آشوب‌گر و اذیت‌کننده می‌باشند، خدا آنان را اذیت نماید و در فتنه سخت فروبرد، ابن بابا خیال می‌کند (که من خدایم و) من او را به نبوت مبعوث نموده‌ام و گمان دارد باب است (فرستاده من است) لعنت خدا بر او باد، شیطان بر او مسلط شده پس او را گمراه کرده است. لعنت بر کسی که این ادعای او را بپذیرد ای محمد (بن عیسی) اگر قدرت پیدا کردی که سر او را با سنگ بکوبی این کار را انجام ده زیرا که مرا آزار داده خدا او را در دنیا و آخرت آزار دهد. [۱۷۴].

دستور قتل فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی

امام هادی علیه‌السلام با این خبیث به انواع مختلف مبارزه نموده است تا اینکه دستور قتل او را صادر نمودند اکنون چند روایت در این مورد ذکر می‌نمایم. این روایات را استاد اعظم قدس سره از رجال کشی نقل نموده است: ۱ - ابراهیم بن داود یعقوبی گوید: به امام هادی علیه‌السلام نامه‌ای نوشتم و کار فارس بن حاتم را به آن حضرت گزارش نمودم در جواب نوشت: «لا تحفلن به و ان أتاك فاستخف به؛ با او مجالست مکن و اگر نزد تو آمد او را سبک بشمار». ۲ - موسی می‌گوید: عروه درباره‌ی کردار فارس بن حاتم نامه نوشت، آن حضرت در جواب نوشت: «كذبوه و أهلكوه أبعد الله و أخزاه فهو كاذب في جميع ما يدعي و يصف، ولكن صونوا أنفسكم عن الخوض و الكلام في ذلك و توقوا مشاورته و لا تجعلوا له السبيل الى طلب الشر كفانا الله مؤنثه و مؤنثه من كان مثله». [صفحه ۱۲۱] «او را تکذیب و هتک نمایند خدا او را لعنت و خوار نماید پس او در همه‌ی چیزهایی که ادعا می‌نماید و توصیف می‌کند دروغگو است ولی خود را از سخنان زیاد و غوطه خوردن در گفتار درباره‌ی وی حفظ نمایید و از مشورت با او پرهیزید راه وارد شدن در شر به او ندهید، خدا شر او و هر که مانند اوست را از ما دفع بفرماید». نامه‌ای دیگر به همین مضمون از حضرت نقل شده که در جواب نامه دهقان نوشته است. ۳ - ابراهیم بن محمد گوید: به آن حضرت نوشتم: فدایت شوم نزد ما چیزهایی از فارس و اختلافی مابین او و علی بن جعفر نقل می‌شود تا حدی که بعضی از بعض دیگر بیزاری می‌جویند، اگر صلاح

می‌دانی انشاءالله بر ما منت بگذار و نظرت را در این باره اعلام فرما کدام یک از آن دو از طرف شما نمایندگی و ولایت در امور دارد تا تنها به او مراجعه نمایم نه به دیگری به آنچه نوشتیم محتاجم حضرت در جواب نوشت: «لیس عن مثل هذا یسأل ولا فی مثله یشک، قد عظم الله قدر علی بن جعفر متعنا الله تعالی به عن أن یقایس الیه فاقصد علی بن جعفر بحوائجک و اخشوا فارسا و امتنعوا عن ادخاله فی شیء من امورکم تفعل ذلک انت و من أطاعک من اهل بلادک فانه قد بلغنی ما تموه به علی الناس فلا تلتفوا الیه ان شاء الله». «از مانند این سؤال نمی‌شود و در این شکی نیست خداوند به علی بن جعفر - که خدا ما را به او بهره‌مند سازد - عظمتی داده که نمی‌توان فارس را با او مقایسه نمود پس در حوائجت به طرف علی بن جعفر برو و از فارس بترسید و از دخالت نمودن او در کارهایتان امتناع بورزید، تو و هر که از اهالی بلادت از تو فرمان می‌برد این کار را انجام دهید ان شاء الله زیرا فریبکاری و فریفتن مردم توسط او به من رسیده است». نویسنده: به حسب ظاهر مراد از علی بن جعفر در این روایت علی بن جعفر همانی برمکی است از اهالی همدان که یکی از قریه‌های بغداد است و از طرف امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام سمت وکالت و نمایندگی داشته است، و در روایت دیگر به همین مضمون از علی بن جعفر به «علیل» تعبیر شده است. [صفحه ۱۲۲] ۴ - محمد بن عیسی بن عبید می‌گوید: امام هادی علیه‌السلام به کشتن فارس بن حاتم امر نمود و بهشت را برای کشته او ضمانت نمود، فارس مردی فتنه‌گر بود مردم را فریب می‌داد و به بدعت دعوت می‌کرد، از این جهت درباره او از امام علی النقی علیه‌السلام این جملات صادر گردید: «هذا فارس یعمل من قبلی فتانا داعیا الی البدعة و دمه هدر لکل من قتله فمن هذا الذی یریحنی منه و یقتله و أنا ضامن له علی الله الجنة». «این فارس به عنوان نماینده من کارهایی انجام می‌دهد، او فتنه‌گر است و مردم را به سوی بدعت دعوت می‌نماید، خون او برای هر کس که وی را بکشد مباح است، چه کسی پیدا می‌شود که او را بکشد و مرا از او راحت نماید هر کس او را به قتل برساند من ضمانت می‌کنم که خدا قاتل وی را به بهشت ببرد». ۵ - سعد می‌گوید: جماعتی از شیعیان عراق و غیر آنان این حدیث را برای من نقل نمودند و بعد از نقل آنان خود از جنید شنیدم که می‌گفت: امام هادی علیه‌السلام کسی را نزد من فرستاد و مرا به کشتن فارس بن حاتم لعنه الله علیه امر نمود. گفتم: این کافی نیست بایستی خودم از آن حضرت بشنوم. پس حضرت کسی را فرستاد و مرا دعوت نمود، خدمتش شرفیاب شدم، فرمود: تو را به کشتن فارس بن حاتم امر می‌نمایم پس از آن چند درهم به من داد و فرمود: با این درهم‌ها اسلحه‌ای بخر و آن را به من نشان بده، رفتم شمشیری خریدم و بر حضرت عرضه نمودم، فرمود: این را برگردان و اسلحه‌ای دیگر بخر. آن را برگرداندم و به جای آن ساطوری گرفتم و بر حضرت عرضه نمودم فرمود: آری این خوب است پس به سراغ فارس رفتم مابین نماز مغرب و عشا از مسجد بیرون آمد با آن ساطور به سرش زد و او را از پای درآوردم و کار او را با ضربتی دیگر تمام کردم افتاد و مرد، صدای مردم به ناله بلند گردید من ساطور را انداختم، مردم جمع شدند و در آنجا دنبال قاتل می‌گشتند و غیر از من کسی آنجا نبود، دیدند من سلاح ندارم، کوچه و [صفحه ۱۲۳] خانه‌های اطراف را بررسی کردند چیزی را نیافتند و بعد از آن نیز ساطور را نیافتند. [۱۷۵]. نویسنده: پیدا نشدن ساطور از معجزه و کرامت امام علی النقی علیه‌السلام است.

تبری و لعن علی بن حسکه و حکم قتل او و هم‌کیشان

و در همین کتاب از مرحوم کشی نقل می‌کند که سهل بن زیاد آدمی گفته بعضی از اصحاب ما به امام علی النقی علیه‌السلام نوشت: فدایت شوم ای سید من علی بن حسکه که از دوستان شماست و می‌گوید: شما خدایی و او پیامبر شماست ادعا دارد که شما به او دستور داده‌اید که چنین اظهار نماید و گمان می‌کند که مراد از نماز و روزه و حج و زکات، معرفت و شناخت شما و معرفت مانند علی بن حسکه است که ادعای نبوت و نمایندگی از طرف شما دارد. و ادعا دارد که خودش مؤمن کامل است، بندگی و نماز و روزه و حج از او ساقط شده است، می‌گوید: همه احکام و شرایع عبارت است از مقامی که برای شما ثابت است،

اگر صلاح می‌دانید بر دوستانتان منت گذارید جوابی مرقوم فرمایید و ایشان را از هلاکت نجات دهید. امام علیه‌السلام در جواب نوشت: «کذب ابن حسکه علیه لعنة الله و يحسبك أنى لا- أعرفه فى موالى ما له لعنة الله فوالله ما بعث الله محمدا و الانبياء قبله الا بالحنيفية و الصلاة و الزكاة و الصيام و الحج و الولاية و ما دعا محمد صلى الله عليه و آله و سلم الا الى الله وحده لا شريك له و كذلك نحن الاوصياء من ولده نعبد الله لا نشرك به شيئا ان أطعناه رحما و ان عصينا عذبا، ما لنا على الله من حجة بل الحجة لله علينا و على جميع خلقه أبرأ الى الله مما يقول ذلك و أنتفى الى الله من هذا القول فاهجروهم لعنهم الله و الجنوهم الى ضيق الطريق فان وجدتم احدا منهم فاخذش رأسه بالحجر». [۱۷۶]. [صفحه ۱۲۴] «ابن حسکه دروغ می‌گوید خدا او را لعنت کند و برای تو از جهت دروغگویی او همین بس است که من او را از دوستان خویش نمی‌شناسم خدا او را لعنت نماید چه می‌گویدی، به خدا سوگند، خدا محمد و پیامبران پیش از او را مبعوث نفرمود مگر برای اینکه مردم را به دین حنیف و خواندن نماز و ادای زکات و گرفتن روزه و انجام حج و پذیرفتن ولایت و توحید و یگانگی خدا دعوت نمایند و همچنان ما امامان از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم بندگان خداییم برای او شریک قرار نمی‌دهیم اگر او را اطاعت نمودیم ما را مورد رحمتش قرار می‌دهد و اگر او را معصیت نمودیم ما را عقوبت می‌نماید برای ما بر خدا حجتی نیست بلکه برای خدا بر ما حجت است بیزاری می‌جویم از کسی که چنین ادعاهایی دارد و این سخنان و ادعاها را انکار می‌نمایم پس از آنان دوری کنید - خدا آنان را لعنت نماید - و آنان را در تنگنا قرار دهید اگر بر کسی از آنان دست یافتید سر او را با سنگ بکوبید». [صفحه ۱۲۵]

معجزات و کرامات

اشاره

معجزه عبارت است از انجام کاری که مردم عادی از آن عاجز و ناتوان باشند و منشأ آن اسباب ظاهری نباشد که اگر دیگران نیز آن را بیاموزند بتوانند همان کار را انجام دهند بلکه منشأ آن اتصال به ماورای ماده و از جانب خدای تعالی است. معجزه گاهی برای اثبات نبوت است که پیامبران عظام الهی برای اثبات نبوت خود از آن استفاده می‌نموده‌اند و گاهی برای اثبات امامت و امور دیگری است که امامان علیهم‌السلام از آن استفاده می‌نموده‌اند. و مراد از آن کاری که دیگران از آن ناتوان باشند هر کاری است که در توان دیگران نباشد مانند زنده نمودن مرده و تبدیل خاک به طلا و خبر دادن از غیب و... بنابراین اخبار غیب امام هادی علیه‌السلام و دعاها و نفرین‌هایی که به اجابت مقرون شده است همه جزو معجزات حضرت است که در بخش دوم و سوم قسمتی از آن را نقل نمودیم و معجزات و کرامات چهارده معصوم علیهم‌السلام گاهی در زمان حیات بود و گاهی بعد از رحلت و شهادت که از عالم برزخ در این عالم تصرف نموده و می‌نمایند. جدا شدن از این عالم خاکی نمی‌تواند مانع تصرف آنان در آن باشد که با مراجعه به کتاب‌هایی که در این راستا نوشته شده این مدعا روشن است. همین چند روز پیش عنایتی از حضرت امام رضا علیه‌السلام نسبت به یکی از افراد مؤمن رخ داده که پیش از ذکر معجزه‌های امام علی النقی علیه‌السلام آن را نقل می‌نمایم: در شهر کاکي از توابع بوشهر مردی است مؤمن و متدین و راستگو و بااخلاص از بستگان ما که در روستای مسیله از روستاهای بخش کاکي متولد و در آنجا بزرگ شده است و اکنون ساکن کاکي می‌باشد. شغل او کشاورزی است، سالهاست که افزون بر نسبیتی که با حقیر [صفحه ۱۲۶] دارد با هم رفیق هستیم و در وثاقت و راستگویی وی شبهه‌ای نیست نام او حسن و نام خانوادگی اش محمدی است و در میان خویشان معروف به حسن حاجی کمال است. سه یا چهار سال بود که در فصل تابستان می‌گفت: بنا دارم به زیارت امام رضا علیه‌السلام مشرف شوم ولی موفق نمی‌شد با این که سال‌های پیش پول در دست داشت ولی توفیق پیدا نمی‌کرد تا این سال که در آمد کشاورزی وی خوب نبود و پول چندانی در دست نداشت ولی توانست با جمعی از خویشان نزدیک خود به راه افتد و به

طرف مشهد برود. نویسنده در قم منتظر وی بود ولی به منزل ما نیامد بعد از برگشتن از مشهد و رفتن به کاکلی یکی از بستگان به من گفت حسن به مشهد مشرف شده و امام رضا علیه‌السلام را دیده است. درصدد تحقیق برآمدم دو مرتبه به منزلش تلفن کردم گفتند: به مزرعه رفته است و در منزل نیست تا اینکه شب هجدهم مرداد ۱۳۸۵ خود او تلفن نمود بعد از احوال‌پرسی جریان را از او پرسیدم شروع به گریه کرد و گریه راه گلوی وی را می‌گرفت و قادر به سخن گفتن نبود با صحبت و خواهش قدری او را آرام کردم و مطالب زیر را برای من نقل کرد و گفت: وقتی به قم مشرف شدیم اول شب برای زیارت حضرت فاطمه معصومه علیها‌السلام به حرم مشرف شدیم ازدحام زیاد بود تا حدی که نتوانستم ضریح مطهر را ببوسم به جایگاه خود مراجعت کردم اول صبح باز به حرم مشرف شدم، خلوت بود و ضریح را بوسیدم و از فرصت استفاده کردم و به بی‌بی عرض کردم: عنایتی بفرما که در ازدحام زائران برادرت ثامن‌الائمه امام رضا علیه‌السلام بتوانم درست زیارت نمایم و دستم به ضریح آن حضرت برسد، بعد از زیارت حضرت معصومه علیها‌السلام از قم حرکت کردیم به شهر سبزوار که رسیدیم روز پنج‌شنبه ۲۹ تیر ۱۳۸۵ نزدیک ظهر در ماشین مینی‌بوس در حالی که بیدار بودم کسی که او را ندیدم به من گفت: امام رضا علیه‌السلام به استقبال شما آمده است در این اثنا حضرت را دیدم در ماشین که لباس سفیدی در بر و عبای زردرنگی بر دوش به طرف من آمد و دست مبارکش را روی دست من گذاشت و فرمود: حسن خوش آمدی. دیگر او را ندیدم حالت گریه به من دست داد همراهان نمی‌دانستند [صفحه ۱۲۷] علت گریه‌ی من چیست گریه هم مهلت نمی‌داد که جریان را به آنان بگویم بالا‌خره با زحمت زیاد با صدای گرفته مطلب را به آنان گفتم. چند روزی هم که در مشهد بودیم و من از مردم سابقا شنیده بودم که جمعیت زیاد است و کسی نمی‌تواند خود را به ضریح برساند من که بار اول بود به مشهد مشرف شده بودم هر وقت به حرم مشرف شدم بدون زحمت زیارت را خواندم و ضریح را مکرر بوسیدم الحمدلله. بعد از نقل این عنایت به ذکر قسمتی از معجزات امام هادی علیه‌السلام می‌پردازم اضافه بر آنچه در بخش دوم و سوم با عناوینی دیگر نقل نمودم:

اسحاق جلاب (گوسفند فروش) را در یک چشم به هم زدن از سامرا به بغداد رساند

اسحاق جلاب (جلاب به کسی می‌گویند که گوسفند می‌خرد و می‌فروشد) گوید: گوسفندان فراوانی را برای امام هادی علیه‌السلام خریداری نمودم. پس حضرت مرا خواست و از اصطبل خانه‌اش مرا به مکانی وسیع برده که از پیش با آنجا آشنایی نداشتم به من دستور داد که آن گوسفندان را از هم جدا نمایم و برای کسانی که امر فرموده بود بفرستم برای فرزندش ابو جعفر (سید محمد) و برای مادرش. پس از حضرت اجازه خواستم که به بغداد نزد پدرم برگردم و این در روز هشتم ذیحجه بود حضرت به من نوشت فردا نزد ما بمان بعد برو آنجا ماندم روز عرغه نهم ذیحجه و شب دهم خدمت حضرت ماندم وقت سحر نزد من تشریف آورد و فرمود: ای اسحاق برخیز، برخاستم پس چشمم را باز کردم دیدم درب منزل خود در بغداد هستم، پس نزد پدرم رفتم و عده‌ای از دوستان نزد او بودند به آنها گفتم: عرغه (روز نهم ذیحجه) را در سامرا بودم و روز عید (دهم ذیحجه) در بغداد هستم. [۱۷۷]. [صفحه ۱۲۸]

در انبان خالی دینار خلق کرد

سفیان از پدرش نقل کرده که امام علی النقی علیه‌السلام را دیدم که با خود کیسه‌ی چرمی خالی داشت که چیزی در آن نبود پیش خود گفتم: این ظرف خالی را برای چه می‌خواهد؟ پس حضرت فرمود: دست را داخل این کیسه کن. دستم را در آن داخل نمودم چیزی را در آن نیافتم حضرت فرمود: دوباره دست را در آن داخل کن دستم را در آن داخل نمودم دیدم پر از دینار است. [۱۷۸].

خرما و انگور و موز را از ستون بیرون آورد

عمارۀ بن زید می‌گوید: به امام هادی علیه‌السلام عرض کردم: می‌توانی از این ستون انار بیرون آوری؟ فرمود: آری و می‌توانم انگور و خرما و موز را بیرون آورم. پس این کار را انجام داد و ما از آنها خوردیم و با خود برداشتیم. [۱۷۹].

به آسمان پرواز نمود

و او می‌گوید: به امام علی النقی علیه‌السلام عرض کردم: می‌توانی به آسمان بروی و چیزی بیاوری که در زمین مانند نداشته باشد تا برای ما برهانی باشد؟ حضرت به هوا پرواز نمود و من به او نگاه می‌کردم تا از نظرم غایب گردید پس برگشت و با وی پرنده‌ای از طلا بود. در گوشش گوشواره و در منقارش دری بود و می‌گفت: لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله پس حضرت فرمود: این پرنده‌ای از پرنده‌های بهشت است. سپس او را رها نمود تا برگشت. [۱۸۰].

ابوهاشم جعفری را با هفتاد و سه زبان آشنا نمود

مرحوم مستنبط اعلی الله مقامه از کتاب مناقب ابن شهر آشوب و کتاب الخرائج نقل می‌نماید که ابوهاشم جعفری گفته: خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدم حضرت با زبان هندی با من سخن گفت، من نتوانستم به حضرت جواب دهم، پیش روی [صفحه ۱۲۹] حضرت کوزه‌ای پر از سنگ ریزه بود یکی از آنها را برداشت و در دهان مبارک گذاشت و آن را آرام آرام مکید سپس به طرف من پرت نمود. آن را در دهانم گذاردم به خدا سوگند از خدمت او بیرون نرفته بودم مگر اینکه با هفتاد و سه زبان سخن می‌گفتم که نخستین آنها زبان هندی بود. [۱۸۱].

استر ابوهاشم را راهوار نمود

و نیز از الخرائج نقل نموده که ابوهاشم جعفری بعد از شهادت امام جواد و رضا علیه‌السلام تنها به امام هادی علیه‌السلام دلبستگی داشت روزی به امام علیه‌السلام شکایت نمود از اینکه وقتی که از سامرا به بغداد برمی‌گردد شوق زیادی به تشریف خدمت آن حضرت دارد ولی قدرت بازگشت دوباره ندارد. سپس عرض نمود: ای سید من! همه وقت برایم مقدور نیست که با کشتی از طریق آب شرفیاب خدمتت گردم، با مرکب سواری می‌آیم و مرکبی غیر از استرم ندارم آن هم ضعیف است پس برایم دعا کن که خداوند توان زیارت شما را به من عنایت نماید. حضرت فرمود: «قواک الله یا أباهاشم و قوی بر ذونک؛ ای اباهاشم خدا تو و استرت را نیرومند گرداند». پس از آن ابوهاشم نماز صبح را در بغداد می‌خواند و با همان استر به سامرا می‌آمد و ظهر را در سامرا درک می‌نمود و اگر می‌خواست همان روز به بغداد برمی‌گشت و این از شگفت‌انگیزترین کراماتی است که دیده شده. [۱۸۲].

چندین معجزه در یک جریان

و از همان کتاب از هبة الله بن ابی منصور موصلی نقل نموده که در منطقه ربیعۀ مردی کاتب نصرانی بود که نامش یوسف بن یعقوب بود، میان وی و پدرم رابطه دوستی بود. روزی به منزل پدرم آمد پدرم به او گفت: چه انگیزه‌ای داشتی که در این وقت به اینجا آمدی؟ گفت: به دربار متوکل احضار شدم و نمی‌دانستم با من چه کاری دارد، خودم را با [صفحه ۱۳۰] صد دینار از خدا خریدم آن را با خود برای علی بن محمد بن رضا علیه‌السلام حمل نمودم. پدرم گفت: در این کار توفیق نصیب شده. از منزل پدرم به نزد متوکل رفت و بعد از چند روزی برگشت در حالی که شادمان و خوشحال بود. پدرم به او گفت: داستانت را بگو. گفت: به

سامرا رفتم و هیچ‌گاه به آنجا نرفته بودم. در منزلی سکنا کردم و پیش خود گفتم: دوست دارم پیش از رفتن نزد متوکل و قبل از اینکه کسی از آمدن من باخبر گردد این صد دینار را به ابن‌الرضا (امام هادی علیه‌السلام) برسانم و می‌دانستم که متوکل از بیرون آمدن آن حضرت ممانعت می‌نماید و حضرت خانه‌نشین است گفتم چه کار کنم! مردی نصرانی از خانه ابن‌الرضا علیه‌السلام سراغ بگیرد؟! ممکن است این کار موجب گردد که جریانم زود منتشر گردد و سبب گرفتاری بیشتر نزد متوکل گردد. ساعتی فکر کردم و در دلم افتاد که بر الاغم سوار شوم و در شهر راه بیفتم و آن را به حال خودش واگذارم هر جا که برود مانع آن نشوم شاید بدون سؤال از کسی خانه حضرت را بیابم. دینارها را در کاغذی پیچیدم و آن را در آستینم جا دادم و بر الاغ سوار شدم، آن حیوان خیابان‌ها و بازارها را می‌پیمود تا به در منزلی رسید الاغ ایستاد هر کار کردم گام از گام برنداشت! به غلامم گفتم: این خانه از آن کیست؟ گفته شد: این خانه ابن‌الرضا علیه‌السلام است! گفتم: الله اکبر این برهانی قانع کننده است، ناگهان خادمی سیاه از منزل بیرون آمد و گفت: تو یوسف بن یعقوب هستی؟ گفتم: آری، گفت: پیاده شو. پیاده شدم مرا در راهرو منزل نشانند و خود وارد منزل گردید، گفتم: این دلیل دیگری است، این غلام نام من را از کجا دانست؟ من که تا به حال به این شهر نیامده‌ام و در این شهر احدی مرا نمی‌شناسد! آن خادم از منزل بیرون آمد و گفت: آن صد دیناری که در کاغذ میان آستینت جا داده‌ای به من بده، دینارها را به او دادم، گفتم: این دلیل سوم. وارد منزل شد، باز بیرون آمد و گفت: وارد شو. بر حضرت وارد شدم تنها نشسته بود به من گفت: ای یوسف حقانیت ما برایت روشن نشده است؟ گفتم: ای مولای من چند برهان و کرامت دیدم که برای کسی که طالب حق باشد کافی است. حضرت فرمود: هرگز تو اسلام را [صفحه ۱۳۱] نمی‌پذیری ولی فلان فرزندان اسلام را خواهد پذیرفت و او از شیعیان ما می‌باشد. ای یوسف گروهی هستند که خیال می‌کنند ولایت ما برای شما (نصرانی‌ها) نفعی ندارد، دروغ می‌گویند به خدا سوگند ولایت و دوستی ما برای همانند تو نفع دارد، پی کاری که برای آن آمده‌ای برو آنچه را دوست داری به آن می‌رسی. یوسف گوید: به دربار متوکل رفتم آنچه می‌خواستم گفتم و برگشتم. هب‌الله راوی خبر می‌گوید: بعد از مردن آن نصرانی پسرش را ملاقات کردم که مسلمان شده بود و شیعه‌ای خوبی بود به من خبر داد که پدرش بر دین نصرانیت مرده است و او بعد از مردن پدرش مسلمان شده است و می‌گفت: من مژده‌ی مولایم علیه‌السلام هستم. [۱۸۳].

نامه را نخوانده جواب داد

و از همان کتاب نقل می‌نماید که محمد بن فرج گفت: امام هادی علیه‌السلام به من فرمود: اگر مسأله‌ای داشتی و خواستی آن را بررسی بنویس و نوشته را زیر جانمازت بگذار یک ساعت که گذشت آن را بیرون آور و در آن نظر کن. محمد بن فرج گفت: این کار را انجام دادم جواب مسأله‌ام را نوشته و امضاء فرموده بود. [۱۸۴].

شخصی به حضرت جسارت کرد بلافاصله مرد

و می‌نویسد: روایت شده روزی امام هادی علیه‌السلام وارد منزل متوکل گردید به نماز ایستاد یکی از دشمنان گفت: این ریاکاری تا کی؟ آن مرد افتاد و مرد. [۱۸۵].

چند معجزه در یک داستان

و از کتاب الثاقب فی المناقب از حسین بن محمد بن علی نقل نموده است که مردی خدمت امام علی النقی علیه‌السلام مشرف شد در حالی که گریه می‌کرد و بدنش می‌لرزید، عرض کرد: یا بن رسول‌الله! والی پسر من را به اتهام دوستی شما دستگیر کرد و به یکی از درباریانش سپرد و به او دستور داد که پسر من را به جایی مشخص ببرد و از بالای کوه [صفحه ۱۳۲] پرت کند و پس از مردن او را

پایین کوه دفن نماید. حضرت فرمود: اکنون خواسته‌ی تو چیست؟ عرض کرد: آنچه یک پدر مهربان برای فرزندش می‌خواهد. حضرت فرمود: برو فردا هنگام عصر پسر ت را نزد تو می‌آید و از جریان شگفتش بعد از جدا شدن از تو به تو خبر می‌دهد. آن مرد خوشحال از خدمت حضرت رفت. روز بعد یک ساعت به غروب مانده ناگهان پسرش پیدا شد در بهترین حال و وضعیت از دیدن پسرش شادمان گردید و به او گفت: مرا از جریان خبر بده. گفت: آن مرد درباری مرا به پای آن کوه برد شب را آنجا اتراق کرد که صبح مرا از قله کوه بغلطانند و در چاهی که پایین کوه حفر کرده بود بیندازد من گریه می‌کردم. گروهی را گماشته بود که من فرار نکنم، ده نفر که مانند آنان را در خوشرویی و در تمیزی لباس و خوشبویی ندیده بودم نزد من آمدند. گماشتگان، آنان را نمی‌دیدند! به من گفتند: چرا جزع و فزع می‌نمایی؟ به ایشان گفتم: مگر نمی‌بینید قبری آماده و کوهی مرتفع و گماشتگان بی‌رحم که می‌خواهند مرا از کوه پرت و در آن چاه دفن نمایند؟! گفتند: آری می‌بینیم اگر ما به جای تو آن جنایتکار را از کوه پرت و در چاه دفن نمودیم تو خودت را نجات می‌دهی و خدمت قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌پذیری؟ گفتم: آری به خدا سوگند. پس به جانب آن مرد درباری رفتند، او را گرفتند و می‌کشیدند وی ناله می‌کرد ولی یارانش صدای او را نمی‌شنیدند و به او توجه نمی‌کردند. پس او را به قله کوه بردند و از آنجا غلطانند هنوز به زمین نرسیده بود که اعضای وی ریز ریز شد یارانش آمدند و به گریه بر او مشغول شدند و از من غافل شدند. من برخاستم و آن ده نفر مرا پرواز دادند و هم‌اکنون به نزد تو آوردند و الآن منتظرند تا مرا نزد قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ببرند تا در کنار آن خدمت نمایم. پس او را بردند و پدرش خدمت امام هادی علیه‌السلام مشرف شد و حضرت را در جریان ماجرا گذاشت، پس از اندک زمانی خبر آمد که گروهی آن مرد ظالم را گرفته و از کوه غلطانند و اصحابش او را دفن نمودند و آن کودکی که بنا بود او را از بالای کوه بغلطانند و در آن قبر دفن نمایند فرار نمود! [صفحه ۱۳۳] امام هادی علیه‌السلام به آن مرد فرمود: دشمنان ما آنچه را ما می‌دانیم نمی‌دانند این را می‌فرمود و می‌خندید. [۱۸۶].

خبر دادن از غیب و کشف خیانت

منصوری از عموی پدرش نقل کرده که روزی نزد متوکل رفتم او شراب می‌نوشید به من تعارف کرد! گفتم: هرگز ننوشیده‌ام. گفت: تو با علی بن محمد (امام هادی علیه‌السلام نستجیر بالله) می‌نوشی. به او گفتم: این سخن به زیان توست نه به زیان او. گفته‌ی متوکل را برای امام علی النقی علیه‌السلام نقل نکردم. بعد از این جریان روزی از روزها فتح بن خاقان به من گفت: متوکل خبردار شده که از قم برای امام هادی علیه‌السلام اموالی می‌آورند و به من دستور داده که مراقب باشم و آن اموال را بگیرم به من بگو از چه راهی آن مال را می‌آورند تا من به آن مسیر نروم. عموی پدر منصوری می‌گوید: خدمت امام هادی علیه‌السلام رسیدم نزد آن حضرت شخصی بود که از او شرم کردم تا جریان مال را به عرض برسانم. حضرت تبسمی نمود و به من فرمود: ای ابوموسی! چیزی نیست، چرا سخن متوکل را برایم نقل نکردی؟ عرض کردم: به خاطر احترام به شما. سپس فرمود: آن مال امشب می‌رسد و آنان به آن دست نخواهند یافت امشب نزد ما باش. پاسی از شب که گذشت حضرت برای اورادی که داشت برخاست و نماز را تمام کرد و به من فرمود: آن مرد که از قم حرکت کرده بود آمد و مال را با خود آورده خادم نگذاشت آن را به من برساند بیرون رو و آنچه را آورده از او بگیر. من بیرون رفتم دیدم زنبیلی همراه دارد که آن مال در آن است. آن را گرفتم و خدمت حضرت آوردم، فرمود: به آن مرد بگو: آن جبه که آن زن قمی به تو داد و گفت: از ذخیره مادر بزرگش می‌باشد بده! من بار دیگر نزد آن مرد رفتم جبه‌ای به من داد خدمت حضرت آوردم حضرت فرمود: به او بگو: جبه (لباس بلندی است که روی لباس‌ها می‌پوشند) را [صفحه ۱۳۴] عوض کرده‌ای آن جبه‌ای که آن زن به تو داده به ما برگردان! رفتم و سخن حضرت را به او گفتم. گفت: آری دخترم از آن جبه خوشش آمد آن را به این تبدیل کردم می‌روم و آن را می‌آورم. حضرت فرمود: به او بگو: خدا مال ما را حفظ می‌نماید آن جبه بر

دوش توسه! رفتم به آن مرد گفتم، پس جبه را از دوشش بیرون آورد و بیهوش گردید. حضرت نزد وی آمد و به او فرمود: در شک بودی و اکنون یقین پیدا کردی. [۱۸۷].

جریان یونس انگشترساز و موسی بن بغا و خبر دادن حضرت از غیب

مرحوم علامه بحرانی از کتاب امالی شیخ نقل کرده از کافور خادم که در همسایگی خانه امام هادی علیه‌السلام عده‌ای از ارباب صنایع بودند از جمله یونس نقاش بود که خدمت امام علیه‌السلام می‌آمد و حضرت را خدمت می‌نمود. روزی از روزها در حالی که می‌لرزید، خدمت حضرت شرفیاب شد و عرض کرد: ای سید من به شما وصیت می‌کنم که با اهل من به نیکی رفتار نمایید. حضرت فرمود: چه خبر است؟! عرض کرد: می‌خواهم از اینجا کوچ کنم. حضرت در حالی که تبسم می‌نمود، فرمود: چرا ای یونس؟ گفت: ابن بغا نگرینی که از لحاظ قیمت قابل قیمت‌گذاری نبود نزد من فرستاد وقتی که می‌خواستم آن را پایه بگیرم دو نیم شد و فردا موعد تحویل آن است، طرف من موسی بن بغاست یا دستور می‌دهد صد تازیانه به من بزنند یا مرا به قتل می‌رساند. حضرت فرمود: به منزلت برو و تا فردا امید فرج است چیزی جز خیر نیست، صبح روز بعد باز یونس با ترس و لرز خدمت حضرت مشرف گردید و عرض کرد: قاصد موسی آمده و آن نگین را می‌خواهد، حضرت فرمود: نزد او برو جز خیر چیزی نخواهی دید. یونس گفت: ای سید من به او چه بگویم؟ حضرت تبسمی کرد و فرمود: نزد او برو و بشنو به تو چه خبری می‌دهد جز خیر چیزی نیست. یونس رفت و برگشت در حالی که می‌خندید و عرض کرد: ای سید من! به من گفت: کنیزان بر سر این نگین دعوا به راه انداخته‌اند می‌توانی آن را دو نگین نمایی تا تو را از مال بی‌نیاز سازم. [صفحه ۱۳۵] امام هادی علیه‌السلام فرمود: خدایا حمد تنها سزاوار توسه که ما را به گونه‌ای قرار دادی که از روی حقیقت تو را حمد می‌نمایم. آن گاه به یونس فرمود: به موسی بن بغا چه گفتی؟ گفت: به او گفتم: به من مهلت بده تا درباره ساختن آن فکر کنم. حضرت فرمود: درست گفتی. [۱۸۸].

از مرگ جوانی جسور خبر داد

و از کتاب «الواحدة» از سعید بن سهل بصری در ارتباط با مستبصر شدن یکی از واقفه نقل می‌نماید که یکی از اولاد متوکل مجلس جشن و سروری ترتیب داد و ما را دعوت نمود. امام هادی علیه‌السلام را نیز با ما دعوت نمود. وقتی که به آن مجلس وارد شدیم همه حاضران به احترام حضرت سکوت نمودند ولی یک جوان به حضرت احترام نکرد و بیهوده می‌گفت و می‌خندید حضرت به او رو نمود و فرمود: ای مرد! آیا دهان به خنده پر می‌کنی و از یاد خدا غافل می‌شوی در صورتی که بعد از سه روز از اهل قبوری؟! سعید می‌گوید: گفتیم این دلیلی است ببینیم چه می‌شود. آن جوان ساکت گردید و از کار خود دست برداشت، ما غذا خوردیم و از مجلس بیرون آمدیم روز بعد آن جوان مریض شد و روز سوم در ابتدای روز مرد و در آخر همان روز دفن گردید. [۱۸۹].

نتیجه‌ی جسارت به امام

و نیز از همان کتاب با ذکر سند از سعید نقل می‌کند که باز به سور یکی از اهالی سامرا دعوت شدیم. امام هادی علیه‌السلام نیز تشریف داشتند، در آن مجلس مردی بازی می‌کرد و می‌خندید و مراعات احترام حضرت را نمی‌کرد. جعفر بن قاسم هاشمی که از واقفه بود در مجلس بود حضرت متوجه وی گردید و فرمود: آگاه باش این مرد از این طعام نمی‌خورد، به زودی از ناحیه یکی از بستگانش به وی خبری خواهد رسید که عیش وی مکدر می‌شود. وقتی که سفره را آوردند جعفر گفت: سخن علی بن محمد علیه‌السلام نادرست در آمد، بعد از این خبری نیست، به خدا سوگند آن مرد دستش را [صفحه ۱۳۶] شست و به طرف غذا دراز نمود که غلامش از در خانه وارد شد و گریه می‌کرد، به آن مرد گفت: مادرت را دریاب که از پشت بام افتاد و در حال مرگ

است. جعفر گفت به خدا سوگند بعد از این مذهب واقفه را ترک کردم و به امامت حضرت قطع پیدا کردم. [۱۹۰].

کار حضرت مسیح را انجام می‌داد

و از کتاب عیون المعجزات از هاشم بن زید نقل نموده که دیدم کوری مادرزاد (یا دیوانه‌ای) را خدمت علی بن محمد علیهما السلام آوردند حضرت او را شفا داد و او را دیدم از گل شکل پرنده می‌ساخت و در آن می‌دمید پرنده می‌شد و پرواز می‌کرد به حضرت گفتم: میان شما و عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام فرقی نیست! فرمود: من از عیسی و عیسی از من است. [۱۹۱].

الاغ مرد خراسانی را زنده نمود

و از همان کتاب از محمد بن سنان زاهری نقل می‌نماید که امام هادی علیه السلام به حج آمده بود در بین راه که به مدینه برمی‌گشت مردی از اهل خراسان را دید که کنار مرده‌ی الاغی ایستاده و گریه می‌کند و می‌گوید: بارم را بر چه حمل نمایم؟! حضرت بر او عبور کرد به حضرت عرض شد: این مرد خراسانی از کسانی است که شما اهل بیت را دوست دارد، امام علیه السلام نزدیک آن لاشه‌ی حیوان تشریف آورد و فرمود: گاو بنی اسرائیل نزد خدای تعالی از من گرامی‌تر نبود، که عضوی از آن را به مرده‌ای زدند زنده گردید پس با پای راست خود به آن حیوان مرده زد و فرمود: به اذن خدا بلند شو، آن لاشه حرکتی کرد و بلند شد. پس خراسانی اثاث خود را بر آن بار کرد و آن را به مدینه آورد. در بین راه حضرت بر او عبور می‌کرد مردم به سوی آن حضرت اشاره می‌کردند و می‌گفتند: این همان شخصی است که الاغ خراسانی را زنده نمود. [۱۹۲]. [صفحه ۱۳۷]

جریان شترانی که اموال را بر آنها حمل و آنها را رها کردند

و از کتاب مشارق انوار الیقین نقل می‌نماید از محمد بن داود قمی و محمد طلحی که اموالی از خمس و نذورات و هدیه و جواهراتی که در قم و اطراف آن جمع شده بود بار کردیم و از آنجا بیرون آمدیم که به خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام برسانیم در بین راه قاصد حضرت نزد ما آمد و گفت: برگردید اکنون وقت رسیدن آن اموال نزد ما نیست. ما به قم برگشتیم و اموال را نجات دادیم بعد از چند روز دستور حضرت رسید که ما شترانی را فرستادیم آنچه نزد شماست بر آنها بار کنید و آنها را به حال خود رها کنید، ما آن اموال را بر شترها بار کردیم و به خدا سپردیم. سال بعد خدمت حضرت مشرف شدیم فرمود: به آنچه برای ما بر شتران بار نمودید و فرستادید نگاه کنید! نگاه کردیم دیدیم همه‌ی هدیه‌ها و اموال موجود است. [۱۹۳].

چند معجزه در یک داستان

و از کتاب الخرائج نقل می‌نماید: از احمد بن هارون نقل شده: در سایبانی غلامی از غلامان را تعلیم می‌دادم که امام هادی علیه السلام در حالی که بر اسبی سوار بود بر ما وارد گردید. ما برای احترام حضرت برخاستیم پیش از آنکه به حضرت برسیم از اسب پیاده شد و عنان اسب را به یکی از طناب‌های آن سایبان بست، تشریف آورد نزد ما نشست و رو به من نمود و فرمود: چه وقت بنا داری به مدینه برگردی؟ عرض کردم: امشب. فرمود: نامه‌ای می‌نویسم به فلان تاجر می‌رسانی؟ عرض کردم: آری. به غلامش فرمود: برو قلم و کاغذ بیاور. غلام رفت تا از خانه‌ای دیگر قلم و کاغذ بیاورد وقتی که غلام از نزد ما غایب شد، اسب شیهه‌ای کشید و دمش را به بدنش کوبید. حضرت به زبان فارسی به آن فرمود: چرا ناراحتی. باز اسب کار اول را تکرار کرد حضرت به او فرمود: من اکنون کاری دارم می‌خواهم نامه‌ای بنویسم و به مدینه بفرستم صبر کن تا فراغت حاصل نمایم. اسب بار سوم همان کار را انجام داد حضرت [صفحه ۱۳۸] به فارسی به آن فرمود: برو کنار بستان، ادرار کن و سرگین بینداز و برگرد، سر

جای توقف کن. پس اسب سر بلند کرد و افسار را از گردن خود درآورد، به گوشه‌ای از بستان رفت که ما از پشت آن سایبان آن را نمی‌دیدیم، کار خود را انجام داد و برگشت. احمد بن هارون گوید: از دیدن این جریان به قدری تعجب کردم که جز خدا کسی نمی‌داند و شیطان مرا وسوسه کرد، حضرت رو به من نمود و فرمود: ای احمد! آنچه را دیدی بر تو سنگین نیاید، زیرا آنچه را خدا به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم (از کرامات و معجزات) عطا فرموده بیشتر از آن است که به داود و آل داود عطا نموده است. عرض کردم: پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راست می‌گوید، اسب به شما چه گفت؟ و شما به آن چه فرمودی؟ حضرت فرمود: اسب به من گفت: برخیز و سوار شو به خانه رو تا قضای حاجتم بکنم. من به آن گفتم: این چه ناراحتی است؟ گفت: خسته شده‌ام. من به آن گفتم: کاری دارم می‌خواهم نامه‌ای بنویسم و به مدینه بفرستم وقتی کارم را انجام دادم بر تو سوار می‌شوم. گفت: می‌خواهم ادرار کنم و سرگین بیندازم و خوش ندارم جلوی تو این کار را انجام دهم. من به آن گفتم: برو گوشه‌ای از بستان کارت را انجام بده و به مکان خودت برگرد. او این کار را انجام داد که دیدی. سپس آن غلام قلم و کاغذ آورد و مقابل حضرت گذاشت و آفتاب غروب نموده بود، امام علیه‌السلام شروع به نوشتن کرد تا شب تاریک شد و من نوشته را نمی‌دیدم خیال کردم حضرت نیز مانند من نمی‌بیند پس به غلام گفتم: بلند شو شمع بیآور تا مولایت ببیند چگونه می‌نویسد. غلام خواست برود شمع بیآورد، حضرت به او فرمود: من نیازی به آن ندارم. پس نامه‌ای مفصل نوشت که آن وقت سرخی مغرب برچیده شده بود سپس نامه را به غلام داد که ترتیب آن را بدهد غلام نامه را گرفت و از آن جا بیرون رفت و آن را خدمت حضرت آورد تا مهر نماید آن را مهر نمود بدون اینکه نگاه کند که نامه وارونه است یا نه و آیا مهر وارونه است یا نه؟ پس نامه را به من داد. برخاستم بروم در دلم افتاد که پیش از رفتن به مدینه نماز را بخوانم، حضرت فرمود: ای احمد برو و نماز را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخوان، سپس در روضه منوره آن مردی که به او [صفحه ۱۳۹] نامه نوشته‌ام بطلب که او را می‌یابی. با شتاب از خدمت حضرت بیرون آمدم وقتی به مسجد رسیدم اذان نماز عشا را گفته بودند، نماز مغرب را خواندم و نماز عشا را با جماعت خواندم سپس در آنجا که حضرت فرموده بود به جستجوی آن مرد پرداختم، او را یافتم و نامه را به او دادم. آن را باز کرد که بخواند روشنایی نبود که آن را بخواند درخواست کرد چراغی آوردند من نامه را گرفتم و در نور چراغ در مسجد آن را برای وی خواندم دیدم حروف درست است حرفی به حرفی نچسبیده و مهر نیز وارونه نیست. آن مرد به من گفت: فردا نزد من برگرد تا جواب نامه را بنویسم. صبح نزد وی رفتم جواب نامه را نوشت نامه را خدمت حضرت آوردم، فرمود: مگر نه این گونه بود که آن مرد را در همان جا که گفتم پیدا نمودی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: احسنت. [۱۹۴].

حاجت نوشته را جواب داد

و از کتاب ثاقب المناقب نقل کرده که موسی بن جعفر بغدادی گفت: حاجتی داشتم دوست داشتم به عسکری (امام هادی علیه‌السلام) بنویسم پس از محمد بن علی بن مهزیار تقاضا کردم که حاجتم را در نامه‌اش بنویسد به او گفتم نامه‌ای خدمت حضرت نوشته‌ام ولی حاجتم را ننوشت‌ام و جای آن را سفید گذاشتم. نامه‌ای از حضرت به محمد بن ابراهیم حمصی رسید که حاجت مرا در آن توضیح داده بود. [۱۹۵].

از آنچه در ذهن شاهویه بن عبدالله آمده بود خبر داد

از همان کتاب از شاهویه بن عبدالله جلاب نقل نموده که گفت: از امام رضا علیه‌السلام در ارتباط با امامت محمد تقی علیه‌السلام خبری به من رسیده بود وقتی که امام جواد علیه‌السلام به شهادت رسید مضطرب شدم و متحیر ماندم و کاری از دستم برنمی‌آمد، و ترس داشتم که جریان را به علی بن محمد علیهما السلام بنویسم پس نامه‌ای به حضرت نوشتم و از او تقاضای دعا

کردم که از خداوند بخواهد گرفتاری که از جانب سلطان برای ما پیش آمده و غلامان ما را دستگیر کرده بود، رفع گردد. [صفحه ۱۴۰] در جواب مرقوم فرموده بود: دعا کردم و غلامان به تو برگردانده شد. و در آخر نامه نوشته بود: می‌خواستی از امام بعد از امام محمد تقی علیه‌السلام پرسشی و از این جهت مضطرب بودی: (و ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم حتی یتبین لهم ما یتقون) [۱۹۶] این گونه نیست که خدا گروهی را بعد از آنکه هدایتشان نمود گمراه نماید مگر اینکه برای آنان چیزهایی را که از آن می‌ترسند بیان نماید. امام تو بعد از من پسر امیر ابومحمد (امام حسن عسکری علیه‌السلام) است آنچه مردم به آن نیاز دارند نزد او یافت می‌شود تقدیم و تأخیر به اراده خدا بستگی دارد. (ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها) [۱۹۷] هیچ آیه‌ای را نسخ یا محو نکنیم مگر بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم. چیزی را در نامه نوشتم که برای شخص خردمند کافی است. [۱۹۸]. اشاره به این دارد وقتی که حضرت نوشت: امام بعد از من پسر امیر ابومحمد علیه‌السلام است شخص دانا می‌فهمد که امام فعلی خود حضرت است.

همه زبان‌ها را می‌دانست

و از مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که علی بن مهزیار گفته: یکی از غلامانم را که صقلابی بود به خدمت امام هادی علیه‌السلام فرستادم با حالت تعجب برگشت. از او سبب تعجبش را پرسیدم گفت: چرا تعجب نکنم؟ پیوسته با من به زبان صقلابی تکلم کرد انگار یکی از ماست. این کار را بدین جهت انجام داد که حاضران متوجه نشوند. [۱۹۹].

برای داود بن قاسم جعفری طلا خلق فرمود

و از همان کتاب از داود بن قاسم جعفری نقل نموده که می‌خواستم به حج مشرف شوم برای خدا حافظی به سامرا خدمت امام علی النقی علیه‌السلام شرفیاب شدم با من بیرون آمد وقتی که به محلی به نام حاجز رسید پیاده شد و من هم پیاده شدم سپس با دست مبارکش [صفحه ۱۴۱] روی زمین دایره‌مانندی کشید سپس به من فرمود: ای اباهاشم آنچه در آن است برای مخارج سفر حجت بردار. برداشتم دیدم شمشیر است که وزن آن دویست مثقال بود. [۲۰۰].

از غیبت حضرت حجة بن الحسن خبر داد

و از کتاب «اعلام الوری» از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری نقل نموده است که شنیدم امام علی النقی علیه‌السلام می‌فرمود: جانشین بعد از من پسر حسن است چه کار خواهید کرد با جانشین بعد از او؟ عرض کردم: فدایت شوم مگر کار چگونه است؟ فرمود: او را نمی‌بینید، بردن نام و ذکر او با نامش برای شما حلال نیست. عرض کردم: پس او را چگونه ذکر نمایم؟ فرمود: بگوید: الحجة من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. [۲۰۱].

سؤال محمد بن شرف را پیش از پرسیدن بیان نمود

مرحوم شیخ حر عاملی از کتاب کشف الغمّة نقل می‌کند که محمد بن شرف گفته: در مدینه با امام هادی علیه‌السلام راه می‌رفتم حضرت به من فرمود: مگر تو ابن شرف نیستی؟ عرض کردم: بلی. خواستم از حضرت مسأله‌ای پرسم خود حضرت بدون اینکه پرسش آن را بیان نمود سپس فرمود: ما در میانه راه هستیم و اینجا جای سؤال نیست. [۲۰۲].

از سوختن دکان محمد بن فضل با خبر بود

و از محمد بن فضل بغدادی نقل نموده که به امام علی النقی علیه‌السلام نوشتم: پدرم دو دهنه دکان برای ما به ارث گذاشته،

می‌خواستیم آن را بفروشیم برایمان مشکلی پیش آمد، ای سید من! از خدا درخواست نما که فروش آن را برای ما آسان نماید با بهترین قیمت و فروشش را برای ما مبارک گرداند. حضرت جوابی نداد وقتی که محمد به بغداد برگشت آن دو دکان سوخته بود. [۲۰۳]. [صفحه ۱۴۲]

از پسر بودن مولود در رحم خبر داد

و از ایوب بن نوح نقل می‌کند که به امام هادی علیه‌السلام نوشتم همسر من حامله است از خدا درخواست نمایید که آن حمل را پسر قرار دهد. حضرت به من نوشت: وقتی که متولد شد او را محمد نام بگذار. پس پسری متولد گردید و او را محمد نام نهادم. [۲۰۴].

از دختر بودن مولود در رحم خبر داد

و می‌نویسد: زوجه‌ی یحیی بن زکریا حامله بود به امام علی النقی علیه‌السلام نوشت: از خدا درخواست کنید آن حمل را پسر قرار دهد. حضرت به او نوشت: «رب ابنه خیر من ابن؛ چه بسا دختری که از پسر بهتر باشد». پس آن زن دختری زایید. [۲۰۵].

از عزل قاضی در آینده خبر داد

و از ایوب بن نوح نقل کرده که جعفر بن عبدالواحد قاضی در کوفه مرا اذیت می‌کرد به امام هادی علیه‌السلام نوشتم و از او شکایت نمودم. حضرت به من نوشت: تا دو ماه دیگر شر او از تو دفع می‌گردد. پس از دو ماه آن قاضی عزل شد و از او راحت شدم. [۲۰۶].

از دلیل شدن دشمن محمد بن ریان خبر داد

و از محمد بن ریان بن صلت نقل کرده که به امام هادی علیه‌السلام نامه‌ای نوشتم که از حضرت اجازه بگیرم تا دشمنی را که دفع شر او ممکن نبود به قتل رسانم. حضرت مرا از کشتن او نهی نمود و چیزی به من نوشت که معنایش این بود: شر او از تو دفع می‌شود. به خدا سوگند شر او به بهترین وجه دفع گردید، دلیل و فقیر شد و با بدترین وضع از لحاظ دین و دنیا مرد. [۲۰۷].

مردی در اثر نفرین حضرت مرد

و از کتاب راوندی نقل نموده که شخصی به نام معروف از بستگان امام هادی علیه‌السلام [صفحه ۱۴۳] خدمت حضرت آمد و گفت: من برای دیدن شما آمده بودم به من اجازه ورود ندادی. حضرت فرمود: من از آمدنت اطلاع پیدا نکردم و بعد از رفتن به من خبر دادند که درباره من سخنانی گفتم که سزاوار نبود معروف سوگند یاد کرد که چنین نبوده و حضرت می‌دانست که او دروغ می‌گوید پس حضرت گفت: خدایا این مرد سوگند دروغ یاد کرد از وی انتقام بگیر. روز بعد آن شخص مرد. [۲۰۸].

خبر دادن از غیب

مرحوم علامه مجلسی از کتاب بصائر الدرجات نقل نموده که ابوعلی بن راشد گفته: مقداری بار نزد من فرستادند، پیش از اینکه به نوشته‌ها نگاه کنم که در میان بار چه چیزی است قاصد امام علی النقی علیه‌السلام نزد من آمد و گفت: حضرت فرموده فلان دفتر را برای من بفرست و من در منزل اصلاً دفتری نداشتم ولی از جهت اینکه حضرت فرموده بود بلند شدم و در جستجوی چیزی برآمدم

که از آن بی اطلاع بودم، چیزی نیافتم وقتی که قاصد حضرت راه افتاد برود به او گفتم: صبر کن. پس بعضی از آن بارها را باز کردم ناگهان دفتری را دیدم که از آن اطلاعی نداشتم ولی می دانستم که حضرت نمی طلبد مگر چیزی که حق است پس آن را فرستادم. [۲۰۹]. [صفحه ۱۴۴]

خطبه‌ها، مناظرات و کلمات قصار

خطبه‌ها

با جستجوی فراوانی بیش از یک خطبه از امام علی النقی علیه‌السلام نیافتم، این خطبه را مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی [۲۱۰] با سند صحیح نقل نموده است و از اواخر خطبه معلوم می شود که ایراد آن در مقام خواستگاری از زنی جوان برای مردی است. اکنون متن خطبه و ترجمه آن را ذکر می نمایم: عبدالعظیم بن عبدالله حسنی گوید: شنیدم امام هادی علیه‌السلام این خطبه را ایراد فرمود: «الحمد لله العالم بما هو کائن من قبل أن یدین له من خلقه دائن فاطر السماوات و الارض مؤلف الاسباب بما جرت به الاقلام و مضت به الاحتمام من سابق علمه و مقدر حکمه». «حمد و ستایش مخصوص خدایی است که پیش از آنکه کسی از آفریده‌ها به او اذعان نماید عالم به تمام هستی بود، آفریننده آسمان‌ها و زمین، جمع آورنده اسباب به گونه‌ای که در علم ازلی و تقدیر و اندازه‌گیری قطعی او مقدر و حتمی شده بود». «أحمد علی نعمه و اعوذ به من نقمه و استعذی الله الهدی و أعوذ به من الضلالة و الردی من یهده الله فقد اهتدی و سلک الطريق المثلی، و غنم الغنیمه العظمی و من یضلل الله فقد حار عن الهدی و هوی الی الردی». «او را در برابر نعمت‌هایش ستایش می نمایم و از عقوبت‌ها و شکنجه‌هایش به او پناه [صفحه ۱۴۵] می برم، و از خدا درخواست هدایت می نمایم، و از گمراهی و هلاکت به او پناه می برم، کسی که خدا او را راهنمایی نماید پس هدایت می شود و راه روشن را می پیماید و سود بزرگ و کلان را به دست می آورد، و هر که خدا او را به ضلالت بکشانند (به معنای درست آن که او را به خودش واگذار نماید) پس از راه هدایت دور گردد و به هلاکت برسد». «و أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أن محمدا عبده و رسوله المصطفی و ولیه المرتضی و بعیثه بالهدی». «و گواهی می دهم که معبودی جز خدای یگانه بی همتا نیست و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول برگزیده و دوست پسندیده و فرستاده‌ی هدایت کننده‌ی اوست». «أرسله علی حین فتره من الرسل و اختلاف من الملل و انقطاع من السبل و دروس من الحکمه و طموس من أعلام الهدی و البینات فبلغ رساله ربه و صدع بامره و أدى الحق الذی علیه و توفی فقیدا محمودا صلی الله علیه و آله و سلم». «او را به رسالت برانگیخت در روزگاری که از پیامبران خالی و آیین‌ها دچار پراکندگی و اختلاف و راه‌های هدایت قطع و حکمت‌ها پوسیده و پرچم‌های هدایت و روشنایی سرنگون و خاموش شده بود، پس رسالت و حکمت‌های خدا را رساند و در رساندن آن پیوسته استواری به خرج داد و حقی که مأمور به تبلیغ آن بود به خوبی ادا نمود و نیکو و پسندیده از دنیا درگذشت، درود خدا بر او و دودمانش باد». «ثم ان هذه الامور کلها بید الله تجری الی أسبابها و مقادیرها فأمر الله یجری الی قدره و قدره یجری الی أجله و أجله یجری الی کتابه و لكل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب». «پس بدانید که این امورات همه تحت قدرت خداست طبق اسبابی که قرار داده و مقدر فرموده اجرا می شود پس امر خدا به تقدیر او حاصل می گردد و مقدراتش به وقت آن بستگی دارد و وقت به نوشته حتمی او وابسته است و هر وقتی ثبت شده است خدا [صفحه ۱۴۶] آنچه را اراده نماید محو می کند و آنچه را اراده نماید استوار نگه می دارد و ام‌الکتاب (شاید مراد لوح محفوظ باشد) نزد اوست». «أما بعد فان الله جل و عز جعل الصهر مألفة للقلوب و نسبة المنسوب أوشج به الارحام و جعله رأفة و رحمه ان فی ذلک لآیات للعالمین». «سپس بدانید خدای عزوجل پیوند زناشویی را وسیله‌ی الفت دل‌ها و انتساب با یکدیگر قرار داده که با آن رحم‌ها را به هم نزدیک می نماید و آن را وسیله‌ی مهربانی و رحمت قرار داده است که در آن

نشانه‌هایی است برای جهانیان». و قال فی محکم کتابه: (و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا) [۲۱۱]. و قال: (و أنکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم). [۲۱۲]. «و خدا در کتاب استوارش (قرآن) فرمود: و او آن کسی است که انسان را از آب آفرید و آن را نژاد و پیوند قرار داد و فرمود: عزبانتان و شایستگان از غلامان و کنیزانتان را ازدواج نمایید». «و ان فلان بن فلان ممن قد عرفتم منصبه فی الحسب و مذهبه فی الادب و قد رغب فی مشارکتکم و احب مصاهرکتکم و أتاکم خاطبا فتاتکم فلانۀ بنت فلان و قد بذل لها من الصداق کذا و کذا، العاجل منه کذا و الآجل منه کذا، فشفعوا شافعنا و أنکحوا خاطبنا و ردوا ردا جمیلا و قولوا قولنا حسنا و استغفر الله لی و لکم و لجميع المسلمین». «فلان پسر فلان کسی است که بلندی مرتبه‌ی او را در حسب و روش او را در ادب می‌دانید، به شریک شدن در زندگی شما و برقرار نمودن پیوند زناشویی با شما میل پیدا کرده است و به خواستگاری فلانۀ دختر فلان آمده است مهر او را آن مقدار قرار داده است، مهر حاضر را آن مقدار و مهر غایب را آن مقدار مقرر نموده است و وساطت ما را بپذیرید و خواستگار را زن دهید به ما جوابی نیکو بدهید و سخن خوب بگویید از خدا برای خود و شما و همه مسلمانان درخواست آمرزش می‌نمایم». [صفحه ۱۴۷] این خطبه شریفه احتیاج به شرح و تفسیر دارد ولی این نوشته مختصر گنجایش آن را ندارد خوانندگان در مفاد آن دقت فرمایند.

مناظره‌ها

بعضی از مناظره‌ها و احتجاجاتی که از حضرت نقل شده است به نوشته و کتابت است و بعضی دیگر به گونه شفاهی و رو در روی است که قسمتی از آن را می‌آورم: ۱ - مرحوم طبرسی از ابو عبدالله زیادی نقل نموده: وقتی که متوکل مسموم شد نذر کرد اگر خدا او را عافیت دهد مال کثیری را صدقه بدهد. هنگامی که عافیت یافت از فقهای دربار پرسید: مال کثیر چه مقدار است؟ در جواب به اختلاف سخن گفتند بعضی هزار درهم و بعضی ده هزار درهم و بعضی دیگر صد هزار دینار گفتند و امر مشتبه شد. حسن که یکی از دربانان متوکل بود به وی گفت: اگر از این (امام هادی علیه‌السلام) جواب درست و حق را بیاورم چه چیزی به من خواهی داد؟ متوکل گفت: اگر جواب صحیح و حق را آوردی ده هزار درهم به تو می‌دهم و گرنه صد تازیانه به تو خواهم زد. حسن گفت: راضی‌ام. پس خدمت امام علی النقی علیه‌السلام آمد و از حضرت سؤال نمود، امام علیه‌السلام فرمود: به او بگو: هشتاد درهم صدقه بدهد، جریان را به متوکل گفت، گفت: علت و سبب آن را از حضرت پرس. حسن از حضرت پرسید، فرمود: همانا خدای عزوجل به پیامبرش فرموده است: (و لقد نصرکم الله فی موطن کثیره) [۲۱۳] خدا شما را در جاهای کثیری یاری نمود، و ما جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شماره نمودیم هشتاد جنگ بوده است. حسن برگشت و جریان را به متوکل گفت، خوشحال گردید و ده هزار درهم به وی داد. [۲۱۴]. ۲ - و از جعفر بن رزق الله نقل نموده: مردی نصرانی با زنی مسلمان زنا کرده بود او را نزد متوکل آوردند، خواست بر او حد جاری کند اسلام آورد. یحیی بن اکثم گفت: ایمان او شرکش و کار زشتش را از بین برد. بعضی دیگر [صفحه ۱۴۸] گفتند: سه حد بر او جاری نما. بعضی عقوبت دیگر را پیشنهاد کردند. متوکل دستور داد نامه‌ای به امام علی النقی علیه‌السلام بنویسند و از حضرت سؤال نمایند. وقتی که حضرت نامه را خواند نوشت: او را بزیند تا بمیرد. یحیی بن اکثم و بعضی دیگر از فقهای دربار حکم حضرت را انکار کردند و به متوکل گفتند: این حکم نه در قرآن و نه در حدیث و سنت است علت آن را از علی بن محمد پرس. متوکل به حضرت نوشت: فقها حکمی را که شما نمودید انکار کردند و گفتند: نه در قرآن آمده و نه در حدیث، برای ما بیان کن که چرا چنین حکم نموده‌اید؟ حضرت نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم (فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین - فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا). [۲۱۵]. «وقتی که عذاب ما را دیدند گفتند: ایمان آوردیم به خدای یکتا و به آن چیزها که با وی شریک قرار می‌دادیم کافریم پس ایمانشان در وقتی که عذاب ما را دیدند سودشان نداد». متوکل دستور داد آن نصرانی را زدند تا مرد. [۲۱۶]. ۳ - و از امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل نموده: به

امام هادی علیه‌السلام خبر رسید که مردی از فقهای شیعه با بعضی از ناصبی‌ها مناظره نموده و آن ناصبی را محکوم و رسوا نموده است. روزی آن دانشمند شیعه خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شد جمعی از بنی‌هاشم و علوی‌ها خدمت حضرت بودند. حضرت در صدر مجلس جایی بالاتر از بقیه مکان‌های مجلس، نشسته بود، وقتی که آن دانشمند وارد گردید حضرت او را نزد خود طلبید و در کنار خود نشاند و توجه خود را به او معطوف نمود. کار حضرت بر اشرافی که حاضر بودند سنگین آمد. علوی‌ها به احترام آن حضرت اعتراض نکردند ولی بزرگ بنی‌هاشم زبان به اعتراض [صفحه ۱۴۹] گشود و گفت: یا بن رسول‌الله! این گونه شخص عامی را بر بزرگان از آل ابی‌طالب علیه‌السلام و آل عباس مقدس می‌داری؟! حضرت فرمود: مواظب باشید از کسانی نباشید که خدا در مذمت آنان فرموده است: (ألم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم و هم معرضون). [۲۱۷]. «مگر نگاه نمی‌نمایی به کسانی که بهره‌ای از کتاب به آنها داده شده به کتاب خدا دعوت می‌شوند، پس گروهی از آنها پشت می‌کنند و رو می‌گردانند». پس از آن حضرت فرمود: راضی هستی که قرآن میان ما داور و حکم باشد؟ گفتند: آری. فرمود: مگر خدا نفرموده است: «یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم و اذا قیل انشزوا فانشزوا یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات». [۲۱۸]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی که به شما گفته شد در مجالس جا باز نمایید، جا باز کنید که خدا به شما گشایش می‌دهد و وقتی که گفتند: برخیزید، برخیزید خداوند مرتبه‌ی کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و مرتبه‌ی صاحبان علم را درجاتی بالا می‌برد». خدا راضی نشده برای عالمی که ایمان دارد مگر اینکه او را بر مؤمنی که علم ندارد رفعت و برتری دهد همان گونه که راضی نشده مگر این که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری دهد. شما که به من اعتراض می‌کنید که چرا این فقیه و دانشمند را بر شما برتری دادم و او را در کنار خود جای دادم، بگوئید آیا خدا در مقام بیان فضیلت و برتری افراد چه فرموده است: آیا فرموده: خداوند بالا-می‌برد مرتبه‌ی کسانی را که ایمان آورده‌اند و مرتبه‌ی کسانی که صاحب علم هستند یا اینکه فرموده: یرفع الذین اوتوا شرف النسب درجات؛ بالا می‌برد رتبه کسانی که دارای شرافت نسب هستند. و مگر خداوند [صفحه ۱۵۰] نفرموده: (هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون) [۲۱۹] مگر کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند مساویند؟ اگر با آیات قرآن که بعضی از آن تلاوت شد آشنا هستید چرا به من در ارتباط با احترامی که از این عالم به جا آوردم اعتراض می‌نمایید؟ شکستی که این عالم به آن ناصبی داده است در مقام بیان و حجت و دلیل از هر شرافت نسبی بالاتر است. [۲۲۰]. ۴ - مرحوم علامه‌ی مجلسی قدس سره از کتاب الاستدراک نقل می‌نماید: روایت شده که روزی متوکل مردی نصرانی را با کنیه (که در مقام احترام به کار می‌برند) صدا زد و گفت: أبانوح افرادی گفتند: اهل کتاب را نمی‌توان با کنیه صدا زد از علما سؤال کرد در این باره اختلاف کردند متوکل کسی را نزد امام هادی علیه‌السلام فرستاد. حضرت نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم (تبت یدا أبی‌لهب) متوکل پی برد که جایز است زیرا خداوند کافر را با کنیه ذکر نموده است. [۲۲۱].

کلمات قصار

اشاره

مرحوم علامه مجلسی اندکی از کلمات کوتاه حضرت را در کتاب شریف بحارالانوار جلد ۷۸ از صفحه ۳۶۵ تا صفحه ۳۷۰ ذکر نموده است چند کلمه از آن را در اینجا نقل می‌نمایم:

در ارتباط با دنیا و آخرت

«ان الله جعل الدنيا دار بلوی و الآخرة دار عقبی و جعل بلوی الدنيا لثواب الآخرة سبباً و ثواب الآخرة من بلوی الدنيا عوضاً». [۲۲۲].

«همانا خداوند دنیا را سرای آزمایش و آخرت را سرای پاداش قرار داده است و گرفتاری دنیا را وسیله‌ی پاداش آخرت مقرر فرموده و جزای آخرت را عوض گرفتاری دنیا قرار داده است». [صفحه ۱۵۱]

درباره دوستی

و قال علیه‌السلام: «من جمع لك وده و رأیه فاجمع له طاعتك». [۲۲۳]. «کسی که دوستی و نظریه‌اش را تنها به تو اختصاص داد فقط از او پیروی نما». توضیح: دوستان در دوستی گوناگون هستند بعضی اظهار دوستی می‌نمایند ولی روی جهات ظاهری است باید با این گونه دوست سازش نمود تا جایی که به دین انسان لطمه نزند اما بعضی در دوستی خالصند و به راستی دوستدارند و از هیچ چیزی برای دوست دریغ نمی‌ورزند، امام علیه‌السلام به این دسته از دوستان اشاره می‌نماید و می‌فرماید: اگر کسی در دوستی با تو این گونه بود که با تو درصدد مکر و فریب نبود از او اطاعت کن و خود را در اختیار وی قرار ده.

در وصف دنیا

«الدنيا سوق ربح فيها قوم و خسر آخرون». [۲۲۴]. «دنیا بازاری است که گروهی در آن سود برند و گروهی دیگر زیان بینند».

خودپسندی

«من رضى عن نفسه كثر الساخطون عليه». [۲۲۵]. «کسی که خودپسند شد دشمنان وی زیاد می‌گردند».

ثروت

«الغنى قلّة تمنيك و الرضا بما يكفيك». [۲۲۶]. «کاستن آرزو و راضی بودن به آنچه زندگی را تأمین نماید ثروت است». [صفحه ۱۵۲]

اسیر نفس و زبان

«راكب الحرون اسير نفسه و الجاهل اسير لسانه». [۲۲۷]. «شخصی که بر مرکب چموش سوار است، اسیر نفس است و شخص نادان اسیر زبان است».

یاد مرگ

«اذكر مصرعك بين یدی أهلك و لا طيب يمنعك و لا حبيب ينفعك». [۲۲۸]. «به یاد آر روزی که مقابل روی بستگان در بستر مرگ افتاده‌ای نه طیبی از مرگت جلوگیری می‌نماید و نه دوستی برایت نفع دارد». تذکر: به مناسبت سخنان امام هادی علیه‌السلام توجه خوانندگان محترم را به این نکته جلب می‌نمایم: یکی از منشأ‌تی که از حضرت هادی علیه‌السلام روایت شده زیارت جامعه‌ی کبیره است که مرحوم محدث قمی آن را از کتاب من لا یحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا از موسی بن عبدالله نخعی نقل نموده است. خوانندگان محترم می‌توانند به مفاتیح الجنان مراجعه فرمایند. [صفحه ۱۵۳]

اولاد امام علی النقی

اشاره

در این مورد گفتار مرحوم محدث قمی را با تصرف در عبارات و حذف بعضی از مطالب نقل می‌نمایم. در منتهی الامال فصل ششم از حالات حضرت می‌نویسد: اولاد آن حضرت از پسر و دختر پنج تن به شمار رفته است: ۱ - ابومحمد امام حسن عسکری که شرح زندگانی آن حضرت را بعد از این خواهیم نگاشت. ۲ - حسین. ۳ - محمد. ۴ - جعفر. ۵ - علیہ.

حسین بن امام علی النقی

من از شرح حال وی اطلاعاتی به دست نیاوردم جز آنچه در مفاتیح نوشته‌ام و آن این است که حسین سیدی جلیل القدر و عظیم الشان بوده زیرا که من از بعضی روایات استفاده کردم که از مولای ما حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام و برادرش حسین تعبیر به سبطین می‌کردند که این دو برادر را به امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام دو سبط پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم تشبیه می‌نموده‌اند. و در روایت ابوالطیب آمده: صدای حضرت حجه بن الحسن علیه‌السلام شبیه به صدای حسین عمویش بود. و در کتاب شجره الاولیاء آمده: حسین فرزند امام علی النقی علیه‌السلام از زهاد و عباد بود [صفحه ۱۵۴] و به امامت برادر خود اعتراف داشت. و معروف است که قبر حسین نزدیک قبر پدر بزرگوارش و برادرش امام عسکری علیهما‌السلام در همان قبه سامیه در سامره است.

سید محمد بن امام علی النقی

نام نامی وی محمد، کنیه‌اش ابوجعفر است. جلالت و بزرگواری وی معروف و زبانزد خاص و عام است. در فضیلت و بزرگواری وی همین بس که قابلیت و صلاحیت مقام امامت را دارا بود و پسر بزرگ امام هادی علیه‌السلام بود. و شیعیان گمان می‌کردند که بعد از امام علی النقی علیه‌السلام منصب شامخ امامت به او منتقل می‌گردد ولی پیش از شهادت پدر والا مقامش از دنیا رفت. بعد از وفات او امام هادی علیه‌السلام به امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: «یا بنی أحدث لله شکرا فقد أحدث فیک أَمراً». «ای پسر من برای خدا تجدید شکر نما پس به تحقیق که حق تعالی درباره تو امری را تجدید نمود». یعنی اظهار نمود که امامت منصبی است برای تو. و شیخ طوسی و طبرسی روایت نموده‌اند از جماعتی از بنی‌هاشم که گفتند: ما در روز وفات سید محمد به خانه امام علی النقی علیه‌السلام رفتیم دیدیم که برای حضرت در صحن خانه بساطی گسترده‌اند و مردم اطراف آن حضرت نشسته‌اند و ما تخمین زدیم که آن جمعیت از آل ابی‌طالب و بنی‌عباس و قریش صد و پنجاه نفر می‌باشند غیر از غلامان و مردم دیگر. ناگهان امام حسن عسکری علیه‌السلام وارد شد در حالی که گریبان خود را در مرگ برادر چاک زده بود، آمد طرف راست پدر بزرگوارش ایستاد و ما آن حضرت را نمی‌شناختیم. بعد از ساعتی امام علی النقی علیه‌السلام رو به جانب او نمود و فرمود: «یا بنی أحدث لله شکرا فقد أحدث فیک أَمراً». امام حسن عسکری علیه‌السلام گریه کرد و فرمود: «الحمد لله رب العالمین ایاہ نشکر نعمته علینا و انا لله و انا الیه راجعون». [صفحه ۱۵۵] ما پرسیدیم که او کیست؟ گفتند: حسن فرزند امام علی النقی علیهما‌السلام و در آن وقت به نظر ما بیست سال از عمر شریفش گذشته بود. ما آن روز او را شناختیم و از سخن پدر بزرگوارش با وی دانستیم که او امام و قائم مقام پدر بزرگوارش می‌باشد. روایاتی به دست ما رسیده که از ظاهر آن برداشت می‌شود سید محمد سزاوار امامت بوده و مردم چنین گمان می‌کرده‌اند که بعد از امام علی النقی علیه‌السلام منصب امامت به او منتقل می‌گردد ولی خدای تعالی امری را که برای مردم نامعلوم بود آشکار نمود و سید محمد در زمان امام هادی علیه‌السلام وفات نمود و مردم آگاه شدند که امام بعد از امام علی النقی علیه‌السلام امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌باشد. این روایات را روایات بدائیه می‌نامند بدا به معنای آشکار نمودن امری است که برای مردم مخفی بوده است ولیکن نزد خدای حکیم معلوم و آن را برای مردم آشکار نموده است. مسأله بداء یکی از مسایل مهم

است که بزرگان ما پیرامون آن بحث نموده‌اند معنای درست آن همان است که از بیان و توضیحی که ذکر نمودم روشن شد برای توضیح بیشتر به کتاب شریف بحارالانوار باب بدء جلد چهارم رجوع شود. و استاد ما مرحوم محدث نوری در کتاب نجم ثاقب فرموده: مزار سید محمد در هشت فرسنگی سامره نزدیک قریه بلد است و از اجلای سادات و صاحب کرامات متواتره است حتی نزد اهل سنت و اعراب بادیه که به غایت از او احترام می‌کنند و از جنابش می‌ترسند، هرگز قسم دروغ به او نمی‌خورند و پیوسته از اطراف برای او ندور می‌برند، بلکه فصل غالب دعاوی در سامره و اطراف آن به قسم به اوست و مکرر دیدیم که چون بنای یاد کردن قسم شد منکر، مال را به صاحبانش رساند و از خوردن قسم دروغ صدمه دیدند و در این ایام توقف سامره چند کرامت باهره از او دیده شده. یکی دیگر از اولاد آن حضرت جعفر است که متعرض شرح زندگانی وی نمی‌گردم. [صفحه ۱۵۶]

اصحاب امام هادی

اشاره

مرحوم سید محمد کاظم قزوینی در کتاب الامام الهادی من المهدی الى اللحد ۳۴۶ نفر از اصحاب آن حضرت را ذکر نموده است ولی ما عده‌ای را در اینجا ذکر می‌نماییم نه همه‌ی آنان را:

ابراهیم بن ادريس

شیخ طوسی و برقی او را در ردیف اصحاب آن حضرت قرار داده‌اند. [۲۲۹] و مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی او را از کسانی به شمار آورده که حضرت حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه را دیده‌اند، می‌نویسد: انه قال: «رأيت عليه السلام بعد مضي أبي محمد حين ايفع و قبلت يديه و رجله». [۲۳۰]. «حضرت مهدی علیه السلام را بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام در وقتی که بیست سال از عمرش گذشته بود دیدم و دست و پای وی را بوسیدم».

ابراهیم بن داود اليعقوبي

شیخ و برقی او را از اصحاب امام جواد و امام هادی علیه السلام به شمار آورده‌اند. [۲۳۱]. و کشی از وی نقل کرده: به امام هادی علیه السلام نوشتم و جریان (انحراف) فارس بن حاتم را به حضرت گزارش نمودم حضرت نوشت: «لا تحفلن به و ان أتاك فاستخف به». [۲۳۲]. [صفحه ۱۵۷] شرح حال فارس بن حاتم را در آینده خواهم نوشت و او از افرادی بود که انحراف پیدا کرد. از نامه‌ای که ابراهیم بن داود به امام علی النقی علیه السلام نوشته معلوم می‌گردد که وی از افرادی بوده که غم و غصه دین و مذهب دارند و در مقابل اشخاص فاسد و گمراه و گمراه کننده بی تفاوت نبوده است.

ابراهیم بن عبده نیشابوری

شیخ طوسی رحمه الله وی را از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام به شمار آورده است. [۲۳۳] و رجالی معروف کشی در کتابش نوشته‌هایی از امام عسکری علیه السلام نقل نموده که جلالت و عظمت ابراهیم به روشنی از آن استفاده می‌گردد: ۱ - از بعض افراد ثقه از اهل نیشابور نقل نموده که امام عسکری علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل نوشت: ای اسحاق تو از طرف من قاصدی به سوی ابراهیم بن عبده - خدا او را توفیق دهد - به او برسان که به آنچه توسط محمد بن موسی نیشابوری به او نوشته‌ام عمل نماید و آن نامه را برای کسانی که نزد او هستند از همشهریانش قرائت نماید تا دیگر از من نپرسند و خدا را اطاعت نمایند و

به او پناه برند و شیطان را از خود برانند و از او فرمان نبرند. سلام و درود فراوان خدا بر ابراهیم بن عبه و بر تو ای اسحاق و بر همه دوستانم. خدا شما را توفیق ارزانی دارد. [۲۳۴]. ۲ - نامه‌ای دیگر را از امام عسکری علیه‌السلام نقل نموده که حضرت در آن نامه به شیعیان دستور داده که حقوق مالی خود را به ابراهیم بن عبه بدهند که او وکیل من است و باطل را ادعا نمی‌نماید. [۲۳۵].

ابراهیم بن عقبه

شیخ طوسی و برقی وی را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام به شمار آورده‌اند. [۲۳۶]. [صفحه ۱۵۸] چند حدیث از احادیثی که از حضرت روایت نموده ذکر می‌نمایم: حدیث اول مرحوم کشی در بخش واقعه از ابراهیم بن عقبه نقل نموده که به امام هادی علیه‌السلام نوشتم: فدایت کردم شما این واقعه را می‌شناسید، در نماز آنان را نفرین نمایم؟ قال علیه‌السلام: «نعم ائت علیهم فی الصلاة». [۲۳۷]. حضرت فرمود: «آری در نماز آنان را نفرین کن». در نامه‌ای که ابراهیم بن عقبه به امام علیه‌السلام نوشته است از واقعه تعبیر به ممطوره شده است. مرحوم سید محمد کاظم قزوینی گوید: از واقعه تعبیر به ممطوره شده است برای این جهت که آنان را به سگی تشبیه نماید که بر آن باران باریده و بیشتر موجب نجاست انسان می‌گردد زیرا اگر سگ تر گردید قطرات آب از بدن آن به انسان اصابت می‌نماید. [۲۳۸]. و مرحوم شیخ طریحی می‌نویسد: واقعه کسانی می‌باشند که از پذیرفتن امامت امام رضا علیه‌السلام سر باز زدند و بر موسی بن جعفر علیه‌السلام متوقف شدند و در وفات وی توقف نمودند و علت توقف آنان این بود: وقتی که حضرت کاظم علیه‌السلام به شهادت رسید نزد همه‌ی وکلای حضرت مال فراوانی بود برای اینکه آن اموال را بخورند منکر شهادت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام شدند. نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار بود و یکی از وکلای حضرت عثمان بن عیسی روایی بود که مال فراوانی و شش کنیز نزد وی بود او در مصر وکیل موسی بن جعفر علیه‌السلام بود وقتی حضرت به شهادت رسید امام رضا علیه‌السلام شخصی را نزد وی فرستاد و آنچه نزد او بود درخواست نمود. به حضرت نوشت: پدرت وفات نموده است، امام رضا علیه‌السلام به عثمان نوشت: [صفحه ۱۵۹] «ان ابی قد مات و قد اقتسمنا میراثه، و قد صحت الاخبار بموته». «پدرم وفات نمود و میراث او را قسمت نمودیم و اخبار صحیح و درست در وفات او رسیده است». آن ملعون به حضرت نوشت: اگر پدرت وفات ننموده باشد تو در این اموال حقی نداری و اگر وفات نموده باشد - آن گونه که تو می‌گویی - باز حق نداری زیرا به من دستور نداده که آن اموال را به تو بدهم و کنیزان را آزاد نمودم و آنان را تزویج نمودم. [۲۳۹]. دقت فرمایید محبت دنیا و مال کار انسان را به کجا می‌کشاند برای زندگی چند روزه امر مسلم را انکار نمودند و امامت امام هشتم علیه‌السلام را نپذیرفتند، خدا ما را از لغزش‌ها حفظ نماید. حدیث دوم مرحوم ثقة الاسلام کلینی با ذکر سند از ابراهیم بن عقبه نقل نموده که به امام هادی علیه‌السلام نامه نوشتم و از زیارت امام حسین و زیارت امام موسی بن جعفر و زیارت امام جواد علیهم‌السلام پرسیدم (که کدام یک برتر است) حضرت در جواب نوشت: «أبو عبدالله علیه‌السلام المقدم و هذا أجمع و أعظم أجرا». [۲۴۰]. مرحوم علامه مجلسی در معنای این جمله چند احتمال را ذکر نموده است: ۱- امام حسین علیه‌السلام مقدم‌تر و افضل از آنان است. ۲- اگر امر دایر شود میان زیارت امام حسین علیه‌السلام تنها و زیارت هر یک از معصومین علیهم‌السلام که نتوانی همه را زیارت نمایی، زیارت امام حسین علیه‌السلام برتری دارد ولی زیارت امام موسی بن جعفر و امام جواد علیهم‌السلام با هم جامع‌تر و افضل است از زیارت امام حسین علیه‌السلام به تنهایی. ۳- سزاوار است زیارت امام حسین علیه‌السلام را مقدم بداری اگر پس از آن موسی بن [صفحه ۱۶۰] جعفر و امام جواد علیهم‌السلام را نیز زیارت نمایی جامع‌تر و مزد بیشتری نصیب می‌گردد. ۴- از بعضی نقل نموده که مراد این است: زیارت امام کاظم علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام از زیارت امام حسین علیه‌السلام جامع‌تر است زیرا اعتقاد به امامت امام کاظم و امام جواد علیهم‌السلام مستلزم اعتقاد به امامت امام حسین علیه‌السلام می‌باشد به این توضیح که هر کس امامت این دو بزرگوار را معتقد بود به امامت امام حسین علیه‌السلام نیز عقیده دارد ولی ممکن است کسی به امامت امام حسین علیه‌السلام معتقد باشد و

امامت این دو بزرگوار را انکار نماید مانند زیدیه، بنابر این زیارت آن دو امام علیهما السلام مانند اصل اعتقاد به امامت آنان می‌باشد. افزون بر این زیارت آن دو بزرگوار مانند زیارت امام رضا علیه السلام به خواص از شیعه اختصاص دارد ولی زیارت امام حسین علیه السلام را همه شیعیان قبول دارند ولی این معنای اخیر مورد ایراد است. [۲۴۱].

ابراهیم بن مهزیار اهوازی

شیخ طوسی وی را از اصحاب امام هادی علیه السلام به شمار آورده است. [۲۴۲]. از بعضی روایات استفاده می‌شود که از وکلای حضرت مهدی علیه السلام بوده. مرحوم ثقة الاسلام کلینی با ذکر سند از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل می‌نماید که وقت شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در اینکه بعد از او امام کیست دچار شک شدم و مال فراوانی نزد پدرم (ابراهیم بن مهزیار) جمع شده بود پس آن اموال را برداشت و بر کشتی سوار گردید من نیز به عنوان بدرقه او به راه افتادم. در میان راه تب سختی بر وی عارض گردید، به من گفت: پسر مرا به منزل برگردان می‌دانم که می‌میرم. و به من گفت: در ارتباط با این مال از خدا بترس (به امام علیه السلام برسان) به من وصیت نمود و درگذشت. پیش خود فکر کردم و گفتم: پدرم کاری نادرست نمی‌نمود، این اموال را بار می‌نمایم و به عراق می‌برم و کنار شط خانه‌ای را کرایه می‌نمایم و هیچ کس را در جریان نمی‌گذارم اگر امر امامت و امام برایم مانند زمان امام حسن عسکری علیه السلام روشن [صفحه ۱۶۱] گردید اموال را به آن امام تحویل می‌دهم و گرنه آن را برای خود برمی‌دارم. با این انگیزه به عراق وارد شدم و کنار شط خانه‌ای را اجاره نمودم و چند روزی ماندم. ناگهان قاصدی نزد من آمد که نامه‌ای داشت و در آن نامه نوشته شده بود: ای محمد فلان مقدار مال در فلان مقدار کیسه با توست، تمام ریزه کاری‌های آن اموال نوشته شده بود - حتی بعضی چیزها که من از آن آگاه نبودم - اموال را به قاصد دادم و چند روزی دیگر ماندم و متحیر و اندوهناک بودم پس نامه‌ای به دستم رسید که: تو را به منصب پدرت ابقا نمودیم پس خدا را حمد نما. [۲۴۳].

احکم بن یسار

از روایتی که کشی نقل نموده است استفاده می‌گردد که احکم بن یسار از اصحاب امام هادی علیه السلام است روایت چنین است: احکم بن یسار از ابی الحسن صاحب عسکر (امام هادی علیه السلام) روایت نموده که قبر غلام امیرالمؤمنین علیه السلام بر حجاج بن یوسف وارد گردید. حجاج از او پرسید: تو برای علی بن ابی طالب علیهما السلام چه خدمتی می‌نمودی؟ گفت: در کار وضو به او خدمت می‌کردم. حجاج گفت: وقتی که از وضو فراغت می‌یافت چه می‌گفت؟ قبر گفت: این آیه را می‌خواند: (فلما نسوا ما ذکرنا به ففتحنا علیهم أبواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا أخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون - فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین). [۲۴۴]. «پس همین که آیه‌هایی که بدان پندشان داده بودند به فراموشی سپردند، درهای همه چیز را بر آنها گشودیم و چون به آنچه به آنان داده شد شادمان شدند ناگهان آنان را گرفتیم پس آنان نومید شدند. و بنیاد گروهی که ستم نمودند قطع گردید و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است». [صفحه ۱۶۲] حجاج لعنه الله علیه گفت: گمان می‌کنم که این را بر ما تأویل می‌کرده است؟ قبر فرمود: آری. ملعون گفت: وقتی تو را گردن بزنم چه می‌کنی؟ فرمود: اگر چنین کنی من خوشبختم و تو بدبختی. [۲۴۵].

احمد بن اسحاق قمی

مرحوم نجاشی او را از اصحاب امام جواد و امام هادی و امام عسکری به شمار آورده است و فرموده از یاران خاص امام عسکری علیه السلام و نماینده اهل قم بوده است. [۲۴۶]. یعنی از جانب اهل قم خدمت امام علیه السلام رفت و آمد داشته. و شیخ طوسی

فرموده: مردی جلیل القدر و ثقه و از یاران خاص امام عسکری علیه‌السلام و شیخ قمی‌ها و نماینده آنها بوده و خدمت امام زمان علیه‌السلام شرفیاب شده است. [۲۴۷].

احمد بن حاتم بن ماهویه

مرحوم کشی روایتی را نقل کرده است از آن استفاده می‌گردد که احمد بن حاتم از اصحاب امام علی النقی علیه‌السلام است روایت این است: احمد بن حاتم بن ماهویه می‌گوید: به امام هادی علیه‌السلام نامه‌ای نوشتم - و برادر احمد بن حاتم نیز به آن حضرت نامه نوشته بود - از آن حضرت پرسیدم: احکام دینم را از چه شخصی بگیرم؟ حضرت به احمد بن حاتم و برادرش نوشت: «فهمت ما ذکرتم فاعتمدا فی دینکما علی کبیر فی حبا و کل کثیر القدم فی أمرنا فانهم کافو کما ان شاء الله تعالی». [۲۴۸]. «آنچه را ذکر نموده بودید دانستم، در دینتان به کسی که در محبت ما عمری را گذرانده و به هر که در امر امامت ما را مقدم بدارد اعتماد نمایند که آنان برای شما کافی هستند ان شاء الله». [صفحه ۱۶۳]

اسماعیل بن علی بن الحکم

مرحوم قزوینی او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام ذکر نموده است کنیه‌ی وی ابودعامه است وی از قضات اهل سنت است، چنانچه در لسان المیزان آمده است. نویسنده: گویا عقیده‌ی مرحوم قزوینی این است که هر کس از یکی از امامان علیهم‌السلام نقل حدیث نموده از اصحاب او به شمار می‌آید و اسماعیل بن علی از امام هادی علیه‌السلام حدیث زیر را روایت نموده است: می‌گوید: خدمت امام علی بن محمد النقی علیهما‌السلام شرفیاب شدم در آن بیماری که به آن وفات نمود تا از وی عیادت نمایم وقتی خواستم از خدمت آن حضرت بیرون روم به من فرمود: ای ابودعامه حق تو بر من واجب گردید، آیا برای حدیثی نقل ننمایم که با شنیدن آن شادمان شوی؟ عرض کردم: یابن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم نیاز فراوان به آن دارم. حضرت از پدرش از پدرانیش تا از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: ای علی بنویس. علی علیه‌السلام عرض کرد: چه بنویسم؟ فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم «الایمان ما و قر فی القلوب و صدقته الاعمال و الاسلام ما جرى علی اللسان و حلت به المناکحه». «ایمان چیزی است که در دل‌ها استقرار پیدا نماید و کارهای انسان آن را تصدیق نماید و اسلام چیزی است که بر زبان جاری می‌شود و ازدواج با مسلمان در پرتو آن جایز می‌گردد». ابودعامه می‌گوید: عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خدا سوگند نمی‌دانم کدام یک بهتر است متن حدیث یا اسناد آن (که از امام جواد علیه‌السلام شروع و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ختم می‌شود). حضرت فرمود: این صحیفه‌ای است به خط علی بن ابی‌طالب علیهما‌السلام و املا‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که صغیران ما از بزرگان به ارث برده‌اند. [۲۴۹]. [صفحه ۱۶۴]

ایوب بن نوح بن دراج النخعی ابوالحسن

نجاشی فرموده: وکیل امام رضا و امام حسن عسکری علیهما‌السلام بود و نزد آنان جایگاهی عظیم و مورد اطمینان داشت. سخت با ورع بود زیاد عبادت می‌نمود در روایاتش ثقه بود و پدرش نوح بن دراج درست اعتقاد و در کوفه قاضی بود. مرحوم شیخ وی را توثیق نموده و از اصحاب امام علی النقی علیه‌السلام به شمار آورده است. و مرحوم کشی از حمدان قلانسی نقل کرده که ایوب بن نوح از صالحان بوده و از دنیا رفت در حالی که مقدار صد و پنجاه دینار باقی گذاشت و مردم می‌پنداشتند که مال فراوانی نزد اوست زیرا از امامان علیهم‌السلام سمت و کالت داشت. [۲۵۰]. از امام هادی علیه‌السلام دو اخبار به غیب نقل نموده است: ۱ -

می‌گوید: به امام علی النقی علیه‌السلام نوشتم: زوجه من حامله است از خدا درخواست کن پسری روزی من نماید. حضرت نوشت: وقتی به دنیا آمد او را محمد نام بگذار. پس از آن پسری متولد شد او را محمد نامیدم. [۲۵۱]. ۲۰ - می‌گوید: جعفر بن عبدالواحد قاضی کوفه مرا اذیت می‌نمود جریان آزار و اذیت وی را به امام هادی علیه‌السلام نوشتم. حضرت به من نوشت: دو ماه دیگر شر او از تو دفع می‌گردد. در اثنای دو ماه از قضاوت کوفه عزل شد و از او راحت شدم. [۲۵۲]. و امام هادی علیه‌السلام طبق روایت زیر شهادت داده که ایوب بن نوح از اهل بهشت است: عمرو بن سعید مدائنی می‌گوید: در صریا خدمت امام علی النقی علیه‌السلام بودم که ایوب بن نوح خدمت حضرت شرفیاب شد و مقابل وی ایستاد. حضرت به او دستوری داد و ایوب از خدمت آن حضرت بیرون رفت. امام هادی رو به من نمود و فرمود: ای عمرو اگر دوست داری به مردی از اهل بهشت نظر نمایی به این مرد نگاه کن. [۲۵۳]. [صفحه ۱۶۵]

بشر بن سلیمان از نسل ابویوب انصاری

جریان مادر حضرت مهدی علیه‌السلام را نقل نموده است: بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابویوب انصاری و یکی از موالیان امام هادی و امام عسکری علیه‌السلام و همسایه‌ی آن دو بزرگوار بوده، می‌گوید: کافور خادم نزد من آمد و گفت: مولای ما امام هادی علیه‌السلام تو را خواسته است. خدمت حضرت شرفیاب شدم. هنگامی که پیش روی وی نشستم به من فرمود: ای بشر تو از فرزندان انصار هستی و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است، آینده‌ها از گذشته‌ها میراث برده‌اند و شما مورد اطمینان و وثوق ما هستید. من تو را (از میان سایرین) برمی‌گزینم و به شرافتی مشرف می‌گردانم که در پرتو آن بر شیعیان برتری یابی در ولایت و دوستی ما. با تو رازی در میان می‌نهم و تو را برای خریدن کنیزی می‌فرستم. آن گاه نامه‌ای زیبا با خط رومی و زبان رومی نوشت و آن را به مهر خود مهور نمود سپس پارچه‌ی زردی بیرون آورد که در آن دویست و بیست دینار بود و فرمود: این را بگیر و به بغداد برو و در فلان روز (که معین کرد) وقت چاشت، کنار پل فرات حاضر می‌شوی. وقتی که رسیدی از جانب راست کشتی‌هایی می‌یابی که حامل اسراست و در آنها کنیزانی خواهی دید و جمعی از مشتریان، نمایندگان فرماندهان بنی‌عباس و اندکی از جوانان عرب را مشاهده خواهی کرد (که برای خرید کنیزان آمده‌اند). هنگامی که چنین دیدی از دور به شخصی که عمر بن یزید برده فروش نام دارد نظر کن تا هنگامی که کنیزی را که دارای این اوصاف است (حضرت اوصافی ذکر نمودند) به معرض فروش درآورد، آن کنیز دو جامه‌ی حریر بر روی هم پوشیده است از عرضه‌ی خود به مشتریان خودداری می‌کند و نمی‌گذارد کسی به بدن وی دست بگذارد و از پشت پرده‌ای نازک، صدای او را که به زبان رومی سخن می‌گوید می‌شنوی. او به زبان رومی می‌گوید: وای که آبرویم ریخته شد. بعضی از خریداران به مالک آن کنیز می‌گویند: او را با سیصد دینار به من بفروش، زیرا که عفت او موجب رغبت من در او گردید. آن کنیز با زبان عربی به آن خریدار [صفحه ۱۶۶] می‌گوید: اگر در لباس سلیمان بن داود درآیی و مانند سلطنت او را به دست آوری من به تو رغبت نکنم مال خود را هدر نده. برده فروش به آن کنیز می‌گوید: چاره‌ای نیست، ناگزیر باید تو را بفروشم. آن کنیز در جوابش می‌گوید: چرا شتاب می‌کنی؟ باید مشتری‌ای پیدا شود که دل من به او میل پیدا کند و به وفا و امانت داری وی اطمینان پیدا کنم. در این وقت به نزد عمر بن یزید برده فروش برو و به او بگو که با تو نامه‌ای پاکیزه است که یکی از اشراف آن را به خط و لغت رومی نوشته است و در آن کرم، وفا، بزرگواری و سخاوت خود را شرح داده است. نامه را به آن کنیز بده تا در اخلاق نویسنده‌ی آن دقت کند، اگر به او میل پیدا کرد و پسندید، من وکیل او هستم که کنیز را از تو بخرم. بشر بن سلیمان می‌گوید: همه‌ی آنچه که امام هادی علیه‌السلام فرموده بود رخ داد و من به دستورات حضرت عمل کردم. وقتی که نامه را به دست آن کنیز دادم، کنیز در آن نگاه کرد و با شدت گریه نمود و به عمر بن یزید فرمود: مرا به صاحب این نامه بفروش. و سوگندهای مؤکد یاد کرد که اگر از فروختن وی به صاحب نامه امتناع ورزد، خودش را می‌کشد.

من با عمر بن یزید در قیمت آن کنیز وارد گفت و گو شدم تا به همان مقدار که امام هادی علیه‌السلام به من داده بود راضی شد و آن را تحویل گرفت و جاریه را به من داد. آن کنیز شاد و خندان گردید و من او را با خود به اطاقی که در بغداد تهیه کرده بودم آوردم. آن کنیز آرام نگرفت و نامه‌ی امام هادی علیه‌السلام را از گریانش بیرون آورد، آن را بوسید و بر دیده‌ها و چهره و بدنش مالید. با تعجب به او گفتم: نامه‌ای را می‌بوسی که صاحب آن را نمی‌شناسی؟ گفت: ای درمانده‌ی کم‌معرفت به اولاد پیامبران، گوش خود را به من بسپار و حواست را جمع کن تا برایت شرح دهم. من ملیکه دختر یثوعا، پسر قیصر، پادشاه روم هستم مادر من از فرزندان شمعون وصی حضرت مسیح است. همانا جدم تصمیم گرفت که مرا به ازدواج پسر برادرش درآورد و در آن هنگام عمر من سیزده سال بود. او سیصد نفر از نسل حواریون از کشیشان و رهبانان و [صفحه ۱۶۷] هفتصد نفر از افراد نامدار و باجلال و چهار هزار نفر از فرماندهان و صاحب منصبان ارتش را در کاخ خود دعوت کرد. تختی را که در ایام پادشاهیش به انواع جواهرات آراسته بود، بیرون آورد و آن را بالای چهل پایه برپا ساخت هنگامی که پسر برادرش بر بالای آن تخت قرار گرفت و صلیب‌ها را آویختند و کشیشان انجیل‌ها را روی دست گرفتند که بخوانند، صلیب‌ها از بالای تخت روی زمین فرود آمد و پایه‌های تخت خراب گردید و قرار نگرفت و پسر برادرش از بالای تخت سرنگون شد و بیهوش روی زمین افتاد. رنگ کشیشان پرید و بدن آنها به لرزه افتاد، بزرگ آنها به جدم گفت: ای پادشاه ما را از انجام این مراسم معذور بدار، که این حوادث نحوست دارد و دلالت بر نابودی دین مسیحی و مذهب پادشاهی می‌کند. جدم این جریان را به فال بد گرفت و به کشیشان گفت: این تخت و صلیب‌ها را از نو برپا کنید و برادر این بخت برگشته‌ی تباه روزگار را بیاورید تا این دختر را به ازدواج او درآورم و سعادت آن برادر رفع می‌شومی این برادر را از شما بنمایید. وقتی که مراسم از نو برگزار کردند همان جریانی که در مراسم برادر اول پیش آمد در مراسم این برادر نیز رخ داد. مردم متفرق شدند و جدم قیصر غمناک برخاست و به حرم‌سرا رفت و پرده‌ها آویخته شد. من آن شب در خواب دیدم که گویا حضرت مسیح و عده‌ای از حواریون و شمعون در قصر جدم گرد هم آمده‌اند و منبری از نور نصب کرده‌اند که از رفعت و بلندی بر آسمان می‌فرازد و محل نصب آن همان جایی بود که تخت جدم نصب شده بود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم با دامادش و وصیش و عده‌ای از فرزندان‌ش به آنجا وارد شدند. حضرت مسیح به خدمت آن حضرت رسید و با وی معانقه کرد. گویا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به مسیح فرمود: من نزد تو آمده‌ام تا از وصی تو شمعون، دخترش ملیکه را برای این پسرم خواستگاری کنم و با دست به امام عسکری علیه‌السلام پسر صاحب این نامه اشاره کرد. حضرت مسیح به شمعون نگاهی کرد و به او گفت: شرافت به تو روی [صفحه ۱۶۸] آورده است رحم خویش را به رحم آل محمد علیهم‌السلام پیوند کن. شمعون گفت: این کار را انجام دادم سپس بر آن منبر بالا رفت و محمد صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند و مرا به ازدواج پسرش درآورد و حضرت مسیح و فرزندان پیامبر و حواریون گواهی دادند. وقتی از خواب بیدار شدم، از ترس اینکه مرا بکشند خواب خود را برای پدر و جدم بازگو نکردم و آن را در دل نگه داشتم و آتش محبت امام عسکری علیه‌السلام روز به روز در کانون جانم مشتعل می‌گردید تا جایی که خوردن و آشامیدن بر من ناگوار شد. از نظر روحی و از نظر جسمی ضعیف شدم و به شدت مریض گردیدم. در شهرهای روم پزشکی نبود مگر اینکه جدم آنها را برای مداوای من احضار کرد ولی سودی نداد. بعد از آنکه از خوب شدن من نومید گردید به من گفت: ای نور دیده! آیا در این دنیا آرزویی داری تا برایت برآورده سازم؟ گفتم: می‌بینم که راه‌های فرج و گشایش بر من بسته شده است اگر عذاب و شکنجه و زنجیر اسارت را از گردن مسلمانانی که در زندان تو هستند برداری و بر آنها منت نهی و آزادشان کنی، امیدوارم که مسیح و مادرش مرا شفا دهند. جدم چنین کاری را انجام داد. هنگامی که آنها را در رفاه قرار داد، اظهار تندرستی کردم و اندکی طعام خوردم، او خوشحال گردید و اسیران مسلمان را مورد اکرام قرار داد. بعد از چهارده شب در خواب دیدم که گویا سیده‌ی زنان فاطمه علیها‌السلام به دیدن من آمد و مریم دختر عمران و هزار تن از حوریان بهشت همراه او بودند. مریم به من گفت: این سیده‌ی زنان مادر شوهر تو امام عسکری علیه‌السلام است. من به او آویختم و گریه کردم و

از امتناع امام عسکری علیه‌السلام از دیدار خود به او شکایت کردم. حضرت فاطمه علیها‌السلام به من فرمود: همانا فرزندم به دیدن تو نمی‌آید به این خاطر که تو مشرک و بر دین نصاری و اینک خواهرم مریم از دین تو بی‌زاری می‌جوید، اگر میل داری که خدا و مریم از تو خشنود گردند و امام عسکری علیه‌السلام به دیدن تو آید پس بگو: «اشهد أن لا اله الا الله و أن أبی محمدا رسول الله». هنگامی که این شهادتین را بر زبان جاری کردم، حضرت فاطمه علیها‌السلام مرا به سینه چسبانید و من [صفحه ۱۶۹] شادمان شدم و او فرمود: اکنون انتظار دیدار امام عسکری علیه‌السلام را داشته باش که من او را به دیدار تو می‌فرستم. از خواب بیدار شدم و به خود وعده می‌دادم و به انتظار آن حضرت بودم. چون شب فرارسید، حضرت امام عسکری علیه‌السلام را در خواب دیدم و گویا به او می‌گفتم: ای حبیب من! بر من جفا کردی بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خویش نمودی. حضرت فرمود: دیر آمدن من به نزد تو به خاطر این بود که تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب به دیدن تو خواهم آمد تا خداوند در ظاهر ما را به هم رساند. از آن شب تاکنون هیچ شبی نگذشته مگر اینکه به دیدنم آمده است. بشر می‌گوید: به او گفتم: چگونه در میان اسیران افتادی؟ فرمود: شبی از شب‌ها امام عسکری علیه‌السلام به من خبر داد که در فلان روز جدت لشکری را به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد و خود از عقب آنان خواهد رفت، تو خود را به صورتی در آر که تو را نشناسند و با جمعی از کنیزان و خدمت‌کاران از فلان راه برو و خود را به لشکر برسان. من چنان کردم که حضرت فرموده بود. طلایه داران و پیشروان لشکر مسلمانان به ما برخورد کردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تاکنون کسی جز تو خبر ندارد که من دختر پادشاه روم هستم و تو نیز از خبر دادن خود من مطلع شدی و این پیرمردی که من در سهم غنایم او قرار گرفتم از اسم من سؤال کرد، اما من اسم اصلیم را به او نگفتم بلکه گفتم اسم نرجس است و پیرمرد گفت: این اسم کنیزان است. بشر می‌گوید: به او گفتم: عجیب است که تو رومی هستی و زبانت عربی است! گفت: آری! جدم مرا زیاد دوست می‌داشت و مرا به آموختن ادب و امی‌داشت به خاطر همین زنی را که عربی می‌دانست استخدام کرد که هر صبح و شام نزد من می‌آمد و به من عربی می‌آموخت تا آنکه زبان عربی را کاملاً فرا گرفتم. بشر می‌گوید: وقتی که او را به سامرا بردم او را خدمت امام هادی علیه‌السلام بردم حضرت به او فرمود: چگونه خداوند عزت اسلام و ذلت نصرانیت و شرافت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم‌السلام را بر تو ظاهر گردانید؟! [صفحه ۱۷۰] عرض کرد: چگونه جریان را که تو از من بهتر می‌دانی توصیف کنم. حضرت فرمود: می‌خواهم تو را به وسیله‌ی یکی از دو چیز اکرام کنم کدام یک را بیشتر دوست می‌داری: ده هزار دینار به تو بدهم یا تو را به شرافت ابدی مژده دهم؟ عرض کرد: بشارت به فرزند (بشارت ابدی). حضرت فرمود: مژده باد تو را به فرزندگی که شرق و غرب دنیا را مالک خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد. عرض کرد: این فرزند از کیست؟ فرمود: از همان کسی که در فلان شب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را برای وی خواستگاری نمود، در فلان ماه از فلان سال رومی. حضرت فرمود: مسیح و وصیش تو را به که تزویج کردند؟ گفت: پسر امام عسکری علیه‌السلام. حضرت فرمود: او را می‌شناسی؟ عرض کرد: بعد از آن شبی که به دست سیده‌ی زنان علیها‌السلام اسلام اختیار کردم، حتی یک شب هم نشده که به دیدن من نیاید. سپس امام هادی علیه‌السلام فرمود: ای کافور به خواهرم حکیمه بگو که بیاید. وقتی که حکیمه آمد، حضرت فرمود: این همان کنیز است که می‌گفتم. حکیمه دست به گردن نرجس انداخت و شادمان گردید. امام هادی علیه‌السلام به خواهرش فرمود: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به خانه‌ی خودت ببر و واجبات را به او یاد بده که او همسر ابی‌محمد و مادر قائم علیه‌السلام است. [۲۵۴] .

حسن بن راشد

مکنا به ابی‌علی، شیخ طوسی وی را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام به شمار آورده است و او را توثیق نموده است. و شیخ مفید

فرموده: از فقهای اعلام و رؤسای است که حلال و حرام در دین مقدس اسلام از آنان گرفته می‌شود و جای طعن و مذمتی در هیچ چیزی درباره ایشان نیست. و شیخ طوسی در کتاب الغیبه با ذکر سند نقل نموده است که امام هادی علیه‌السلام به موالی [صفحه ۱۷۱] ساکن بغداد و مداین و اهل سواد نوشت: من اباعلی بن (حسن بن) راشد را به جای علی بن الحسین بن عبدربه منصوب نمودم اطاعت از او را اطاعت خود و عصیان از او را عصیان و نافرمانی خویش قرار دادم. این را به خط خود نوشتم و در نامه‌ای دیگر حضرت امام هادی علیه‌السلام درباره‌ی او نوشت: «فانه عاش سعیدا و مات شهیدا» [۲۵۵] به درستی که او با سعادت زندگی نمود و شهید از دنیا رفت.

حسن بن مسعود

مرحوم قزوینی او را در ردیف اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و روایتی را از کتاب تحف العقول از وی نقل نموده و روایت این است: حسن بن مسعود می‌گوید: خدمت ابوالحسن علی بن محمد علیهما السلام شرفیاب شدم و این وقتی بود که روزگار با من به ستیز برخاسته بود. جریان از این قرار بود که یک سوار با من برخورد نمود، شانه‌ام صدمه دید و در جایی پر از جمعیت رفتم قسمتی از لباسم را پاره کردند گفتم: چه روز نحسی هستی خدا شرت را از من بردارد. امام هادی علیه‌السلام به من فرمود: ای حسن تو که با ما رفت و آمد داری گناهت را به چیزی بار می‌کنی که گناهی مرتکب نشده است. حسن بن مسعود می‌گوید: به خود آمدم و متوجه اشتباهم شدم. به حضرت عرض کردم: ای مولای من از خدا آمرزش می‌طلبم. حضرت فرمود: ای حسن گناه روزها چیست؟ شما وقتی که به سزای کارهایتان رسیدید آنها را بدیمن قلمداد می‌کنید. عرض کردم: من از خدا طلب آمرزش می‌نمایم و این توبه من می‌باشد. حضرت فرمود: به خدا سوگند برای شما نفعی ندارد و خداوند شما را در برابر این که روزها را مذمت می‌نمایید در حالی که مذمتی متوجه آنها نیست عقوبت می‌نماید هم در دنیا و هم در آخرت. عرض کردم: می‌دانم ای مولای من. فرمود: بار دیگر چنین نگو و روزها را در حکم خدا مؤثر ندان. [صفحه ۱۷۲] سپس فرمود: «من أمن مکر الله و أليم أخذه تكبر حتى يحل به قضاء و نافذ أمره و من كان علی بينه من ربه هانت علیه مصائب الدنيا و لو قرض بالمقاريض و نشر بالمناشير». [۲۵۶]. «کسی که خود را از عذاب دردناک خدا در امن و امان دانست و از اینکه خدا او را به خود وا گذاشته ایمن گردید، تکبر ورزیده تا اینکه قضا و قدر خدا و غضب او ناگهان او را فراگیرد و کسی که خدا را شناخت گرفتاری‌های دنیا بر او آسان می‌گردد اگر چه با مراض تکه تکه گردد و با اره قطعه قطعه شود».

حسین بن سعید بن حماد اهوازی

مرحوم محدث قمی در کتاب منتهی الآمال فصل هفتم از حالات امام علی النقی علیه‌السلام متعرض زندگانی وی شده است که با تصرف در عبارات سخن او را نقل می‌نمایم می‌نویسد: حسین بن سعید بن حماد بن سعید بن مهران مولی علی بن الحسین علیهما السلام اهوازی ثقه‌ی جلیل القدر. از راویان حضرت رضا و حضرت جواد و امام هادی علیهما السلام است اصلش از کوفه است لکن با برادرش حسن به اهواز منتقل شد پس از آن به قم رفت و در قم بر حسن بن ابان وارد گردید و در آنجا ساکن گردید و همان جا وفات نمود. حسین سی کتاب نوشته و برادرش حسن پنجاه کتاب و در تصنیف آن سی کتاب نیز با حسین شرکت نموده است. و سی کتاب حسین بن سعید در میان اصحاب معروف است به نحوی که کتب دیگران را با آن قیاس می‌نمایند و می‌سنجند و می‌گویند: کتاب‌های فلانی مانند کتب حسین بن سعید اهوازی سی کتاب است. و حسین بن سعید همان است که علی بن مهزیار و اسحاق بن ابراهیم حضینی را به [صفحه ۱۷۳] خدمت حضرت امام رضا علیه‌السلام رسانید و بعد از آن علی بن ریان را خدمت آن حضرت رسانید و سبب هدایت این سه نفر گردید و باعث معرفت آنان به مذهب شیعه او بود و از او حدیث شنیدند و به او معروف

شدند.

داود بن قاسم ابوهاشم جعفری

اشاره

شیخ نجاشی در شرح حال وی گوید: داود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، ابوهاشم جعفر رحمه الله نزد ائمه علیهم السلام دارای جایگاهی بزرگ و شریف القدر بوده و ثقه است. شیخ طوسی همان گونه او را مدح و توثیق نموده و فرموده: جماعتی را دیده از جمله امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری و صاحب الامر علیهم السلام و از همه‌ی آن حضرات روایت نموده است. اخبار و مسایل و شعر خوبی دارد و نزد سلطان مورد احترام بوده است. ما در گذشته از ابوهاشم جعفری جریاناتی در ارتباط با زندگی امام هادی علیه السلام نقل نمودیم در اینجا نیز چند روایت را که از حضرت نقل نموده می‌آوریم:

خدا دوست دارد که در حرم امام حسین او را یاد نمایند

ابوهاشم جعفری می‌گوید: امام هادی علیه السلام در بیماریش کسی را نزد من فرستاد و قاصدی را نیز نزد محمد بن ابی حمزه فرستاد که خدمت وی شرفیاب شویم، محمد بن ابی حمزه پیش از من شرفیاب حضورش شد پس از آن به من گفت: امام هادی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: کسی را بفرستید به حایر (حرم امام حسین علیه السلام تا برایم دعا کند). به محمد گفتم: کاش می‌گفتی من به حایر می‌روم. سپس خودم خدمت حضرت مشرف شدم و عرض کردم: من به حایر می‌روم. حضرت فرمود: در این کار دقت نمایید. سپس فرمود: محمد نزد زید بن علی (یکی از نواده‌های زید شهید است) سری ندارد جریان را به زید می‌گوید و ناخوشایند من است که زید این را بشنود (شاید اگر می‌شنید به گوش متوکل می‌رسید و حضرت در معرض خطر قرار می‌گرفت). [صفحه ۱۷۴] ابوهاشم گوید: من جریان را به علی بن بلال گفتم. علی بن بلال گفت: امام هادی علیه السلام چه نیازی دارد که در حرم امام حسین علیه السلام و حایر او برایش دعا کنند خود او حایر است (یعنی او مانند امام حسین علیه السلام امام است و خانه وی مانند حرم امام حسین علیه السلام است). ابوهاشم می‌گوید: در محله عسکر خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم وقتی که خواستم برخیزم به من فرمود: بنشین. وقتی که با حضرت مأنوس شدم سخن علی بن بلال را خدمتش عرض کردم. فرمود: چرا به او نگفتی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خانه کعبه را طواف می‌نمود و حجرالاسود را می‌بوسید در صورتی که حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حرمت مؤمن از حرمت خانه خدا بیشتر است و خدای سبحانه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که روز عرفه در سرزمین عرفات باشد همانا اینها مکان‌هایی است که خداوند دوست دارد او را در آنها یاد نمایند پس من دوست دارم در جایی که خدا دوست می‌دارد از او درخواست حاجت شود، برایم دعا نمایند و حرم امام حسین علیه السلام از همان مکان‌هاست. [۲۵۷].

چرا حضرت فاطمه را زهراء نامیدند

از کتاب فردوس الاخبار ابن شیرویه نقل شده که ابوهاشم جعفری گوید: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: چرا حضرت فاطمه علیها السلام زهراء نامیده شد؟ فقال: «کان وجهها یزهر لامیر المؤمنین علیه السلام من أول النهار کالشمس الضاحیه و عند الزوال کالقمر المنیر و عند غروب الشمس کالکوکب الدری». [۲۵۸]. فرمود: «برای این جهت که صورت مبارکش اول روز مانند خورشید تابان و هنگام ظهر مانند ماه درخشان و وقت غروب آفتاب همانند ستاره‌ی نورافشان برای امیر المؤمنین علیه السلام تلائم می‌نمود». [

صفحه ۱۷۵]

بهشت را به بهانه می‌دهند نه بها

ابوهاشم جعفری می‌گوید: خدمت امام علی النقی علیه‌السلام مشرف شدم کودکی از کودکان حضرت آمد شاخه گلی به حضرت داد، حضرت آن را بوسید و بر دیده نهاد سپس آن را به من داد و فرمود: «یا أباهشم من تناول وردة أو ريحانة فقبلها و وضعها على عينيه ثم صل على محمد و آل محمد - الأئمة - كتب الله له الحسنات مثل رمل عالج و محى عنه السيئات مثل ذلك». [۲۵۹]. «کسی که گلی یا سبزه خوشبویی را بگیرد و آن را ببوسد و بر دیده‌هایش بگذارد سپس بر پیامبر و ائمه علیهم‌السلام صلوات بفرستد خدای منان برای او حسناتی به اندازه‌ی ریگ‌های بیابان عالج (عالج سلسله کوه‌هایی است که از دهناء شروع و به نجد پایان می‌پذیرد) می‌نویسد و همانند آنها گناهانی از وی پاک نماید».

زمین‌های آمرزش و زمین‌های انتقام

ابوهاشم جعفری گوید: امام هادی علیه‌السلام فرمود: «ان الله عزوجل جعل من أرضه بقاعا تسمى المرحومات أحب أن يدعى فيها فيجيب و ان الله عزوجل جعل من أرضه بقاعا تسمى المنتقمات فاذا كسب الرجل مالا من غير حله سلط الله عليه بقعة منها فأنفقه فيها». [۲۶۰]. «همانا خدای عزوجل بقعه‌هایی از زمینش را خلق نمود که مرحومات (آمرزیده شدگان) نامیده می‌شود دوست دارد که در آنها از او درخواست حاجت شود پس جواب می‌دهد و همانا خدای عزوجل بقعه‌هایی از زمینش را آفرید که انتقام گیرنده‌ها نامیده می‌شود هرگاه شخصی از راه غیر حلال مالی را به دست آورد خداوند بقعه‌ای از آنها را بر او مسلط می‌نماید تا در آن هزینه نماید». [صفحه ۱۷۶] ابوهاشم جعفری اعلی الله مقامه درباره بیماری حضرت امام علی النقی علیه‌السلام شعر زیر را سروده است: مادت الارض بی و ادت فؤادی ++ و اعترتني موارد العرواء حين قيل الامام نضو عليل + قلت نفسي فدته كل الفداء مرض الدين لا اعتلالك و اعتل ++ وغارت له نجوم السماء عجا ان منيت بالداء والسقم + و انت الامام حسم الداء انت آسى الادواء فى الدين ++ الدنيا و محبى الاموات و الاحياء [۲۶۱]. زمین مرا تکان داد و دل تنگ شدم و آتش گرفتم. وقتی که به من گفته شد امام علیه‌السلام بیمار و ضعیف شده گفتم: فدای او گردم. از بیماری تو دین بیمار گردید و ستارگان آسمان تاریک شدند. در شگفتم که تو به بیماری دچار شدی در حالی که تو امام و نابود کننده دردهایی. تو طیب دردهای دین و دنیا و زنده کننده مردگان و زنده‌هایی.

سعید الصغیر الحاجب

مرحوم قزوینی وی را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام به شمار آورده و جریان زیر را از او نقل نموده است. سعید صغیر حاجب و دربان گوید: نزد سعید بن صالح دربان متوکل که شیعه بود رفتم و به او گفتم: من از اصحاب تو شدم، یعنی شیعه شدم. به من گفت: هرگز! به او گفتم: به خدا سوگند شیعه شدم. گفت: به چه سبب مذهب تشیع را اختیار کردی؟ گفتم: متوکل به من دستور داد که به خانه امام علی النقی علیه‌السلام یورش برم و ببینم چه کاری انجام می‌دهد. این کار را انجام دادم وقتی به خانه حضرت وارد شدم دیدم نماز می‌خواند ماندم تا نمازش را تمام نمود سپس به من رو نمود و فرمود: ای سعید! متوکل از من دست برنمی‌دارد تا وقتی که قطعه قطعه گردد برو. و با دست [صفحه ۱۷۷] مبارک به من اشاره کرد که خودت را از من پنهان نما با حالت ترس از نزد حضرت بیرون آمدم از هیبتش حالی به من دست داد که نمی‌توانم بیان نمایم. وقتی که به خانه متوکل آمدم صدای ناله و فغان به گوشم رسید از جریان جويا شدم گفته شد: متوکل کشته شد. از آن وقت امامت امام هادی علیه‌السلام را پذیرفتم. [۲۶۲].

شاهویه بن عبدالله

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه السلام می‌داند. [۲۶۳] مرحوم ثقة الاسلام کلینی با ذکر سند از او نقل می‌نماید که امام هادی علیه السلام در نامه‌ای به من نوشت: بعد از فوت ابوجعفر (سید محمد فرزند امام هادی علیه السلام که مردم معتقد بودند بعد از حضرت او امام است) خواستی از جانشین بعد از من پرسی و از این جهت در اضطراب بودی. «فلا تغتم فان الله عزوجل (لا یضل قوما بعد اذ هدهم حتی یتبین لهم ما یتقون) و صاحبک بعدی ابومحمد ابنی و عنده ما تحتاجون الیه یقدم ما یشاء الله و یؤخر ما یشاء الله (ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها) قد کتبت بما فیہ بیان و قناع لذی عقل یقظان». [۲۶۴]. «از جهت مسأله‌ی امامت غمناک نباش زیرا خداوند بعد از آنکه مردم را هدایت فرمود آنان را در گمراهی نمی‌گذارد تا اینکه برای آنان بیان نماید آنچه را که موجب تقوا می‌گردد. امام تو بعد از من ابومحمد (امام حسن عسکری علیه السلام) می‌باشد و آنچه به آن نیاز دارید نزد اوست خداوند آنچه را اراده نماید مقدم و مؤخر می‌نماید. چیزی را نوشتم که برای صاحبان خرد و عقل در آن بیانی روشن است».

صافی خادم امام هادی

مرحوم قزوینی وی را از اصحاب حضرت به شمار آورده و جریان زیر را از وی نقل نموده است: [صفحه ۱۷۸] صافی خادم امام علی النقی علیه السلام می‌گوید: برای رفتن به طوس جهت زیارت امام رضا علیه السلام از امام هادی علیه السلام اذن طلبیدم. حضرت فرمود: انگشتی که نگین آن یاقوت زرد و یک طرف آن «ما شاء الله، لا قوة الا بالله، استغفر الله» و طرف دیگرش «محمد و علی» نقش شده باشد با خود بردار که این موجب امنیت از دزدان و باعث سلامتی و حافظ دین توست. صافی گوید: از خدمت حضرت بیرون شدم و انگشتی که حضرت وصف نموده بود تهیه کردم. خدمت حضرت برگشتم تا با او وداع کنم خداحافظی کردم و به راه افتادم وقتی که از حضرت دور شدم دستور داد برگردم برگشتم به من فرمود: ای صافی! عرض کردم: لیک ای سیدم! فرمود: انگشتی از فیروزه نیز با تو باشد زیرا در بین راه میان طوس و نیشابور شیری با تو برخورد می‌نماید و راه را بر قافله می‌بندد تو جلو برو و انگشتی فیروزه را به او نشان بده و به او بگو: مولایم به تو می‌گوید: از راه کنار رو. سپس حضرت فرمود: نقش انگشتی فیروزه یک طرف «الله الملک» و طرف دیگر «الملک لله الواحد القهار» باشد که این نقش انگشتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام است پیش از دستیابی به خلافت ظاهری بر انگشتی فیروزه‌ی وی «الله الملک» بود وقتی که به خلافت ظاهری دست یافت روی انگشتی نوشت «الملک لله الواحد القهار». و این در خصوص درنده‌ها موجب امان و باعث پیروزی در جنگ‌ها است. صافی خادم می‌گوید: به سفر رفتم. به خدا سوگند با شیر برخورد کردم و فرمان حضرت را انجام دادم وقتی که از سفر برگشتم جریان را خدمت حضرت عرض کردم. حضرت فرمود: یک چیز باقی ماند که برای من بیان نکردی می‌خواهی برای بیان نمایم؟ عرض کردم: آری. فرمود: شبی در طوس کنار قبر امام رضا علیه السلام بیتوته کردی گروهی از جنیان به زیارت حضرت شرفیاب شدند، انگشتی را در دست تو دیدند و نوشته روی آن را خواندند. آن را از دست تو بیرون آوردند و برای رفع بیماری از مریضی که داشتند بردند و آب بر روی نگین آن ریختند و به بیمارشان دادند شفا یافت پس انگشتی را برگرداندند. پیش از این جریان انگشتی در دست [صفحه ۱۷۹] راست بود ایشان آن را در دست چپ تو نمودند از این جهت تعجب کردی و سبب آن را نمی‌دانستی و بالای سرت سنگی از یاقوت یافتی و آن را برداشتی و اکنون آن سنگ نزد توست! آن را به بازار ببر که به هشتاد دینار خواهی فروخت و این هدیه‌ای است از گروه جنیان برای تو. صافی گوید: آن سنگ را به بازار بردم و همان گونه که حضرت فرموده بود به هشتاد دینار فروختم. [۲۶۵].

صالح ابومقاتل دیلمی

مرحوم نجاشی از احمد بن الحسین نقل نموده که صالح کتابی بزرگ در حدیث و کلام تألیف نموده و آن را «کتاب الاحتجاج»

نامیده است. [۲۶۶]. مرحوم قزوینی فرموده: صالح حدیثی را از امام هادی علیه‌السلام نقل نموده است که در کتاب الاختصاص شیخ مفید و تاریخ قم ذکر شده و خالی از غموض نیست آن گاه نص حدیث را از اختصاص نقل نموده است که ترجمه آن چنین است: علی بن محمد عسکری (امام هادی علیه‌السلام) از پدرش او از جدش او از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شب معراج که به آسمان چهارم برده شدم به قبه‌ای از لؤلؤ نظر نمودم که دارای چهار رکن و چهار در از استبرق سبز بود. به جبرئیل گفتم: این قبه چیست که در آسمان چهارم بهتر از آن ندیدم؟ جبرئیل گفت: ای دوستم محمد صلی الله علیه و آله و سلم! این عکس شهری است که به آن قم گفته می‌شود. بندگان مؤمن خدا در آن جمع می‌شوند منتظر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شفاعت وی در روز قیامت و حساب می‌باشند، غم و اندوه و حزن و گرفتاری بر آنها وارد می‌شود. راوی گوید: از امام علی النقی علیه‌السلام سؤال کردم: چه وقتی انتظار فرج و گشایش دارند؟ فرمود: وقتی که آب بر روی زمین ظاهر گردد. [۲۶۷]. [صفحه ۱۸۰] نویسنده: در کتاب الاختصاص این روایت را به نحو ارسال نقل نموده و به صالح یا کس دیگر نسبت نداده است. غامض بودن این حدیث برای من روشن نشد شاید غموض در این جمله باشد: «وقتی که آب بر روی زمین ظاهر گردد». این از احادیثی است که در فضیلت قم وارد شده و یکی از علایم گشایش شیعیان و ظهور حضرت صاحب الامر علیه‌السلام در آخر آن بیان شده است.

صقر بن دلف

مرحوم قزوینی او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام ذکر نموده است و دو روایت را از وی نقل کرده است: ۱ - صقر بن دلف می‌گوید: از علی بن محمد بن علی الرضا علیهم‌السلام شنیدم می‌فرمود: «الامام بعدی الحسن و من بعد الحسن ابنه القائم الذی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما». (امام بعد از من حسن (امام حسن عسکری علیه‌السلام) و بعد از حسن پسرش قائم است، آنکه زمین را پر از عدل و داد نماید همان گونه که پر از ستم و بیداد شده». ۲ - و نیز صقر می‌گوید: شنیدم سیدم علی بن محمد بن علی الرضا علیهم‌السلام می‌فرمود: «من کانت له الی الله حاجه فلیزر قبر جدی الرضا علیه‌السلام بطوس و هو علی غسل لیصل عند رأسه رکعتین و لیسأل الله حاجته فی قنوته فانه یرستجیب، ما لم یسأل فی مأتم أو قطیعه رحم و ان موضع قبره لبقعه من بقاع الجنة لا یزورها مومن الا اعتقه الله من النار و أحله الی دار القرار». [۲۶۸]. «کسی که از خدای متعال حاجتی می‌خواهد پس زیارت نماید قبر جدم رضا علیه‌السلام را در طوس در حالی که غسل نموده باشد پس دو رکعت نماز نزد سر آن حضرت بخواند و از خدای سبحانه حاجت خود را در قنوت نمازش بخواهد که به اجابت خواهد رسید [صفحه ۱۸۱] مادامی که مرگ کسی یا قطع رحمی را درخواست نکند، و همانا موضع قبر آن حضرت بقعه‌ای از زمین‌های بهشت است! هیچ مؤمنی آن را زیارت نمی‌کند مگر آنکه خدای منان او را از آتش آزاد نماید و وارد بهشت کند».

طلحه بن عبدالله بن ابی‌عون غسانی معروف به عون

مرحوم قزوینی می‌نویسد: کنیه‌ی او ابو محمد است. در کتاب فصول المهمه او را از شعرای امام هادی علیه‌السلام شمرده است و ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء او را در ردیف شعرائی ذکر نموده که آشکارا در مدح اهل بیت علیهم‌السلام شعری سروده‌اند و او را همتای سید حمیری شاعر معروف قرار داده و فرموده: عون بیشتر مناقب اهل بیت علیهم‌السلام را به نظم درآورده است از این روی او را به غلو و گزافه‌گویی متهم کرده‌اند ولی او از غلو پاک است. [۲۶۹].

عبدالرحمان بن محمد بن طیفور المتطیب

شیخ الطائفه وی را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۲۷۰] و در کتاب تهذیب الاحکام از او روایتی نقل نموده است که ترجمه آن را ذکر می‌نمایم: ابن طیفور متطیب می‌گوید: امام هادی علیه‌السلام از من پرسید: مرکب تو چیست؟ عرض کردم: دراز گوشی است. فرمود: آن را به چه مقدار خریده‌ای؟ عرض کردم: سیزده دینار. فرمود: این همان اسراف است که دراز گوشی را با سیزده دینار بخری و با آن سیزده دینار اسب نخری. عرض کردم: هزینه‌ی اسب از دراز گوش بیشتر است. فرمود: همانا خدایی که هزینه‌ی دراز گوش را می‌دهد هزینه‌ی اسب را نیز می‌رساند. مگر نمی‌دانی هر کس که منسوب به ما باشد و اسبی را ببندد و در انتظار امر ما باشد و با این کار، دشمن ما را به غضب آورد، خدا در روزی را به روی او باز می‌نماید و دل او را نورانی می‌نماید و وی را به آرزویش می‌رساند و در هنگام نیاز مددکار او می‌باشد. [۲۷۱]. [صفحه ۱۸۲]

عبدالعظیم حسنی

اشاره

شیخ طوسی رحمه الله او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۲۷۲] شیخ نجاشی در شرح حال وی نوشته است: عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن ابی طالب علیه‌السلام، کنیه‌اش ابوالقاسم است. کتابی به نام «خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام» دارد. پس از آن با ذکر سند از احمد بن محمد بن خالد برقی نقل نموده که عبدالعظیم از سلطان وقت فرار کرد و به ری آمد و در سرداب مردی از شیعیان در محله موالی ساکن گردید در آنجا به عبادت مشغول گردید روزها روزه‌دار بود و شب‌ها را به نماز می‌گذراند و پنهانی بیرون می‌آمد و قبری را که اکنون مقابل قبر آن بزرگوار است زیارت می‌نمود و می‌فرمود: این قبر مردی از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام است. پیوسته در آن سرداب به سر می‌برد کم کم خبر وی به شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسید تا اینکه بیشتر شیعیان ری وی را شناختند. مردی از شیعه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید، به آن مرد فرمود: مردی از فرزندان من را از محله موالی می‌آورند و در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب کنار درخت سیب دفن می‌نمایند، و به آن جایی که حضرت عبدالعظیم رضوان الله علیه دفن گردید اشاره فرمود. آن مردی که این خواب را دیده بود نزد صاحب باغ و درخت آمد تا درخت سیب و جای آن را از وی خریداری نماید. صاحب درخت به او گفت: درخت سیب و مکان آن را برای چه می‌خواهی؟ آن مرد صاحب درخت را در جریان خواب خود قرار داد. صاحب درخت سیب به او گفت: من نیز خوابی مانند خواب تو دیده‌ام و جای درخت سیب و تمام آن باغ را برای حضرت عبدالعظیم وقف نموده‌ام که خود آن حضرت و شیعیان در آنجا دفن شوند. بعد از این جریان حضرت عبدالعظیم بیمار گردید و به جوار رحمت خدا واصل [صفحه ۱۸۳] شد وقتی که لباس از بدن مبارکش برون آوردند در جیب وی نوشته‌ای یافتند که نسب خود را در آن ذکر نموده و نوشته بود: «أنا ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام». [۲۷۳]. امام هادی علیه‌السلام مردم را در مسایل به عبدالعظیم ارجاع می‌داد جلالت و بزرگواری حضرت عبدالعظیم بیش از آن است که بتوان آن را بیان نمود بزرگان ما درباره آن حضرت فراوان نوشته‌اند و در روایات مورد مدح واقع گردیده در روایتی که مرحوم محدث نوری از ابی حماد رازی نقل کرده چنین آمده است: «عن أبی حماد الرازی قال: دخلت علی علی بن محمد علیه‌السلام ب«سر من رأی» فسألته عن أشياء من الحلال و الحرام فاجابنی فیها فلما و دعتة قال: یا أبا حماد اذا أشکل علیک شیء من أمر دینک بناحیتک فسل عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی و اقرأه منی السلام». [۲۷۴]. «ابو حماد رازی می‌گوید: در سامرا خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدم مسایلی از احکام حلال و حرام از وی پرسیدم حضرت آنها را جواب داد. وقتی که با او وداع کردم فرمود: ای ابو حماد هر وقت در محل خودت مسأله‌ای مشکل برایت پیش آمد از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی

بپرس و سلام مرا به او برسان».

پاداش زیارت عبدالعظیم مانند پاداش زیارت امام حسین است

مرحوم علامه مجلسی از کتاب ثواب الاعمال مرحوم صدوق نقل نموده است که مردی می‌گوید: خدمت امام علی النقی علیه السلام مشرف شدم حضرت فرمود: کجا بودی؟ عرض کردم: امام حسین علیه السلام را زیارت نمودم فرمود: «أما لو انک زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنتم کمن زار الحسین بن علی صلوات الله علیهما». [۲۷۵]. [صفحه ۱۸۴] «آگاه باش اگر تو قبر عبدالعظیم را که نزد شماست زیارت می‌نمودی هر آینه مانند کسی بودی که حسین بن علی صلوات الله علیهما را زیارت نموده است». همین روایت را ابن قولویه در کامل الزیارات [۲۷۶] نقل نموده است.

امام هادی معتقدات حضرت عبدالعظیم را تأیید فرمود

مرحوم علامه مجلسی روایتی را از کتاب توحید صدوق نقل کرده که آن را ترجمه می‌نمایم: عبدالعظیم حسنی گوید: خدمت سیدم علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام شرفیاب شدم وقتی چشم حضرت به من افتاد فرمود: ای ابوالقاسم! خوش آمدی! تو به راستی دوست ما می‌باشی. عرض کردم: یابن رسول الله می‌خواهم دینم را بر شما عرضه نمایم اگر که پسندیده بود بر آن ثابت باشم تا خدای عزوجل را ملاقات نمایم. فرمود: ای ابوالقاسم بگو. عرض کردم: می‌گویم: ۱- همانا خدای تبارک و تعالی یکی است و همتا ندارد پس بیرون از حدودی است که تصور می‌شود نه شریک دارد و نه به چیزی تشبیه می‌شود. ۲- و هر آینه نه جسم است و نه صورت و نه عرض و نه جوهر بلکه او اجسام را مجسم و صورت‌ها را مصور نموده و آفریننده اعراض و جواهر است و او پروردگار و مالک و آفریننده و به وجود آورنده‌ی هر چیزی است. ۳- و می‌گویم: محمد بنده و رسول او و خاتم پیامبران است و بعد از او تا روز قیامت پیامبری نیست. ۴- و می‌گویم: امام و خلیفه و سرپرست بعد از او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است پس از او حسن و بعد از او حسین و بعد از او علی بن الحسین و پس از وی محمد بن علی و بعد از او جعفر بن محمد و پس از وی موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و پس از او محمد بن علی و بعد از او تو می‌باشی. [صفحه ۱۸۵] امام هادی علیه السلام فرمود: بعد از من پسر من حسن است! حال مردم چگونه است نسبت به جانشین بعد از او. عرض کردم: مگر جریان جانشین بعد از وی چگونه است؟ فرمود: زیرا شخص او دیده نمی‌شود و بردن نام او جایز نیست تا وقتی که از پشت پرده‌ی غیبت بیرون آید و دنیا را پر از عدل و داد نماید همان گونه که پر از ظلم و ستم شده است. عرض کردم: به این نیز اقرار می‌نمایم و می‌گویم: ۵- به درستی که دوست ایشان دوست خدا و دشمن آنان دشمن خداست و فرمان بردن از ایشان فرمان بردن از خدا و نافرمانی آنان نافرمانی خداست. ۶- و می‌گویم: همانا معراج حق، سؤال در قبر حق، بهشت حق، جهنم حق، صراط حق و میزان حق است و روز قیامت می‌آید و شکی در آن نیست و حتما خدا مردگان را زنده می‌نماید. ۷- و می‌گویم: واجبات بعد از ولایت؛ نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است. حضرت فرمود: ای ابوالقاسم به خدا سوگند همین است دینی که مورد رضایت خداست و آن را برای بندگانش پسندیده پس بر آن ثابت باش خدا تو را در دنیا و آخرت بر گفتار حق ثابت بدارد. [۲۷۷].

کلمات بزرگان اصحاب در حق حضرت عبدالعظیم

سخن شیخ نجاشی

سخن ایشان را قبلاً ذکر نمودم.

کلام صاحب بن عباد

مرحوم محدث نوری رساله‌ی مختصری را در حالات عبدالعظیم حسنی از صاحب بن عباد نقل نموده و فرموده: این رساله به خط بعضی از بنی‌بابویه به دستم رسیده تاریخ خط سال ۵۱۶ [صفحه ۱۸۶] می‌باشد ما قسمتی از ترجمه آن رساله را در اینجا ذکر می‌نماییم: ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب علیه و علی آبائه السلام. شخصی است متدین و پرهیزکار و با ورع، عابد، معروف به امانت، راستگو، عالم به امور دین، خداشناس قائل به توحید و عدل، حدیث فراوان نقل نموده است. از امام جواد و امام هادی علیهما السلام نقل حدیث نموده است و این دو بزرگوار به وی نامه‌هایی نوشته‌اند. از جمعی از اصحاب موسی بن جعفر و امام رضا علیهما السلام روایت نموده کتابی به نام «یوم و لیل» و کتاب دیگری به نام «روایات عبدالعظیم حسنی» دارد. جمعی از راویان شیعه از وی نقل حدیث نموده‌اند مانند احمد بن ابی‌عبدالله برقی و ابوتراب رویانی. [۲۷۸].

سخن مرحوم محدث نوری

فرموده: عبدالعظیم از اجلای سادات و از سادات بزرگ است. [۲۷۹].

کلام محدث قمی

در کتاب منتهی الآمال فصل ششم از حالات امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرموده: عبدالعظیم مکنّا به ابوالقاسم است و قبر شریفش در ری معروف و مشهور است و به علو مقام و جلالت شأن معروف و از اکابر محدثین و اعظام علما و زهاد و عباد بوده و از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام است. و محقق داماد در «رواشح» فرموده: احادیث بسیار در فضیلت و زیارت حضرت عبدالعظیم روایت شده و وارد شده: هر که زیارت کند قبر او را بهشت بر او واجب می‌شود.

چند روایت از روایاتی که حضرت عبدالعظیم نقل نموده

معنای رجیم

مرحوم قزوینی از کتاب «معانی الاخبار» مرحوم صدوق نقل نموده که حضرت عبدالعظیم فرموده: شنیدم امام هادی علیه‌السلام می‌فرمود: [صفحه ۱۸۷] «معنی الرجیم آنکه مرجوم باللّٰعن مطرود من مواضع الخیر لا- یذکره مؤمن الا لعنه و ان فی علم الله السابق انه اذا خرج القائم علیه‌السلام لا- یبقی مومن فی زمانه الا- رحمه (رجم المؤمن ابلیس) بالحجارة کما کان قبل ذلک مرجوما باللّٰعن». [۲۸۰]. «معنای رجیم این است که ابلیس و یا غیر او با لعن سنگ باران و رجم می‌شود و از جاهایی که در آن خیر و خوبی است رانده می‌شود هیچ مؤمنی او را یاد نمی‌کند مگر آنکه وی را لعنت می‌نماید. و در علم ازلی خدا گذشته که وقت خروج حضرت قائم علیه‌السلام هیچ مؤمنی باقی نمی‌ماند مگر اینکه ابلیس را با سنگ رجم و سنگ باران می‌نماید همان گونه که پیش از آن با لعنت رجم می‌شود».

فضیلت صلوات بر پیامبر و اهل بیت آن حضرت

و نیز از آن حضرت روایت کرده است: «انما اتخذ الله ابراهيم خلیلاً لکثرة صلاته علی محمد و اهل بینه صلوات الله علیهم». [۲۸۱]. «به درستی که خدا ابراهیم را به مقام خلت (دوستی خاص) برگزید به این جهت که فراوان بر محمد و اهل بیتش علیهم السلام صلوات می‌فرستاد».

فضیلت زیارت امام رضا

و از آن حضرت روایت نموده است: «أهل قم و آبه مغفور لهم لزیارتهم لجدی علی بن موسی الرضا علیهما السلام بطوس ألا و من زاره فأصابه فی طریقہ قطرة من السماء حرم الله جسده علی النار». [۲۸۲]. «اهل قم و اهل آبه مورد آمرزش هستند به این جهت که جدم علی بن موسی [صفحه ۱۸۸] الرضا علیهما السلام را در طوس زیارت می‌نمایند. آگاه باشید کسی که به زیارت او رود و در راه قطره‌ای باران به او برسد خدا بدن او را بر آتش حرام نماید».

عبدالله بن محمد اصفهانی

از امام هادی علیه السلام نقل نموده: «صاحبکم بعدی الذی یصلی علی» قال: و لم نعرف أبامحمد قبل ذلک فخرج ابومحمد فصلی علیه. [۲۸۳]. «امام شما بعد از من کسی است که بر بدن من نماز می‌گزارد». عبدالله می‌گوید: من پیش از این ابومحمد (امام حسن عسکری علیه السلام) را نمی‌شناختم. می‌گوید: ابومحمد علیه السلام بیرون آمد و بر حضرت نماز خواند.

عبدالله بن محمد بن عبدالله بن یاسین

مرحوم قزوینی وی و عبدالله بن محمد اصفهانی را از اصحاب امام هادی علیه السلام به شمار آورده و چند روایت را از او نقل نموده است: ۱ - عبدالله بن محمد بن عبدالله بن یاسین می‌گوید: از عبد صالح علی بن محمد بن علی الرضا علیهم السلام در سامرا شنیدم که پدرانش را یاد می‌نمود، می‌فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: «العلم وراثه کریمه و الآداب حلل حسان و الفکر مرآة صافیة و الاعتذار منذر ناصح و کفی بک أدبا ترکک ما کرهته لغيرک». [۲۸۴]. «علم میراث ارزشمندی است، آداب زیورهای خوبی هستند، تفکر و اندیشه آینه‌ای شفاف است، عذرخواهی بیم دهنده‌ی خیرخواهی است (موجب می‌گردد که انسان کاری را که مجبور شود از آن عذرخواهی نماید، انجام ندهد) برای ادب تو همین بس است که چیزی را که انجام آن از دیگری ناخوشایند توست انجام ندهی». ۲ - و نیز از آن حضرت نقل نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: [صفحه ۱۸۹] «ما أنعم الله علی عبد نعمه فشکرها بقلبه الا استوجب المیزید فیها قبل أن یظهر شکرها علی لسانه». [۲۸۵]. «وقتی که خداوند نعمتی به بنده‌ای داد و آن بنده در دل سپاس نمود موجب افزونی آن نعمت می‌گردد پیش از آنکه سپاس آن را بر زبان آشکار نماید».

عثمان بن سعید عمری

اولین نائب خاص حضرت بقیه الله حجة بن الحسن صاحب الزمان علیه السلام. شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام و وکیل آن حضرت و فرزندش امام زمان علیه السلام و وکیل آن حضرت به شمار آورده است و در رجال فرموده: عثمان بن سعید عمری مکننا به اباعمر و ملقب به سمان (روغن فروش) به وی زیات (زیتون فروش) نیز گفته می‌شود یازده سالش بود که به حضرت امام هادی علیه السلام خدمت می‌نمود امام هادی علیه السلام عهدنامه‌ای به او

نوشت که معروف است، شخصی است جلیل القدر و ثقه و وکیل امام حسن عسکری علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام بوده، نزد شیعه جایگاه بزرگی دارد. و نیز شیخ او را از سفرایی می داند که مورد مدح و ثنا قرار گرفته است. [۲۸۶]. اکنون بعضی از مدح ها که از امامان علیهم السلام درباره ی وی وارد شده ذکر می نمایم: ۱- در نامه ای که امام حسن عسکری علیه السلام به ابراهیم بن عبده نیشابوری نوشته درباره ی عثمان بن سعید چنین نوشته است: «فلا تخرجن من البلد حتی تلقی العمری رضی الله عنه برضائی عنه فتسلم علیه و تعرفه و يعرفک فانه الطاهر الامین العفیف القریب منا و الینا فکل ما یحمل الینا من شیء من النواحی فانه یصیر آخر أمره لیوصل ذلک الینا و الحمد لله کثیرا». [۲۸۷]. [صفحه ۱۹۰] «از شهر خارج نشو تا عمری را - که به واسطه رضای من از او خدا از او راضی شود - ملاقات نمایی پس سلام مرا به او برسانی و تو با وی آشنا شوی و او با تو آشنا گردد زیرا او مردی طاهر، امین، عفیف و به ما نزدیک است. هر چیزی را که از اطراف جمع می نماید بالاخره به ما می رساند و الحمد لله کثیرا». ۲- شیخ طوسی رحمه الله با سند صحیح از احمد بن اسحاق بن سعد قمی نقل نموده که روزی از روزها خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم: ای سید من! توان آن را ندارم که همه وقت خدمت شما مشرف شوم و احکام دینم را از شما بپرسم، سخن چه کسی را قبول نمایم و فرمان چه کسی را ببرم؟ امام هادی علیه السلام فرمود: «هذا أبو عمرو الثقة الامین ما قاله لکم فعنی یقوله و ما ادى الیکم فعنی یؤدیه». «به ابو عمرو (عثمان بن سعید) مراجعه کن که راستگو و امین است هر چه به شما بگوید از جانب من می گوید و آنچه را به شما ابلاغ می نماید از من می رساند». احمد بن اسحاق می گوید: وقتی که امام هادی علیه السلام به شهادت رسید، روزی خدمت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم، آنچه خدمت پدر بزرگوارش عرض کرده بودم خدمتش داشتم به من فرمود: «هذا أبو عمرو الثقة الامین ثقة الماضی و ثقتی فی المحیا و الممات فما قاله لکم فعنی یقوله و ما ادى الیکم فعنی یؤدیه». [۲۸۸]. «این ابو عمرو است که راستگو و امین است، مورد وثوق و اطمینان پدرم و مورد وثوق من می باشد در زمان حیات و ممات پس هر آنچه او به شما می گوید از من می گوید و هر آنچه به شما می رساند از من می رساند». ۳- و نیز احمد بن اسحاق می گوید: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: با که معامله کنم یا احکام دینم را از که بگیرم و سخن که را قبول نمایم؟ فرمود: [صفحه ۱۹۱] «العمری ثقتی فما ادى الیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک فعنی یقول فاسمع له و أطع فانه الثقة المأمون». [۲۸۹]. «عثمان بن سعید عمری مورد اطمینان من است پس هر آنچه را به تو می رساند از من می رساند و آنچه را به تو می گوید از من می گوید پس از او بشنو و اطاعت نما که او ثقه و امین است». ۴- و نیز از احمد بن اسحاق روایت شده که همانند همین را از امام حسن عسکری علیه السلام پرسید حضرت به او فرمود: «العمری و ابنه ثقتان فما ادا الیک فعنی یؤدیان و ما قال لک فعنی یقولان فاسمع لهما و أطعهما فانهما الثقتان المأمونان». [۲۹۰]. «عمری (عثمان بن سعید) و پسرش (محمد بن عثمان) راستگو هستند، پس هر آنچه به تو می رساند از من می رسانند و هر چه به تو می گویند از من می گویند پس از آنان بشنو و اطاعت نما زیرا آنان ثقه و امین می باشند». ۵- مرحوم محدث قمی در منتهی الآمال فصل هشتم از حالات حضرت صاحب الامر علیه السلام نوشته است: علامه مجلسی در بحار نقل کرده است که جماعتی از ثقات اهل حدیث روایت کرده اند که جمعی از اهل یمن به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شدند و اموالی به خدمت آن امام عالمیان آورده بودند پس آن بزرگوار فرمود: ای عثمان به درستی که تو وکیل و امین مال خدایی برو اموالی را که آورده اند از اهل یمن قبض کن. اهل یمن عرض کردند: ای مولای ما به خدا سوگند که هر آینه عثمان از برگزیدگان شیعه توست به درستی که آنچه نزد ما بود از منزلت و مرتبت او در نزد شما امروز زیاد نمودی. به درستی که او معتمد در نزد شماست در خصوص مال خدا، فرمود: بلی شاهد باشید که عثمان بن سعید وکیل من است و پسرش محمد بن عثمان وکیل پسر من مهدی است. [صفحه ۱۹۲]

مرحوم قزوینی وی را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است و از کتاب الدر النظیم نقل نموده که علی بن احمد صیمری کاتب گفته با دختر جعفر بن محمد کاتب ازدواج نمودم سخت او را دوست می‌داشتم که هیچ کس دیگری را این اندازه دوست نداشتم. زمانی گذشت و از او صاحب فرزند نشدم، خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدم، جریان را به حضرت عرض کردم، تبسم نمود و فرمود: انگشتی را که نگینش فیروزه باشد بر گیر و بر روی آن بنویس: (رب لا- تذرني فردا و أنت خير الوارثين). این کار را انجام دادم یک سال نگذشت که از آن زن پسری روزی من گردید. [۲۹۱].

علی بن جعفر الهمانی

شیخ طوسی وی را از اصحاب و وکلای امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام به شمار آورده و توثیق نموده است و در کتاب «الغیبه» او را از سفرایی به شمار آورده که مورد مدح واقع گردیده‌اند و فرموده: فاضل و پسندیده و از وکلای امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام است. برقی نیز او را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام به شمار آورده است. و ابن شهر آشوب او را از راویانی به شمار آورده که در امامت امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل حدیث نموده است و از افراد مورد اطمینان امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌داند. شیخ طوسی از عثمان بن سعید روایت کرده است: ابوطاهر بن بلال به حج مشرف گردید، دید علی بن جعفر مال فراوانی را خرج می‌نماید وقتی که از حج برگشت جریان را به امام عسکری علیه‌السلام نوشت. حضرت در همان نامه به او نوشت: ما دستور داده بودیم به او صد هزار دینار بدهند پس از آن نیز دستور دادیم به او صد هزار دینار دیگر بدهند ولی این بار به جهت ملاحظه از ما نپذیرفت. [صفحه ۱۹۳] و نیز عثمان بن سعید گوید: علی بن جعفر خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب گردید حضرت دستور داد به او سی هزار دینار دادند. [۲۹۲]. مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات [۲۹۳] با ذکر سند از وی نقل نموده که شنیدم امام هادی علیه‌السلام می‌فرمود: «من خرج من بیده یزید زیارة الحسین علیه‌السلام فصار الى الفرات فاغتسل منه كتب الله من المفلحين فاذا سلم على أبي عبد الله كتب الله من الفائزين فاذا فرغ من صلاته أتاه ملك فقال: ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقرئك السلام و يقول لك: أما ذنوبك فقد غفر لك، استأنف العمل». «هر کس از خانه‌اش به قصد زیارت امام حسین علیه‌السلام بیرون رود و به کنار شط فرات رود و از آب غسل نماید خداوند بنویسد از رستگاران است پس وقتی که به حضرت سلام داد خداوند می‌نویسد از نجات یافتگان است و هنگامی که از نماز فراغت یافت فرشته‌ای نزد وی می‌آید و می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: گناهت آمرزیده شد کارهایت را از سر بگیر».

علی بن الحسن بن علی بن فضال

شیخ طوسی رحمه الله در رجال او را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام به شمار آورده است. و در فهرست فرموده: علی بن الحسن بن فضال فطحی المذهب است (فطحیه کسانی هستند که بعد از شهادت امام صادق علیه‌السلام به امامت عبدالله پسر آن حضرت قائل شدند) از اهل کوفه و ثقه، دارای علم فراوان، و حدیث زیاد، نوشته‌های خوبی دارد، معاند نیست، در مرام و مسلک به اصحاب ما شیعه که اثنا عشری هستند نزدیک بود، در فقه کتاب‌های خوب و زیادی دارد گفته شده: دارای سی کتاب است. [۲۹۴]. [صفحه ۱۹۴] و شیخ نجاشی فرموده: علی بن الحسن بن علی فضال در کوفه فقیه اصحاب ما و از موجهین و ثقات ایشان و عارف به حدیث بود، از او احادیث فراوان شنیده شده در حدیث از او لغزشی و عیبی شنیده نشده کمتر اتفاق افتاده که از شخصی ضعیف نقل حدیث نماید از پدرش هیچ نقل نموده خود او گفته: هجده ساله بودم کتاب‌هایی را با او مقابله می‌نمودم و آن روزگار روایات را نمی‌دانستم و جایز نمی‌دانم از پدرم نقل حدیث کنم. [۲۹۵]. و مرحوم کشی از محمد بن مسعود

نقل کرده: در عراق و اطراف خراسان افقه و افضل از علی بن الحسن در کوفه ندیدم. هیچ کتابی از ائمه علیهم السلام در هر موضوعی نبود مگر آنکه نزد وی موجود بود، حفظ از همه مردم بود جز اینکه فطحی و قائل به امامت عبدالله بن جعفر بود، محمد بن مسعود او را از فقها و علمای بزرگوار شمرده است. [۲۹۶].

علی بن الحسین بن عبدربه

شیخ طوسی و برقی وی را از اصحاب امام هادی علیه السلام شمرده‌اند. [۲۹۷] و نیز شیخ طوسی رحمه الله روایاتی را نقل نموده که از آن استفاده می‌شود علی بن الحسین بن عبدربه از وکلای امام هادی علیه السلام بوده است. [۲۹۸]. و مرحوم شیخ کشی با ذکر سند نقل کرده است: علی بن الحسین بن عبدربه گفته: از امام هادی علیه السلام خواستم از خدا درخواست نماید مرگم به تأخیر افتد حضرت فرمود: یا اینکه پروردگارت را ملاقات نمایی در حالی که تو را مورد آمرزش قرار داده که برای تو بهتر است. علی بن الحسین در مکه فرمایش امام هادی علیه السلام را برای برادرانش نقل نمود، در بازگشت از مکه سال ۲۲۹ در «خزیمه» وفات نمود. خود او گفته بود: خبر وفاتم به من داده شده. [۲۹۹]. [صفحه ۱۹۵]

علی بن زیاد صیمری

شیخ طوسی وی را از اصحاب امام هادی علیه السلام به شمار آورده است. [۳۰۰] مرحوم کلینی با ذکر سند از عیسی بن نصر نقل می‌نماید: علی بن زیاد صیمری نامه‌ای به امام هادی علیه السلام نوشت و از حضرت کفنی درخواست نمود. حضرت به او نوشت: در سال ۲۸۰ به آن نیاز پیدا خواهی نمود. پس علی بن زیاد در سال ۲۸۰ وفات نمود. [۳۰۱].

علی بن عبدالغفار

شیخ طوسی و برقی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام به شمار آورده‌اند. [۳۰۲]. و مرحوم کلینی با ذکر سند از وی نقل کرده: هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام را زندانی نمودند، بنی‌العباس من جمله صالح بن علی (جهت درخواست به شهادت رساندن حضرت) نزد صالح بن وصیف آمدند، صالح به آنان گفت: چه کار کنم؟ دو نفر از بدترین اشخاص را که در توانم بوده بر او گماشته‌ام ولی آنان به شدت به عبادت و نماز و روزه رو آورده‌اند. مذمت او را به آنان گفتم، به من گفتند: چه می‌گویی درباره‌ی کسی که روزها را به روزه و شب‌ها را به نماز می‌گذرانند نه سخنی می‌گویی و نه به غیر از عبادت توجهی می‌نماید وقتی که به او می‌نگریم اندام ما می‌لرزد و حالت ترسی به ما دست می‌دهد که بر نفس خویشتن مسلط نیستیم. وقتی این را از صالح بن وصیف شنیدند منصرف شدند. [۳۰۳].

علی بن عمرو العطار

شیخ طوسی و برقی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام به شمار آورده‌اند. [۳۰۴]. مرحوم کلینی با ذکر سند از وی نقل کرده: خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم و این در زمانی بود که ابوجعفر (سید محمد پسر امام هادی علیه السلام) زنده بود و من گمان [صفحه ۱۹۶] می‌کردم او بعد از امام هادی علیه السلام امام است به حضرت عرض کردم: فدایت شوم نزدیک‌ترین اولادت به تو کیست؟ فرمود: کسی را اختصاص ندهید تا فرمان من به شما برسد. پس از آن به حضرت نوشتم: امامت برای کیست؟ به من نوشت: امامت برای بزرگ‌ترین فرزندان من می‌باشد. و امام حسن عسکری علیه السلام از ابوجعفر (سید محمد) بزرگ‌تر بود. [۳۰۵].

علی بن عمر النوفلی

مرحوم قزوینی او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام ذکر نموده [۳۰۶] و مرحوم کلینی با ذکر سند از وی نقل کرده: در صحن منزل امام هادی علیه‌السلام خدمت حضرت بودم که سید محمد پسرش بر ما گذشت به حضرت عرض کردم: بعد از شما این امام ماست؟ فرمود: نه، امام شما بعد از من حسن است (امام حسن عسکری علیه‌السلام). [۳۰۷].

علی بن محمد النوفلی

شیخ طوسی و برقی او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام ذکر نموده‌اند [۳۰۸] و مرحوم کلینی با سند خود از او نقل نموده که شنیدم امام علی النقی علیه‌السلام می‌فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است نزد آصف یک حرف از آن بود که به آن تکلم نمود و زمین در نور دیده شد و تخت بلقیس را در شهر سبا گرفت و آن را نزد سلیمان آورد سپس زمین به حال اول برگشت همه در کمتر از یک چشم برهم زدن بود و نزد ما ائمه علیهم‌السلام هفتاد و دو حرف است و یکی از آن نزد خدا در علم غیب است. [۳۰۹]. و نیز از او نقل نموده: خدمت امام هادی علیه‌السلام صدا را یاد آور شدم حضرت فرمود: گاهی امام زین‌العابدین علیه‌السلام قرآن می‌خواند رهگذری بر حضرت عبور می‌نمود از حسن صوت آن حضرت غش می‌نمود اگر امام اندکی از صدای دلنشین خود را ظاهر [صفحه ۱۹۷] نماید مردم تحمل آن را ندارند. عرض کردم: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام نماز صدای مبارک را به خواندن قرآن بلند نمی‌نمود؟ فرمود: حضرت آن مقدار که مردم توان داشتند با آنان رفتار می‌نمود. [۳۱۰].

علی بن مهزیار الاهوازی

شیخ نجاشی و شیخ طوسی او را از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام ذکر نموده‌اند. [۳۱۱]. مرحوم نجاشی فرموده: علی بن مهزیار الاهوازی ابوالحسن دورقی الاصل از موالی است. پدرش نصرانی بود و اسلام آورد و گفته شده علی نیز در صغر سن اسلام آورد و خدا بر وی منت نهاد که مذهب حق را اختیار نمود. از امام رضا و امام جواد علیهما‌السلام روایت نموده و از خصیصین حضرت جواد و وکیل آن حضرت بود و نزد آن جناب دارای مکان و منزلی بود همچنان نزد امام هادی علیه‌السلام در بعضی از مناطق از طرف آنان وکیل و نماینده بود، نامه‌هایی از آنان در مدح وی به دست شیعه می‌رسید در نقل حدیث راستگو بود طعن نسبت به او زده نشده، صحیح الاعتقاد بود، کتاب‌هایی را تصنیف نموده که مشهور است. [۳۱۲]. و شیخ طوسی فرموده: علی بن مهزیار اهوازی شخصی است جلیل‌القدر و ثقه، روایات فراوانی نقل نموده، سی و سه کتاب دارد مانند کتاب‌های حسین بن سعید [۳۱۳] و رجال معروف مرحوم کشی از یوسف بن سخت بصری نقل نموده که علی بن مهزیار نصرانی بود و خداوند او را هدایت کرد او از اهل هند بود و در روستایی از روستاهای فارس بود پس از آن ساکن اهواز شد. روشش این بود که وقتی آفتاب طلوع می‌کرد سر به سجده می‌گذاشت و سر بر نمی‌داشت مگر اینکه برای هزار نفر از برادران دینی‌اش دعا می‌کرد همچنان که برای خود دعا می‌کرد. پیشانی‌اش مانند [صفحه ۱۹۸] زانوی شتر پینه بسته بود. و نیز با ذکر سند از علی بن مهزیار نقل کرده: در سال ۲۲۶ که از کوفه برمی‌گشتم در منزل «قرعاء» آخر شب از محل استراحتم برای وضو گرفتن و مسواک نمودن بیرون آمدم از محل و همراهانم فاصله گرفته ناگهان دیدم از قسمت پایین چوب مسواکم آتش مانند شعاع آفتاب شعله می‌زند از آن ترس و واهمه نمودم ولی از آن جریان تعجب می‌نمودم آن جا را دست مالیدم گرمی نداشت پس گفتم: (الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا أنتم منه توقدون). [۳۱۴]. «آن خدایی که برای شما از درخت سبز آتشی آفرید که شما از آن می‌افروزید». در این رویداد

می‌اندیشیدم و آن آتش مدتی شعله‌ور بود تا نزد همراهانم برگشتم در حالی که از آسمان نم‌باران می‌بارید و غلامانم در جستجوی آتش بودند. یکی از همراهان من مردی از اهل بصره بود وقتی که مرا دید با غلامانم گفتند: این ابوالحسن (کنیه اوست) است که با خود آتش دارد. وقتی که نزد آنان آمدم مرد بصری و غلامانم آتش را لمس نمودند دیدند گرمی ندارد پس از مدتی آن آتش خاموش شد سپس روشن گردید تا سه مرتبه پس از مرتبه‌ی سوم دیگر روشن نشد! به چوب مسواک نگاه کردم در آن هیچ اثری نبود نه آتشی و نه گرمی و نه گرد و غباری و نه سیاهی، و اثر سوختگی نیز در آن دیده نمی‌شد! آن مسواک را پنهان نمودم سال آینده آن را خدمت امام هادی علیه‌السلام بردم و حضرت مسواک را از دست من گرفت و همه جای آن را دید و جریان سال گذشته را خدمتش عرض کردم، فرمود: آری این نور است! عرض کردم: فدایت شوم نور است؟ فرمود: این نور را خدا به تو عنایت نموده در پرتو میلی که به اهل بیت علیهم‌السلام داری و در پرتو فرمانبرداری تو از من و پدرانم. [۳۱۵].

عیسی بن احمد بن عیسی بن منصور سامرایی

شیخ وی را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۳۱۶] و در کتاب الغیبه با [صفحه ۱۹۹] ذکر سند از وی نقل نموده: امام هادی علیه‌السلام برایم نقل نمود از پدرش از پدرانیش از علی علیه‌السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس خوشش می‌آید که خدا را ملاقات نماید در حالی که ایمن و پاک باشد و اندوه بزرگ قیامت او را اندوهناک نسازد بایستی تو (علی علیه‌السلام) و دو پسر امام حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن و سپس مهدی را دوست بدارد و مهدی خاتم ایشان است. [۳۱۷].

محمد بن ابراهیم بن محمد الهمدانی

مرحوم قزوینی او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام ذکر نموده. [۳۱۸]. مرحوم کلینی از علی بن مهزیار نقل نموده: محمد بن ابراهیم به ابوالحسن (امام هادی علیه‌السلام) نوشت: ای سید من! اگر صلاح می‌دانی دعایی به من تعلیم فرما که بعد از نمازهایم بخوانم تا خدا خیر دنیا و آخرت را به من عنایت فرماید. حضرت نوشت: بگو: «أعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الآخرة و من شر الاوجاع کلها». [۳۱۹].

محمد بن احمد بن حماد المحمودی

شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است. [۳۲۰]. و مرحوم شیخ کشی می‌گوید: دستخط ابی‌عبدالله شاذانی را یافتم نوشته بود از فضل بن هاشم هروی شنیدم می‌گفت: برای من نقل شده بود که محمد فراوان حج به جا آورده و می‌آورد از او شماره‌ی حج‌هایش را پرسیدم به من نگفت، اما گفت: خیر فراوانی نصیب من شده الحمدلله. به او گفتم: حج را برای خودت انجام می‌دهی یا برای دیگران؟ گفت: بعد از حجة الاسلام برای غیر خودم به نیابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [صفحه ۲۰۰] حج را انجام می‌دهم و آن پاداشی را که خدا در مقابل آن برای من مقرر می‌فرماید برای اولیاء الله قرار می‌دهم و آنچه در مقابل این اهدای ثواب برایم هست جهت مؤمنین و مؤمنات قرار می‌دهم. [۳۲۱].

محمد بن احمد بن عبیدالله

شیخ طوسی وی را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام به شمار آورده. [۳۲۲] و مرحوم قزوینی دو روایت را از وی از کتاب امالی شیخ طوسی نقل نموده است: ۱ - محمد بن احمد بن عبیدالله از امام هادی و آن حضرت از پدر بزرگوارش امام جواد از علی بن موسی

الرضا از موسی بن جعفر از امام صادق علیهم السلام نقل می‌نماید که حضرت فرمود: «علیکم بالورع فانه الدین الذی نلازمه و ندین الله تعالی به و نریده ممن یوالینا لا تتعبونا بالشفاعة». [۳۲۳]. «ورع و پرهیزکاری را پیشه کنید که این همان دینی است که ما ملازم آن هستیم و با آن خدا را عبادت می‌نماییم و آن را از کسی که ولایت ما را پذیرفته می‌خواهیم ما را در روز قیامت جهت شفاعت به زحمت نیندازید». ۲ - با همان سند امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از حیات طیبه که در آیه شریفه (فلنحینه حیوة طیبه) آمده، قناعت است. [۳۲۴].

محمد بن سلیمان بن زرقان

فاضل معاصر مرحوم قزوینی وی را در اصحاب امام هادی علیه السلام ذکر نموده است. [۳۲۵]. و مرحوم شیخ در تهذیب با ذکر سند از وی نقل کرده است که گفته: حدیث کرد برای من صادق بن صادق، علی بن محمد صاحب العسکر علیهم السلام: [صفحه ۲۰۱] قال: قال لی: یا زرقان ان تربتنا کانت واحده فلما کان ایام الطوفان افرقت التربه فصارت قبورنا شتی و التربه واحده. [۳۲۶]. «ای زرقان خاک سرشت ما یکی بود و در زمان طوفان حضرت نوح آن خاک متفرق گردید پس قبرهای ما از هم جدا گردید ولی خاک سرشت ما یکی است».

هارون بن الفضل

مرحوم کلینی با ذکر سند از او روایت نموده روزی که امام جواد علیه السلام به شهادت نایل گردید، خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب بودم حضرت گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» ابوجعفر (امام جواد علیه السلام) از دنیا رفت. به حضرت عرض شد: چگونه این را دانستی؟ فرمود: زیرا ذلت و کرنشی در برابر خدا در خود احساس نمودم که سابقه ندارد. [۳۲۷]. شاید مراد این باشد که اکنون منصب امامت به من منتقل گردید و این منصب تواضع و فروتنی ویژه‌ای را می‌طلبد.

یاسر خادم الامام الرضا

مرحوم قزوینی از کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام از او نقل کرده که امام هادی از پدرش علیهما السلام نقل نموده که امام رضا علیه السلام لباسش را از طرف راست می‌پوشید و وقتی لباس نویی را می‌پوشید قدحی از آب را می‌طلبید و ده مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر و ده مرتبه قل هو الله احد و ده مرتبه قل یا ایها الکافرون بر آن می‌خواند بعد از آن، آب را بر آن پیراهن می‌پاشید. و فرمود: هر کس این کار را پیش از پوشیدن پیراهنش انجام دهد تا وقتی که یک تار از آن باقی است زندگی گوارایی دارد. [۳۲۸].

یحیی بن عبدالرحمان بن خاقان

مرحوم کلینی از او نقل نموده: دیدم امام هادی علیه السلام وقتی که سجده‌ی شکر انجام داد، [صفحه ۲۰۲] دست‌هایش را فرش زمین نمود و شکم مبارکش را چسبانید از حضرت سبب این کار را پرسیدم فرمود: ما این گونه دوست داریم. [۳۲۹].

یعقوب بن اسحاق السکیت

شیخ نجاشی فرموده: نزد امام جواد و امام هادی علیهما السلام دارای منزلتی بود و متوکل عباسی به خاطر شیعه بودن، وی را کشت و جریان قتل او مشهور است. در علم عربیت و لغت صاحب عنوان است ثقة است و بر او طعن زده نمی‌شود. [۳۳۰]. مرحوم آیت الله العظمی خویی فرموده: سبب قتل او آن گونه که ذکر نموده‌اند این بود: ابن سکیت معلم معتز و مؤید دو پسر متوکل بود، روزی نزد

متوکل بود که دو پسرش آمدند متوکل به او گفت: ای یعقوب این دو پسر من نزد تو محبوب‌ترند یا حسن و حسین؟ گفت: به خدا سوگند که قنبر غلام علی بن ابی‌طالب بهتر از آنان و پدر آنان می‌باشد. متوکل دستور داد زبانش را از قفا بیرون کشیدند در اثر این کار از دنیا رفت، رضوان الله علیه. [۳۳۱]. همین جا این بخش را پایان می‌دهم. [صفحه ۲۰۳]

شهادت امام علی النقی

اشاره

در این مورد ترجمه سخن مرحوم قزوینی را می‌آورم در کتاب الامام الهادی من المهد الی اللحد صفحه ۵۰۸ - ۵۱۵ می‌نویسد: امام هادی علیه‌السلام ۴۰ یا ۴۱ سال زندگی نمود قسمتی از عمر شریفش را در مدینه منوره به سر برد و قسمتی را در سامرا. در گذشته از گرفتاری‌ها و مصایبی که در ایام زندگانی بر آن حضرت وارد گردید چه در مدینه و چه در سامرا اطلاع حاصل نمودی که ستمگران و طاغی‌ها و کارگزارانشان بر حضرت چه ظلم‌هایی نمودند. اندکی از زندگی معتصم و واثق و متوکل و منتصر و مستعین و معتز که حاکمان غاصب معاصر امام هادی علیه‌السلام بودند نیز ذکر نمودیم. ناگفته نماند که امام علیه‌السلام در زمان حکومت منتصر نفس راحتی کشیدند ولی مدت آن کوتاه بود. بنی‌عباس به آن ستم‌ها و ظلم‌ها که نسبت به آن حضرت روا داشتند اکتفا نمودند بلکه آن حضرت را مسموم نمودند که در نتیجه آن حضرت با مظلومیت و مسموم از دنیا رفتند. البته سعی کردند که این کار پنهانی انجام گیرد و کسی از آن آگاه نشود زیرا مقدار علاقه و محبت مردم به ائمه طاهرين عليهم السلام را می‌دانستند، حتی بعضی از درباریان بنی‌عباس عظمت و جلالت امام علیه‌السلام را در دل پنهان می‌نمودند. از این جهت جرأت نداشتند که امام هادی علیه‌السلام را آشکارا به شهادت برسانند، از شورش همگانی ترس داشتند برای رسیدن به اهداف خبیث خود این راه را برگزیدند و مخفیانه حضرت را مسموم نمودند تا کسی از آن آگاه نگردد، غافل از اینکه حقایق همیشه مخفی نمی‌ماند بلکه روزی آشکار می‌گردد. و مهما تکن عند امرء من خلیفه++ و ان خالها تخفی علی الناس تعلم [صفحه ۲۰۴] مورخان نوشته‌اند که امام هادی علیه‌السلام مسموم از دنیا رفت. اکنون نمونه‌ای از سخن مورخانی را که به این موضوع تصریح نموده‌اند از نظر خوانندگان می‌گذرانیم: ۱ - مورخ معروف مسعودی در کتاب مروج الذهب [۳۳۲] می‌گوید: و گفته شده که امام علی النقی علیه‌السلام مسموم از دنیا رفت. ۲ - شبلنجی در کتاب نورالابصار [۳۳۳] می‌نویسد: گفته می‌شود که آن حضرت مسموم وفات نمود. ۳ - ابن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمة می‌گوید: گفته می‌شود آن حضرت مسموم رحلت نمود. ۴ - طبری شیعی در کتاب دلائل الامامة [۳۳۴] می‌گوید: در آخر سلطنت معتز ولی الله با سم به شهادت رسید. ۵ - سراج‌الدین رفاعی در کتاب صحاح الاخبار [۳۳۵] می‌گوید: در خلافت معتز در سامرا با سم به شهادت رسید. ۶ - محمد بن عبدالغفار حنفی در کتاب ائمة الهدی [۳۳۶] می‌نویسد: در اواخر زندگی حضرت مخفیانه او را مسموم نمودند.

جریان تجهیز بدن مبارک حضرت

صحیح آن است که معتز عباسی حضرت را مسموم نمود، مسعودی می‌نویسد: جماعتی برای من نقل کردند که هر یک از آنان نقل می‌کنند که روز شهادت امام هادی علیه‌السلام به خانه حضرت رفتند در حالی که بزرگان بنی‌هاشم از اولاد ابی‌طالب و اولاد عباس و گروهی از شیعیان جمع بودند و جریان امامت امام حسن عسکری علیه‌السلام برای آنان آشکار نشده بود مگر برای عده‌ای از افراد مورد اطمینان که امام هادی علیه‌السلام نزد آنان به امامت فرزندش امام حسن عسکری علیه‌السلام تصریح فرموده بود. جمعیتی که [صفحه ۲۰۵] در منزل حضرت بودند متحیرانه و مصیبت‌زده بودند که ناگهان خادمی از اندرونی بیرون آمد و خادمی دیگر به نام

ریاش را صدا زد و به او گفت: این نوشته را بگیر و به خانه سلطان ببر و به فلان شخص بده و بگو: این نامه‌ی حسن بن علی (امام حسن عسکری علیه‌السلام) است. مردم این جریان را می‌دیدند. سپس دری باز گردید و غلامی سیاه بیرون آمد پس از او امام حسن عسکری علیه‌السلام مصیبت‌زده، سر برهنه با گریبان چاک در حالی که لباس سفید پوشیده بود بیرون آمد سر تا پا به پدر بزرگوارش شباهت داشت. در خانه، اولاد متوکل که بعضی از آنان ولیعهد بود نشسته بودند همه بلند شدند و سر پا ایستادند امام عسکری علیه‌السلام به جانب ولیعهد موفق آمد و با وی معانقه نمود سپس به او خوش آمد گفت و نشست و مردم همه جلو روی حضرت بودند. مردم در خانه با هم سخن می‌گفتند سر و صدا زیاد بود ولی وقتی خبر شدند امام حسن عسکری علیه‌السلام تشریف آورده از سخن گفتن با یکدیگر سکوت کردند صدایی جز عطسه و سرفه شنیده نمی‌شد. در این اثنا کنیزی که در مصیبت امام هادی علیه‌السلام ناله و نوحه سرایی می‌کرد بیرون آمد، می‌گفت: ای وای که از گذشته و امروز، از روز دوشنبه چه گرفتاری‌ها دیدیم (به روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جریان سقیفه اشاره می‌کرد و این کار خلاف تقیه بود روی همین جهت) امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: کسی نیست که این کنیز نادان را ساکت نماید؟ شیعیان وی را ساکت نمودند و به اندرون برگشت. پس از آن خادمی آمد، کنار امام عسکری علیه‌السلام ایستاد و جنازه را از منزل بیرون آوردند حضرت می‌آمد تا تابوت مبارک را به خیابانی مقابل خانه موسی بن بغا آوردند. حضرت پیش از آن در خانه بر جنازه نماز خوانده بود ولی به ظاهر معتمد بر حضرت امام علی النقی علیه‌السلام نماز گزارد سپس حضرت را در خانه‌اش دفن نمودند. حضرت عسکری علیه‌السلام در وقت برگشت به منزل در اثر شدت گرما و ازدحام زیاد مردم خسته شد. در بین راه به مغازه بقالی رسید که مقابل آن آب پاشی شده بود حضرت از صاحب مغازه اجازه گرفت و آنجا نشست. مردم اطراف آن حضرت بودند، در این اثنا [صفحه ۲۰۶] جوانی زیباروی که لباسی پاکیزه دربر داشت و بر استری شهباء سوار بود خدمت حضرت شرفیاب گردید و از مرکب پیاده شد و از حضرت تقاضا نمود سوار شود حضرت بر آن مرکب سوار گردید و به منزل برگشت.

تاریخ شهادت امام هادی

مورخان در تاریخ شهادت حضرت و مقدار سنش به اختلاف سخن گفته‌اند ولی مشهور میان شیعه که به آن عمل می‌نمایند روز شهادت حضرت را سوم ماه رجب سال ۲۵۴ می‌دانند و مدت زندگانی حضرت را بعضی چهل و برخی دیگر چهل و یک و بعضی دیگر چهل و دو سال ذکر نموده‌اند. [صفحه ۲۰۷]

محل دفن و تاریخ قبه و بارگاه و حرم حضرت امام علی النقی و فرزندش امام حسن عسکری

اشاره

در این بخش آنچه را مرحوم سید مصلح‌الدین مهدوی در تاریخ سامرا آورده نقل می‌نمایم، وی می‌نویسد: [۳۳۷]. بنای قبه و بارگاه و صحن و رواق و حرم مطهر امامین عسکریین علیه‌السلام: عمروا بأطراف البلاد مقابرا++ اذ خربوا من یثرب أوطانا قوم لهم فی کل أرض مشهد++ لا بل لهم فی کل قلب مشهد برای آل محمد علیهم‌السلام در هر گوشه و کنار شهرها مراقدی بنا کردند، زمانی که خانه‌های آنان در یثرب خراب گردید (در اثر دوری آنان از خانه و کاشانه‌ی خود در وطنشان مدینه). اینها کسانی هستند که در هر سرزمین مشهد و مضجعی دارند بلکه برای آنان در هر دلی آرامگاه و مشهدی است. در وسط بیابانی که محدود به بغداد و تکریت و موصل است گنبد و بارگاه طلایی و مناره مینایی آرامگاهی به چشم می‌خورد که سبب دفع غم‌ها و دفع آلام روحی است. این منظره خیره کننده که گنبد آن با خشت‌های طلا و مناره‌های آن با کاشی‌های گرانبها زینت شده است، بارگاه با عظمت

امامین همایین عسکریین علیهما السلام است. و در جنب گنبد طلایی گنبد دیگری به چشم می‌خورد که مربوط به سرداب غیبت می‌باشد. بارگاه امامین مرکب از سه صحن می‌باشد که یک صحن آن مختص به سرداب مطهر می‌باشد، در اطراف صحن‌ها ایوان‌هایی دارد که به کاشی مزین می‌باشد. هر یک از این صحن‌ها به وسیله‌ی در به همدیگر متصل شده و به وسیله درهای متعدد به خارج راه دارد. [صفحه ۲۰۸] در مقابل حرم مطهر عسکریین علیهما السلام ایوان رفیعی است که در دو طرف آن کفشداری قرار دارد، از ایوان به وسیله‌ی دو در داخل رواق می‌شوند. دور تا دور حرم مطهر را رواقی آئینه کاری احاطه نموده است، رواق از سمت قبله دارای دو در می‌باشد که از آنها به حرم مطهر وارد می‌شوند در مقابل این دو در پشت سر مبارک نیز دو در قرار دارد که عقب آن را پنجره قرار داده‌اند و حرم مطهر از سمت شمال به رواق راه عبور و مرور ندارد بالای سر مبارک و پایین پا نیز هر یک به وسیله‌ی یک در به رواق متصل می‌شود. حرم مطهر بزرگ ترین حرم‌های ائمه اطهار می‌باشد و از حیث تزئینات ظاهری و آئینه کاری و کاشی و فرش داخلی و چراغ و روشنایی مانند سایر اعتبار مقدسه بوده و این روضه‌ی منوره بلکه شهر سامرا دارای روحانیت مخصوصی می‌باشد که زائرین آن را درک می‌کنند لکن قابل وصف نیست.

تاریخچه مختصری از بنای صحن و حرم

اشاره

چون حضرت امام علی النقی علیه السلام در سامرا رحلت فرمود [۳۳۸] در خانه مسکونی خود مدفون شد و از همان موقع این خانه مهبط ملائکه و مطمح نظر دوستان و شیعیان خاندان عصمت و طهارت قرار گرفت و چون حضرت ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام نیز رحلت فرمود در پشت سر پدر بزرگوار خود مدفون شد و همچنین چندین نفر از این خاندان در این بقعه مدفون شدند. در این دوره دوستان و شیعیان جهت زیارت قبور منوره گاهی داخل منزل می‌شدند و اگر موفق نمی‌گشتند در کوچه مقابل پنجره‌ای که از روضه‌ی منوره به کوچه قرار داشت زیارت نموده و در مسجد مقابل که اکنون رواق پشت سر مطهر و شاید قسمتی از حرم باشد نماز زیارت می‌خواندند. این وضع در دوره‌ی جلال و عظمت شهر سامره و همچنین زمانی که شهر خراب و [صفحه ۲۰۹] مهجور شده بود و همه‌ی آثار عظمت و جلال ظاهری آن از بین رفته بود ادامه داشت و با همه‌ی تحولاتی که جهت این شهر پیش آمد و با همه‌ی سعی و کوششی که توسط معاندین و منافقین در محو آثار ائمه‌ی طاهرین انجام گردید، در اثر سعی و مراقبت دوستان و نیروی ایمان شیعیان در طی قرون متمادی نه تنها اثر این بزرگواران از بین نرفت بلکه روز به روز بر عظمت و جلالش بیفزود، و باید اذعان کرد که منحصر وجود مرقد مطهر امامین سبب بقای این شهر گردید و توجه و بیداری محبین خاندان پیغمبر آثار این شهر را پابرجا نگاه داشت و بحمدالله هر روز بر عظمت و ابهت آن افزوده گشت تا به صورت فعلی درآمد. تعمیراتی که در این شهر و بر مرقد منور امامین انجام شده مطابق نوشته علامه‌ی سماوی در منظومه «وشایح السراء» و مؤلف تاریخ سامرا و دیگران بدین قرار می‌باشد: ۱ - عمارت اولیه منزل حضرت امام علی النقی علیه السلام است که پس از شهادت حضرت عسکری علیه السلام برای آنکه دوستان و شیعیان به راحتی بتوانند زیارت کنند پنجره‌ای جهت آن در بازار باز گردید و این صورت تا پنجاه و هشت سال (از ۲۶۰ - ۳۱۸ قمری) به همان حالت اولیه برقرار بود. ۲ - عمارت دوم به وسیله‌ی ناصرالدوله از آل حمدان انجام گردید. [۳۳۹] وی اول کسی است که قبه بر قبر مطهر بنا نهاد و برای شهر سامره پس از خرابی بارویی ساخت و ضریح مطهر را پرده کشید. خاندان حمدان از معاریف خاندان‌های شیعه و از سلاطین متعصب آن می‌باشند و عموماً ادیب و شاعر و فاضل بوده‌اند. ۳ - عمارت سوم از معزالدوله دیلمی است. [۳۴۰] این پادشاه در سال‌های ۳۳۵ تا ۳۳۷ [صفحه ۲۱۰] تعمیراتی در حرم مطهر نمود که عبارتند از پر کردن حوض آبی که در سرداب مطهر بود و تهیه ضریح چوبی جهت مرقد منور، و وی اول کسی است که برای مرقد مطهر قبه و

بارگاه ساخت. در زمان بویهیان شهر سامره رونقی کامل یافت و این پادشاه دیندار خدمات زیادی به آستان ائمه اطهار نمود. معزالدوله در عاشورای سال ۳۵۲ دستور داد در بغداد شیعیان شهر را تعطیل عمومی نموده، علم‌ها نصب نمایند و رسماً و علناً جهت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام عزاداری نمایند و زن‌ها موهای خود را پریشان نموده، صورت‌های خود را سیاه نموده از خانه‌ها بیرون آیند و بر سر و سینه بزنند و جامه پاره کنند و روز عید غدیر این سال را با تشریفات هر چه تمام‌تر عید گرفت. [۳۴۱]. این دو سنت پسندیده یعنی عید داشتن روز غدیر و عزاداری عاشورا علناً از آن زمان تاکنون بحمدالله در بین شیعیان و دوستان در تمام اطراف جهان حتی شهرهایی که اکثریت جمعیت آن را مخالفین تشکیل می‌دهند رواج دارد و هر چه معاندین خواستند این عادت و سیره مقدس را از بین ببرند توفیق نیافته بلکه بر فضااحت و رسوایی خود افزودند (یریدون لیطفثوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره المشرکون). [۳۴۲]. چراغی را که ایزد برافروزد++ هر آن کس پف کند ریشش بسوزد ۴ - عمارت چهارم از عضدالدوله دیلمی است [۳۴۳] در سال ۳۶۸ قمری به قصد [صفحه ۲۱۱] زیارت به سامرا وارد شد و امر به تعمیر روضه مطهره نمود و درهای آنجا را از چوب ساج بساخت و صحن شریف را بزرگ نمود و از برای شهر حصاری محکم بساخت. وی پادشاهی مقتدر و در عین حال ادیب و شاعر و فضل دوست بود. در سال ۳۶۷ به بغداد وارد شد و به نام او خطبه خواندند و قبل از او به نام احدی جز خلیفه وقت در بغداد خطبه نخوانده بودند. آثار خیریه زیادی از او در روزگار باقی ماند از آن جمله است: ساختن گنبد منور حضرت علی علیه‌السلام به نام «قبة البیضاء» و بیمارستان عضدی در شیراز و بنای ساختمان بر مرقد منور حضرت سیدالشهداء و تجدید سور مدینه در سال ۳۶۸ و...

خبر دادن حضرت امیر از سلطنت آل‌بویه

مورخ متبع آقای حاج شیخ ذبیح‌الله محلاتی در تاریخ سامرا گوید: حضرت امیر علیه‌السلام از حکومت و سلطنت آل‌بویه خبر داده است و عبارت حضرت این است: و قال: یخرج من دیلمان بنو الصیاد ثم یستشری امرهم حتی یملکوا الزوراء و یخلعوا الخلفاء. فقیل له: کم مدتهم؟ قال: مأه أو تزید قليلا. [۳۴۴]. بویه پدر عمادالدوله علی و رکن‌الدوله حسن و معزالدوله احمد به اباشجاع معروف بوده و در بحر خزر به صید ماهی روزگار می‌گذرانیده و از این راه ارتزاق می‌کرده است. ۵ - عمارت پنجم از امیر ارسلان بساسیری است. [۳۴۵] مشارالیه در سال ۴۴۵ تعمیراتی شایسته در حرم مطهر کرد و عمارتی عالی از گچ و آجر بر مرقد منور ساخت و دو ضریح از چوب ساج تهیه کرده بر قبور امامین نصب کرد. در وجه تسمیه بساسیری گفته‌اند که وی منسوب است به بسا مغرب فسا از شهرهای فارس و منسوب بدان جا را فسوی و بسوی خوانند و بر خلاف قیاس در نسبت بساء بساسیری گفته شده است. [صفحه ۲۱۲] در جلد اول راهنمای دانشوران صفحه ۶۱ گوید: بساسیری با فتح بای ابجد سین بی نقطه و کسر سین دوم. بعدا آنچه را از معجم البلدان نقل شده را نگاشته و گوید: نگارنده گوید (یعنی مؤلف راهنمای دانشوران) این نسبت نیز درست نیست زیرا بساسیری از ترکان است و از مردم فسای فارس نیست و تاکنون ندانستم چرا او را بساسیری گفته‌اند. در منتظم ناصری گوید: غلامی ترک بود از بهاءالدوله و چون آقای اولی او اهل بسا بود به بساسیری منسوب شد. در سلجوقنامه صفحه ۱۹ در پاورقی گوید: چون مدتی در شهر فسا ساکن بود بدین نام مشهور شد. در ریحانة الادب جلد دوم صفحه ۱۶۰ گوید: بساسر نخست به فتح سین دوم بوده و بعد راء و مابین آنها «یاء» نبوده و از دو لفظ بسا به معنی شهر مذکور و سر به معنی بزرگ و رئیس مرکب بوده است یعنی رئیس آن شهر و بنا به نقل مجالس در حبیب السیر نیز بساسر بدون حرف «یاء» نوشته اگر چه به معنی آن نپرداخته است و اما یای نسبت در آخر آن آورده و بساسری گفتن نیز ظاهر آن است که در اوایل اتباع ارسلان را می‌گفته‌اند سپس از راه تقلید در خودش نیز مستعمل گردید.

در کتاب زندگانی عسکریین [۳۴۶] گوید: بعد از حریق ۶۰۴ قمری بنای مشهد منور امامین را المستنصر بالله خلیفه عباسی تجدید نمود و دو ضریح به آنجا هدیه کرد و بساسیری را مأمور انجام این عمل گردانید ولیکن حریق موجب محو آثار بساسیری گردید، انتهی. به طوری که ملا حظّه شد بساسیری در سال ۴۵۱ کشته شد و تا سال ۶۰۴ قمری زنده نبود که به دستور المستنصر بالله در سامرا تعمیراتی انجام دهد و حقیقت مطلب آن است که در سال ۶۰۴ حریقی در مشهد امامین روی داد که در آن آثار بساسیری از بین رفت و الناصر لدین الله تعمیراتی در حرم مطهر انجام داد چنانکه بعداً مذکور خواهد شد. ۶ - عمارت ششم از آثار سلطان برکیارق بن ملک‌شاه سلجوقی است که به دستور او [صفحه ۲۱۳] مجدالدوله قمی در سال ۴۹۵ تعمیراتی شایسته در بقعه منور عسکریین نمود. [۳۴۷] تعمیرات او عبارت بود از مفروش نمودن کف حرم و تعمیر رواق‌ها و ساختن حجراتی در صحن مطهر و تهیه درهای نفیس از چوب‌های قیمتی جهت حرم مطهر. علامه سماوی در «وشایح السراء» و دیگران نام وزیر برکیارق را مجدالدوله قمی و سال تعمیر را ۴۹۵ می‌نویسند لکن جواهر الکلام در آثار الشیعه [۳۴۸] گوید: مجدالملک ابوالفضل اسعد بن محمد براوستانی قمی وزیر برکیارق در سال ۴۷۲ به دست لشکریان مقتول گردید و جنازه او به کربلا نقل شد. در راحه الصدور صفحه ۱۴۵ و سلجوقنامه صفحه ۳۷ قتل مجدالملک را به سال ۴۹۲ می‌نویسند در هر صورت تاریخ تعمیر باید غیر از اینها باشد. در هر صورت مجدالملک از وزرای شیعه مذهب و متعصب در دین بود و بانی آثار خیریه بی‌شماری است که از آن جمله است بنای قبه‌ای رفیع بر مرقد مطهر حضرت مجتبی علیه‌السلام در بقیع و بنای مختصری بر قبر عثمان بن مظعون و ساختمان بقعه منوره حضرت عبدالعظیم حسنی در ری و ساختمان بقعه مطهره حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام در کاظمین و...

حریق در حرم سامره

ابن فوطی بغدادی در کتاب الحوادث الجامعه فی المئه السابعة می‌نویسد: در سال ۶۰۴ حریقی در مشهد سر من رأی رخ داده و به ضریح حضرت علی الهادی و حسن العسکری علیهما السلام سرایت کرد و خلیفه المستنصر بالله آن ضریح و قبه و بارگاه را تعمیر کرد. ۷ - عمارت هفتم در سال ۶۰۶ (پس از حریق) به دستور ابوالعباس احمد الناصر [صفحه ۲۱۴] لدین الله سی و چهارمین خلیفه عباسی، تعمیراتی در حرم مطهر انجام گردید و بنای سرداب مطهر از اوست. محدث قمی در تتمه المنتهی [۳۴۹] گوید: و از بناهای اوست (ناصر عباسی) بقعه عباس و ائمه اربعه علیهم السلام در بقیع و مادرش هم در سال ۵۷۰ قبه‌ای برای حضرت حمزه در احد بنا کرد و هم به امر ناصر در سال ۶۰۶ در سامره در میان صفه و سرداب مقدس شباکی با دری از چوب ساج بنا کردند و فعلاً در زمان ما که سال ۱۳۲۵ است (سال تألیف کتاب) آن در موجود است و به اعلی درجه امتیاز منبت شده و الحق در صناعت نجاری از نفایس روزگار است با آن که این همه زمان بر آن گذشته و در مرور دهور به حفظ و نگاهداری آن اعتنا نشده و بعضی جاهای آن را شمع و چراغ سوخته هنوز مثل بهترین جواهر جلوه گر است. بعداً کتیبه آن را نقل می‌نماید. تذکر: همچنان که در تعمیر سوم گفته شد محلی که فعلاً صفه است در قدیم یعنی زمان ائمه اطهار علیهم السلام حوض آب بوده و معزالدوله دیلمی آن را از خاک پر کرده و به صورت فعلی درآورده است.

ذکر تشیع ناصر عباسی

اشاره

در بین خلفای بنی عباس هیچ کدام به جز الناصر لدین الله پیرو مذهب حقه شیعه جعفریه نبوده‌اند و مطابق نوشته جواهر الکلام در آثار الشیعه فقط این خلیفه شیعه مذهب بود گرچه مأمون الرشید نیز به محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تظاهر می‌کرد

لکن وی را در عداد شیعیان محسوب نداشته‌اند. ناصر نامش ابوالعباس احمد بن ابوالحسن علی المستضیء بنور الله، در روز دوشنبه ۱۰ رجب سال ۵۵۳ متولد و در غره ذی‌قعدة سال ۵۷۵ (و به قولی ۵۷۹) پس از مرگ پدرش به جای او نشست و در یکشنبه سلخ رمضان ۶۲۲ به مرض فالج فوت شد. مردی صاحب عقل و شهامت و فطانت بود چون بر اریکه خلافت و سلطنت [صفحه ۲۱۵] مستقر شد امر کرد هر چه شراب بود ریختند و آلات لهو و لعب را بشکستند لاجرم به سبب عدل او بلاد معمور و ارزاق فراوان شد. مدت خلافت ناصر از تمامی خلفای بنی‌عباس بیشتر بود.

پیشگویی منجمین

در ایام خلافت ناصر در سال ۵۸۲ کواکب سبعة در میزان اجتماع کردند و منجمین بدین واسطه حکم به خراب شدن عالم کردند و گفتند به سبب طوفان و باد، دنیا خراب و ویران می‌شود و عده‌ای مغاره‌ها و حفره‌ها در زمین تهیه کرده و آب و طعام در آنجا بردند اتفاقاً شب میعاد که شب نهم جمادی‌الآخر بود بادی نوزید بلکه نسیم هم نوزید به طوری که شمع‌هایی که در هوا افروخته بودند نیز آن قدر هوا ساکن بود که خاموش نگشت. انوری شاعر نیز که با ابوالفضل خوارزمی در این حکم موافقت نموده بود مورد استهزا و آزار مردم قرار گرفت. شعرا و گویندگان در این باب اشعاری سرودند از آن جمله است: گفت انوری که در اثر بادهای سخت + ویران شود سراچه و کاخ سکندری در روز وعده‌اش نوزیده است هیچ باد++ یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

سوال از ابن جوزی در محضر ناصر

از ابن جوزی خطیب و عالم سنی (عبدالرحمن بن علی بن محمد بن جوزی بغدادی) در محضر خلیفه پرسیدند: افضل مردم بعد از پیغمبر کیست؟ در جواب گفت: کسی که دخترش در خانه‌اش بود. و این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه دختر پیغمبر در خانه‌اش بود (یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام) دیگر آنکه دختر او در خانه پیغمبر بود (یعنی ابابکر) و ابن جوزی با بیان این تعمیم خود را از دست خلیفه نجات داد. و هم از ابن جوزی از شماره خلفای بعد از پیغمبر پرسیدند، جواب داد چند دفعه بگویم: اربعة اربعة اربعة. شیعه گفتند مقصود ائمه اثنی عشر است و سنیان گفتند سه مرتبه گفتن جهت تأکید است. [صفحه ۲۱۶] برخی از علما این بیانات را دلیل بر شیعه بودن ابن جوزی نیز گرفته‌اند. [۳۵۰].

حریق دوم در مشهد امامین

ابن فوطی در کتاب الحوادث الجامعة گوید: در سال ۶۴۰ قمری در اثر عدم مراقبت و توجه خدام برای دومین بار حرقی در حرم مطهر روی داد که در آن ضریح منور امامین که بساسیری ساخته بود طعمه حریق واقع گردید و برای تعمیر و ترمیم آن از طرف خلیفه عباسی المستنصر بالله دستور صادر شد و حرم مطهر و ضریحین را بهتر از اول تجدید نمودند. [۳۵۱]. ۸ - تعمیر هشتم در سال ۶۴۰ به دست المستنصر بالله خلیفه عباسی پس از آتش سوزی انجام گردید. سحاب در زندگانی عسکریین علیه‌السلام به نقل از آداب السلطانیة معروف به تاریخ الفخری گوید: مستنصر دو بار به عمارت سر من رأی موفق گردید یکی در ۶۰۴ و دیگر در ۶۴۰ و علامه سماوی گوید متصدی تعمیرات در سال ۶۴۰ از طرف خلیفه علامه جلیل القدر سید جمال‌الدین احمد بن موسی بن جعفر بن طاووس حلی بوده است (مراد از سید بن طاووس در کتب فقهیه این بزرگوار است).

مستنصر خلیفه عباسی

ابوجعفر منصور بن ابونصر محمد الظاهر بامر الله سی و ششمین خلیفه عباسی چون بر مقر خلافت مستقر گشت (سال ۶۲۳) بنای عدل و داد نهاد و اهل علم و دین را احترام کرد و بنای مساجد و مدارس و پل‌ها و راه‌ها کرد و در بغداد بیمارستانی ساخت و لشکری عظیم جهت مقابله با مغول جمع نمود و در جمعه دهم جمادی‌الآخر سال ۶۴۰ وفات یافت. [صفحه ۲۱۷]

زیارت مستنصر از سامرا

اربلی در کشف الغمه گوید: مستنصر خلیفه عباسی سالی به جهت زیارت قبور اجداد خود به سامره رفت و به زیارت قبور امامین علیهما السلام مشرف گردیده سپس به مقبره خلفای عباسی رفته آنجا را دید خراب گردیده و پرندگان بر قبور خلفا فضله انداخته‌اند، بسیار متأثر گردید؛ یکی از همراهانش گفت: قدرت و ثروت در دست توست و تو اکنون خلیفه مسلمین می‌باشی دستور فرما که قبور پدران را مرتب نمایند همچنانکه قبور این علویین را مشاهده می‌کنی که دارای صحن و بارگاه و فرش و چراغ و خدمه و زوار می‌باشد. مستنصر گفت: این امری است خدایی و به زور نمی‌توان مردم را واداشت که به زیارت قبر پدران من بیایند و اگر هم من آنان را مجبور کنم پذیرفته نخواهد شد. ملا- محمد باقر طهرانی در کتاب «خصایص الفاطمیه» روایت بالا را به نحو دیگری نقل می‌کند، او می‌نویسد: مستنصر با وزیرش ابوطالب مؤیدالدین علقمی برای زیارت قبور خلفا به سامرا رفتند و قبور آنجا را ویران دیدند که فرش و چراغ و حافظی نداشت و مزبله‌ای از فضله کبوتران شده و گرد و غبار آنجا را احاطه نموده بود و در مقابل روضه عسکریین علیهما السلام در نهایت نورانیت و نظافت و مفروش بوده و قندیل‌ها آویخته و مردم از روی اخلاص و ارادت جهت زیارت و آستان بوسی بدان جا روی می‌آوردند. مستنصر دستور داد روضه منوره را تعمیر کردند، ابن علقمی (ابوطالب مؤیدالدین محمد بن محمد بن محمد بن علی العلقمی البغدادی الشیعی، متوفای ۲ جمادی‌الثانی ۶۵۶) پرسید چرا قبور اجداد خویش را چنین روشن و منظم نکردی؟ گفت: این دو بزرگوار در سامرا محبوس و غریب افتادند و در زندگی هم طرفی نیستند و مع ذلک این همه زایر به زیارت آنها می‌آیند.

تذکر و تنبه

مؤلف تاریخ سامرا و دیگران به نقل از ابن طقطقی در کتاب الفخری نوشته‌اند که [صفحه ۲۱۸] مستنصر دو مرتبه روضه منوره را تعمیر کرد، یکی در سال ۶۰۴ و دیگری در ۶۴۰ لکن هیچ کدام از مورخین نامبرده تعمیرات سال ۶۰۴ را در عداد تعمیرات حرم مطهر ذکر ننموده‌اند و گذشته از این سال ۶۰۴ زمان خلافت الناصر لدین الله است و چنانکه گفته شد ناصر در ۶۰۶ تعمیراتی پس از آتش سوزی حرم مطهر در آن جا نمود بنابراین باید گفت یا تعمیرات ۶۰۴ به قدری ناچیز و جزئی بوده که آن را قابل ذکر ندانسته‌اند و یا آنکه همان تعمیرات ۶۰۶ است که نام خلیفه در آن اشتباه ذکر شده است. ۹- عمارت نهم از طرف سلطان شیخ حسن جلایری در سال ۷۵۰ انجام گردید و این تعمیرات عبارت از زینت نمودن ضریح مطهر و ساختن قبه و مأذنه‌ها و... است. سلطان ابوالیس شیخ حسن کبیر جلایری بن امیرحسین بن امیرآق بوقا بن امیر ایلکان (به همین مناسبت این خاندان به ایلکانیان نیز مشهور و معروفند) پادشاه عراق و دیار بکر از سلاطین شیعه می‌باشد که در سال ۷۵۷ پس از هفده سال حکومت و سلطنت وفات یافته در نجف اشرف مدفون گردید. مشارالیه علاوه بر تعمیراتی که در سامره نمود در سایر مشاهد مشرفه ائمه عراق علیهم السلام نیز تعمیراتی شایان نمود حکومت و سلطنت ایلخانیان از ۷۳۶ شروع و تا ۸۱۳ امتداد داشته است.

سومین حریق در حرم مطهر

در اواخر زمان صفویه به جهت عدم توجه و مراقبت خدام حرم برای سومین بار آتش شمع در چوب‌های ضریح و صندوق قبور اثر کرده آنها را طعمه آتش سوزی ساخته و از بین برد و چون خبر به پادشاه صفوی رسید درصدد تعمیر آن برآمد. ۱۰ - عمارت دهم در زمان سلطنت شاه سلطان حسین آخرین پادشاه صفویه در سال ۱۱۰۶ انجام گردید این تعمیرات عبارت بود از ساختن ضریح منور از فولاد و سنگ فرش حرم و رواق و... میرمصطفی تفرشی نقل می‌کند: چون شاه سلطان حسین ضریح و صندوق منور را ساخت آنها را با عده زیادی از علما و اعیان به سامره فرستاد و در روز ورود و نصب [صفحه ۲۱۹] جشنی شایان گرفته، خطبا و شعرا در فضایل اهل بیت علیهم السلام خطبه‌ها خوانده و قصاید زیادی سرودند و این ضریح هم‌اکنون باقی و در کمال استحکام و متانت است. [۳۵۲]. شاه سلطان حسن فرزند شاه سلیمان صفوی در ۱۱۰۵ به سلطنت رسیده و در جمعه ۱۲ محرم ۱۱۳۵ پس از حمله افغان به اصفهان خود را از سلطنت خلع کرده و در ۱۱۳۹ به دست محمود افغان کشته شد و جنازه او به قم حمل گردیده در بقعه‌ای جنب شاه عباس ثانی صفوی مدفون گردید. در این بقعه قبور شاه سلیمان و شاه طهماسب ثانی فرزند شاه سلطان حسین نیز واقع است و بر روی این سه قبر صندوقی قرار داده‌اند. از آثار شاه سلطان حسین صفوی تعمیر عمارت چهل ستون پس از سوختن آن و ساختمان فرح آباد و کاروانسرا و بازارچه بلند جنب مدرسه چهارباغ و مدرسه چهارباغ اصفهان است. تعمیرات چهل ستون در سال ۱۱۱۸ است چنانکه گویند: هزار و یکصد و هیجده ز هجرت نبوی++ گذشته بود که آتش به چل ستون افتاد ۱۱ - عمارت یازدهم از طرف احمدخان دنبلی [۳۵۳] از حکام آذربایجان در حدود سال ۱۲۰۰ قمری، تعمیراتی اساسی و کامل از حرم مطهر و سرداب منور انجام گردید. در این تعمیرات به کلی وضع ساختمان عوض شد و سرداب مطهر که در قدیم به وسیله پله و راهی تاریک به حرم متصل بود به وسیله راه دیگری مجزا شد (شرح سرداب مطهر بعدا به طور تفصیل گفته خواهد شد) دیگر از آثار احمدخان مذکور تجدید یکی از ابواب حرم می‌باشد. این تعمیرات از طرف خان مذکور، به وسیله میرزا محمدرفیع بن محمد شفیع خراسانی تبریزی مستوفی الممالک مباشر او انجام گردید و نام احمدخان و میرزا محمدرفیع در کتیبه آنجا مسطور است. احمدخان حاکمی عادل و مهربان و از معاصرین نادرشاه افشار می‌باشد که در [صفحه ۲۲۰] نواحی خوی و سلماس و تبریز حکومت داشته و در روز یکشنبه ۱۴ ربیع الاول سال ۱۲۰۰ قمری در جنگ با کریمخان زند کشته شد و پس از او فرزندش حسینقلی خان حکومت نمود. پس از آنکه احمدخان کشته شد حسینقلی خان جنازه پدر را با هزار نفر سوار و عده‌ای از وجوه علما و سادات و قراء با عزت و احترام تمام به سامرا نقل نمود و او را در سردابی که برای مدفن خویش تهیه کرده بود دفن نمود. ۱۲ - عمارت دوازدهم به وسیله حسینقلی خان دنبلی در سال ۱۲۲۵ انجام گردید. تعمیراتی که به وسیله احمدخان در حرم مطهر انجام گردید به مناسبت کشته شدن مشارالیه ناقص ماند پس از او فرزندش حسینقلی خان امر به اتمام تعمیرات داد و گنبد مطهر را به کاشی مزین نمود علاوه بر آن مسجدی و حمامی و کاروانسرای جهت زوار احداث کرد و این تعمیرات که در زمان احمدخان و فرزندش در سامرا انجام گردید به دست علامه جلیل مرحوم میرزا محمد سلماسی و فرزندش شیخ زین العابدین بوده است. شرح احوالات و خدمات این خانواده از حکمرانان شیعه را عبدالرزاق بن نجفقلی دنبلی متوفای سال ۱۲۴۳ قمری در کتاب ریاض الجنه که به فارسی تألیف شده است جمع آوری نموده است. ۱۳ - عمارت سیزدهم به امر و دستور ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۸۲ به نظارت علامه بزرگوار مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی معروف به شیخ العراقین انجام گردید. این تعمیرات از کلیه جهات بر همه تعمیراتی که در این آستانه مبارکه انجام گردیده بود مهم تر و کلی تر می‌باشد و فهرست کارهای انجام شده در این مرتبه به قرار زیر می‌باشد: ۱ - طلاکاری قبه منوره. ۲ - تعمیر صحن و ایوان مبارک. ۳ - به کار بردن سنگ‌های مرمر سبزرنگ در اطراف مرقد مطهر. ۴ - ترمیم قسمتی از دیوارهای صحن مبارک و کاشی کردن آنها. [صفحه ۲۲۱]

در تاریخ سامرا [۳۵۴] درباره سنگ مرمرهای سبزی که در حرم مطهر به کار رفته است گوید: از عالم فاضل شیخ احمد فرزند شیخ العراقین نقل شده است که گفت در ایامی که مشغول تعمیر حرم بودیم روزی شیخ مرا گفت که عده‌ای از عمله‌ها را خبر کن و همراه من بیا و آنان را بگو بیل و کلنگ همراه بیاورند چنین کردیم به همراهی او به سمت مسجد ملویه روان شدیم بدون آنکه از مقصود شیخ مطلع باشیم. چون به مسجد ملویه رسیدیم در نزدیک محراب مسجد دستور داد زمین را حفر کنند خاک‌ها را عقب کردیم تا به کف سنگی مسجد رسیدیم در زیر خاک‌ها به سنگ‌های مرمر سبزی که از غایت لطافت مانند آینه بود رسیدیم که بیشتر آنها چهار گوش بود شیخ دستور فرمود آنها را از زیر خاک درآورند و به حرم مطهر حمل نمایند و دستور فرمود اطراف ضرایح سه گانه حرم و داخل شبکه‌ها را با آن سنگ‌ها مفروش سازند و کسی مطلع نشد که مرحوم شیخ از کجا محل این سنگ‌ها را دانست. به طوری که مؤلف تاریخ سامرا نقل می‌کند بیشتر این تعمیرات که در زمان ناصرالدین شاه انجام گردیده و خصوصا تذهیب قبه منوره از محل ثلث اموال میرزا تقی‌خان امیرکبیر بوده است و امیرکبیر شیخ العراقین را وصی خویش قرار داد و وصیت به ثلث اموالش نمود پس از کشته شدن امیرکبیر چون مخالفین او در اموالش تصرف کردند شیخ به ناصرالدین شاه خبر وصیت او را داده و او را تحریض و ترغیب به تذهیب قبه مطهره کرد شاه نیز از این پیشنهاد حسن استقبال نموده و خود شیخ العراقین را مأمور انجام مقصود گردانید. ۱۴ - چهاردهمین تعمیرات در زمان آیه‌الله العظمی مرحوم میرزای بزرگ شیرازی میرزا سید محمدحسن قدس سره انجام گردید. زمانی که میرزای مرحوم در سال ۱۲۸۸ به علل و مناسباتی که در کتب تاریخ مسطور است از نجف اشرف به سامرا مهاجرت فرمود [صفحه ۲۲۲] به امر مبارک او تعمیراتی در صحن و حرم انجام شد این تعمیرات عبارتند از: ۱- سنگ فرش صحن مطهر. ۲- آینه کاری بعضی از رواق‌ها و حرم مطهر و ساختمان نماهای زیبا به جهت آن. ۳- نصب ساعتی بزرگ که در آن زمان هفتصد تومان خریداری شده بود بر سر در بزرگ قبلی. ۴- تهیه پرده‌های قیمتی جهت ابواب حرم مطهر و رواق. ۵- ساختن مدرسه بزرگ دینی جهت سکونت طلاب علوم دینی که بحمدالله هنوز باقی و دائر می‌باشد و طلاب در آنجا مشغول تحصیل می‌باشند. ۶- ساختمان پلی بر روی دجله جهت عبور زوار. ۷- ساختمان بازار و دو باب حمام در سامره که فعلا یک باب حمام آن مخروبه است.

وضع زوار قبل از هجرت میرزا

مؤلف تاریخ سامرا شرح مبسوطی از نامرتبی خدام حرم و رفتار ساکنین سامرا با زوار محترم قبل از هجرت میرزای شیرازی به این آستانه مقدسه نوشته و گوید: در اثر مهاجرت مرحوم میرزا و مراقبت ایشان و حسن سلوک مشارالیه با سکنه شهر تمام این تزیینات برطرف شده و از زمان ایشان به بعد زوار با کمال رفاه و آسایش به زیارت مشرف می‌شوند و این موضوع یکی از مهم‌ترین آثار مهاجرت آن بزرگوار به سامره می‌باشد. ۱۵ - پانزدهمین تعمیر در زمان علامه مجاهد مرحوم آقا میرزا محمدتقی شیرازی انجام گردیده است. پس از رحلت علامه کبیر میرزا سید محمدحسن شیرازی در سال ۱۳۱۲ امور تقلید و ریاست شیعه به مرحوم آقا میرزا محمدتقی شیرازی محول گردید، در زمان مشارالیه دنباله تعمیرات قبلی رها نشده و آینه کاری حرم و رواق تکمیل گردید و بر تزیینات آنجا افزوده گشت و صحن نیز تعمیر گردید و از خرابی آن جلوگیری شد. از وقایع مهم زمان آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی موضوع جنگ بین الملل اول و تسلط انگلستان بر سرزمین عراق و مجاهدات علامه نامبرده برای استخلاص این [صفحه ۲۲۳] سرزمین می‌باشد که شرح آن در کتب تاریخ و خصوصا «ثوره العراقیه» مسطور و مذکور است. مرحوم آقا میرزا محمدتقی در شب چهارشنبه ۳ ذی‌حجه ۱۳۳۸ در کربلا-وفات یافت و در یکی از حجرات صحن مطهر مدفون گردید. ۱۶ - شانزدهمین تعمیر پس از فوت میرزا محمدتقی شیرازی تعمیراتی به وسیله علامه جلیل مرحوم آقا میرزا محمد عسکری طهرانی در آن عتبه مبارکه انجام گردید. علامه طهرانی در شعبان ۱۲۸۱ در طهران متولد و در روز دوشنبه ۲۸ جمادی‌الاولی ۱۳۷۱ در سامرا وفات یافت. این

تعمیرات عبارت است از نقره کردن درهای حرم و رواق و تهیه ۲۴ زوج در از چوب ساج [۳۵۵] جهت اطراف قبه منوره دوازده باب از داخل و دوازده باب از خارج به جای پنجره‌های قدیم جهت تهویه و روشنایی حرم مطهر و...؛ تا اینجا تعمیراتی است که از تاریخ سامرا و وشایح السراء و دیگر مواضع نقل شده است. اکنون که خوانندگان محترم از کیفیت بنا و ساختمان صحن و بقعه و بارگاه امامین همایین علیهما السلام به طور اجمال اطلاع حاصل کردند نقشه ساختمان آستان مقدس به طور مختصر شرح داده می‌شود: ۱ - صحن مرکب از سه قسمت است که به همدیگر متصل بوده و در زمان آقا میرزا محمد طهرانی برای صحن، مقابل ایوان حوضی ساختند که بر زیبایی و قشنگی آنجا افزوده بود لکن بر حسب امر حکومت آن را خراب کردند. یک صحن در مقابل ایوان یک صحن در جنب صحن اول و صحن سوم تقریباً در عقب و کنار واقع شده و مربوط به سرداب مطهر می‌باشد صحن اصلی ۵۵ ضربدر ۶۵ متر می‌باشد. ۲ - ایوان مبارک از آثار احمدخان دنبلی و در جهت قبله بقعه منوره واقع شده و از دو طرف به وسیله دو کشفداری به صحن راه دارد. [صفحه ۲۲۴] ۳ - رواق دورادور حرم مطهر را احاطه کرده و از آن از سنگ و بالای سنگ‌ها و طاق‌ها به وسیله آئینه کاری زینت شده است و عده‌ای از فضلا و دانشمندان در آن مدفون می‌باشند. رواق مبارک ۲۰ ضربدر ۲۰ متر بوده و آئینه کاری آن به وسیله میرزا سلیمان خان رکن‌الملک شیرازی نایب الحکومه اصفهان انجام گردیده است. ۴ - حرم مطهر به طوری که قبلاً مذکور گردید حرم مبارک عسکریین علیهما السلام از بزرگ‌ترین حرم‌های ائمه اطهار بوده و از چهار طرف دارای چهار صنفه بزرگ است و از سنگ‌های مرمر و سماق فرش شده و از اطراف به رواق در دارد. حرم مطهر ۱۲ ضربدر ۱۲ متر غیر از صنفه‌ها و صنفه‌ها ۶ ضربدر ۴ متر می‌باشد. ازاره‌های روضه مبارکه از سنگ سماق و بالای آن در اطراف حرم کتیبه‌ای است بر روی سنگ مشتمل بر اشعاری در مدح و منقبت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و بالای آن آئینه کاری است در زیر سقف کتیبه پهن و بزرگی است مشتمل بر آیات و سور قرآن کریم و بالای آن نیز آئینه کاری است. در سال ۱۳۸۱ قمری سنگ‌های اطراف حرم مطهر را عوض نموده و سنگ‌های ایتالیایی به جای آن نصب نموده‌اند. ۵ - ابواب حرم چنانکه قبلاً گفته شد رواق مبارک و حرم مطهر جمعا دوازده درب نقره‌ای دارد که اصل همه از چوب ساج بوده و روی بیشتر آنها در زمان مرحوم آقا میرزا محمد طهرانی صفحه نقره کشیده‌اند. ۶ - ضریح مطهر: در سال ۱۱۱۵ قمری شاه سلطان حسین صفوی پس از اینکه در حرم مطهر آتش سوزی شده بود ضریحی از فولاد تهیه کرد و بر روی قبر مطهر قرار داد این ضریح تا زمان فتحعلی شاه قاجار بود. پادشاه قاجار ضریحی از نقره تهیه کرد و تقدیم نمود پایه‌های این ضریح از چوب جنگلی و شبکه‌های آن نقره است. مخفی نماند که ضریح نامبرده متعلق به مرقد نور حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام [صفحه ۲۲۵] و پس از آنکه شیعیان بهره‌ای هند ضریحی جهت کربلا تهیه کرده و روی قبر مطهر نصب نمودند این ضریح را از کربلا به سامره نقل کرده و بر روی قبور نهادند. اخیراً به هزینه جمعی از شیعیان و علاقمندان ائمه اطهار علیهم السلام ضریحی در نهایت ظرافت و نفاست که از مهم‌ترین آثار هنری و ذوقی می‌باشد با سه زوج درب طلا و نقره میناکاری در اصفهان تهیه شده تا در موقع مقتضی حمل به سامرا گردد. طول این ضریح سه متر و نیم و عرض شش گوشه آن ۲۶ متر و ۳۵ سانت و اطراف ضریح ۱۷ دهنه شبکه و دو درب ورودی به ضریح مطهر از طلا- و نقره می‌باشد و در روی این ضریح شش‌دانه گلدان طلا و فیما بین گلدان‌ها تاج‌های طلا نصب شده است، در گوشه‌ها اسماء الله الحسنى نوشته شده و دارای سه دوره کتیبه است. یک دوره اشعار از شاعر معاصر آقای محمدحسین صغیر در مدح و منقبت ائمه معصومین. یک دوره احادیث در فضایل اهل بیت پیغمبر که از طریق اهل سنت و جماعت نقل شده است. و در یک دوره دیگر سوره هل اُتی نوشته شده است و خطوط آن به خط آقای حبیب‌الله فضایی از خطاطین اصفهان می‌باشد. ۷ - صندوق: بر روی مراقد مطهر حضرات عسکریین علیهما السلام صندوق نیست و ساختمان قبر از کاشی و گچ می‌باشد و ظاهراً در قدیم دارای صندوق بوده و بعداً در اثر آتش سوزی‌ها از بین رفته است روی قبور مطهر رحل و قرآن و چراغ می‌باشد. در زندگانی عسکریین علیهما السلام گوید: صندوق مطهر و ضرایح مقدسه در تاریخ ۱۳۶۷ قمری به وسیله استاد هنرمند محمد صنیع خاتم ترمیم و تذهیب یافته ضریحی را که از عصر شاه سلطان حسین صفوی به

یادگار مانده خاتم کاری و تعمیر و ترمیم نمودند. ۷- گنبد مطهر: قبه منوره در قدیم کاشی خاکستری رنگ داشته و در زمان ناصرالدین شاه طلاکاری شده است. ۸- مناره‌ها: به طوری که قبلا- گفته شد مناره‌های صحن مطهر (مأذنه‌ها) در اولین مرتبه به وسیله ناصر خلیفه عباسی در سال ۶۰۶ ساخته شد و بعدا در زمان‌های [صفحه ۲۲۶] مختلف تعمیر گردید. ساختن مناره‌ها جهت اذان در اوقات مقرر بوده است و بدین جهت آن را مأذنه نیز گویند. ۹- ساعت صحن بر روی سر در قبلی مقابل ایوان در زمان مرحوم آیت‌الله العظمی حاج میرزا سید محمدحسن شیرازی احداث گردیده و بر عظمت و زیبایی صحن افزوده است. ۱۰- سرداب مطهر: در شهرهای عراق که هوا در تابستان گرم می‌شود برای استراحت اهالی در هر خانه‌ای زیرزمینی تهیه می‌کنند که آن را سرداب گویند و در این زیرزمین‌ها تمام وسایل و مایحتاج زندگی برای چندین ساعت که اهل خانه مجبور هستند در آنجا ساکن باشند فراهم است از قبیل حوض و غیره.

منزل حضرت هادی در سامره

قبر منور امامین هم‌امین در خانه مسکونی حضرت هادی علیه‌السلام واقع شده و صحن کنونی همان خانه حضرت می‌باشد و سرداب مطهر نیز داخل در خانه بوده و مدت هفده سال (۲۴۳ - ۲۶۰) محل عبادت و استراحت آن دو بزرگوار بوده. محل منزل حضرت هادی علیه‌السلام قبل از انتقال آن حضرت از مدینه به سامره خانه دلیل بن یعقوب نصرانی بود. مشارالیه از معاریف زمان خود بوده و وقتی که احتیاج به فروش خانه خود پیدا کرد حضرت آن را خریداری فرمودند و آن خانه‌ای وسیع و بزرگ بود به طوری که نقل است پس از وفات سید محمد فرزند ارشد حضرت هادی علیه‌السلام جهت بزرگان و اشرافی که برای تعزیت و تسلیت به دیدن حضرت امام علی النقی علیه‌السلام مشرف شده بودند در صحن خانه یکصد و پنجاه کرسی قرار دادند.

صحن سرداب مطهر

صحن سرداب عبارت از فضای بزرگی است به طول ۶۰ متر و به عرض ۲۰ متر در قسمت جنوبی ایوان کشیده و سپس شبستانی قرار دارد و از آنجا به وسیله راهرو و پلکانی به سرداب مطهر می‌روند. در قدیم سرداب راهی از حرم مطهر داشته است که در تعمیرات احمد خان دنبلی آن راه مسدود شده است. [صفحه ۲۲۷]

درب سرداب مطهر

سرداب مطهر به وسیله دری به شبستان نامبرده راه دارد و این در قبلا از چوب بوده و به سرمایه حاج سهم‌الملک عراقی اراکی که از مردان خیر و نیکوکار زمان بوده و آثار خیریه زیادی از او باقی است این در نقره کاری شده است.

مسجد سرداب

مسجد سرداب که روی سرداب مطهر ساخته شده و به نام مسجد صاحب مشهور است از آثار حسینقلی خان دنبلی است.

سرداب مطهر یا سرداب غیبت

چنانکه گفته شد سرداب از قسمت‌های اصلی ساختمان منزل حضرت هادی علیه‌السلام و محل عبادت آن حضرت بوده و بعدا منزل حضرت عسکری علیه‌السلام شده و آن بزرگوار نیز در آنجا عبادت می‌فرموده‌اند و در زمان غیبت جمعی از صلحا و اخیار در آنجا به خدمت امام علیه‌السلام مشرف شده‌اند که از آن جمله است شیخ زین‌العابدین سلماسی و سید مهدی بحر العلوم بروجردی و

دیگران و شرح تشرف این دو نفر را محدث بزرگوار مرحوم حاجی میرزا حسین نوری در کتاب «دارالسلام» به تفصیل مرقوم فرموده است. بنابر مطالب مذکور شایسته است که شیعیان و زوار بدین محل توجه نموده و در آنجا با خضوع و خشوع باشند و جهت ورود بدین محل از ائمه معصومین علیهم السلام یعنی صاحبان منزل استیدان نمایند. [صفحه ۲۲۸]

اشعار مدح و مرثیه و نوحه

اشعار مدح

مدح حضرت امام علی النقی

مرحوم آیت الله غروی اصفهانی فتاد مرغ دلم ز آشیان در این وادی + که هر کجا رود افتد به دام صیادی به دانه‌ای در یک دانه می دهد بر باد ++ نه گوش هوش و نه چشم بصیر نقادی چنان اسیر هوا و هوس شدم که نماند ++ نه حال نغمه سرایی نه طبع وقادی نه شمع انجمنی تا که روشنی بخشد ++ نه شاهی که غم از دل برد به شیادی دلا دل از همه برگیر و خلوتی بپذیر ++ مدار از همه عالم امید امدادی مگر ز قبله حاجات و کعبه مقصود ++ ملاذ حاضر و بادی علی ن الهادی محیط کون و مکان نقطه‌ی بسیط وجود ++ مدار عالم امکان، مجرد و مادی [صفحه ۲۲۹] شها تو شاهد میقات لی مع اللهی [۳۵۶] ++ تو شمع جمع شبستان ملک ایجادی صحیفه‌ی ملکوتی و نسخه‌ی لاهوت + ولی عرصه‌ی ناسوت بهر ارشادی نه ممکن و نه واجب چو واحدی به مثل + که هم برون ز عدد هم قوام اعدادی مقام باطن تو ذات قاب و قوسین است + به ظاهر ار چه در این خاکدان اجساد کشیدی از متوکل شدایدی که به دهر ++ ندیده دیدی گردون ز هیچ شدادی گهی به برکه درندگان گهی زندان + گهی به بزم می و ساز باغی و عادی تو شاه یکسواران بزم توحیدی + اگر پیاده روان در رکاب الحادی ز سوز زهر و بلاهای دهر جان تو سوخت ++ که بر طریقه‌ی آبا و رسم اجدادی [۳۵۷] .

حافظ و حامی سنن

سید عبدالحسین رضایی زنده و زنده باد نام تو ++ روح افزا بود کلام تو جبرئیل و فرشتگان یکسر ++ همه از جان و دل غلام تو رفتی در باغ وحش حیوانات ++ شیر شربه شده است رام تو [صفحه ۲۳۰] ریگ صحرا برای بوهاشم ++ شده گوهر به زیر گام تو فکر از شأن جاه او عاجز ++ برتر از فکر ما مقام تو جز خط و راه تو نمی پوییم ++ دین ما مذهب، مرام تو جن و انس و تمام موجودات + ریزه خواران فیض عام تو زندگی را همه ز سر گیرند ++ گر بنوشند همه ز جام تو تویی هادی دین پیغمبر ++ بر خلاق همه تویی رهبر [۳۵۸] .

حافظ و حامی سنن

عشق عشق است در وصال تو ++ عقل حیران شد از کمال تو نشنیده کسی و نی دیده ++ در فضیلت کسی مثال تو خجل و منفعل شود یوسف + گر ببیند شبی جمال تو موسی و عیسی فلک پیم ++ منتظر در صف نعال تو سلسبیل است و چشمه‌ی کوثر ++ هر دو سرچشمه‌ی زلال تو یاد فردوس می کنم هر گه ++ در دل من بود خیال تو کی توانم بیان کنم و صفت + عاجزم از تو و جلال تو کی «رضایی» رسد به کنه تو ++ در «نبی» [۳۵۹] وصف گشته حال تو تویی هادی دین پیغمبر ++ بر خلاق همه تویی رهبر [۳۶۰] .

رباعی در میلاد حضرت

سید عبدالحسین رضایی هاتف غیب می‌کند فریاد++ هادی آمد لکل قوم هاد دست بر دامنش زند از شوق++ هر که در این جهان ز پا افتاد [۳۶۱]. [صفحه ۲۳۱]

دوم ماه رجب میلاد حضرت هادی

فاضل معاصر آقای یگانه دهمین حجت حق پور جواد++ قبله‌ی اهل یقین اهل و داد گل خوشبوی گلستان رسول + با ولایش شود اعمال قبول آمد از صلب امام بن امام++ از سمانه پسری فخر انام به حجاز آمده از مغرب، او++ که بود فخر زنان آن بانو لایق درک فیوضات خدا++ مادر هادی دین نور هدا دوم ماه رجب گشت عیان++ آنکه مه از رخ او شد تابان روشن از نور رخس گشته جهان++ بهره دارند از او کون و مکان از کمالات وی عالم به عجب++ زو گرفته است بها ماه رجب عرض تبریک به پاس قدمش + به جواد آن پدر محترمش با چنین کودک فرخنده لقا++ که امام است به ارض و به سما چونکه بگذشت ز عمر او هشت + حجتی بر همه عالم گشت شیعیان را سر و سامان بخشید++ داد بر قلب همه نور امید اکفر ناس ز نسل عباس++ ظلم‌ها کرد به آن اسوه‌ی ناس چون که ظلمش به جهان اوج گرفت + آه مظلوم جهان موج گرفت رهسپر گشت سوی نار جحیم++ آن ستم‌پیشه قتال لئیم مستجاب است دعای مظلوم++ خاصه مظلوم امامی معصوم نور حق تا به ابد تابنده است + همچو دینش به جهان پاینده است گرچه از زهر جفا گشت شهید++ آنکه بر خلق جهان بود امید لیک هرگز نرود از دل ما++ ای یگانه دهمین حجت ما [۳۶۲]. [صفحه ۲۳۲]

مظهر آیات خالق

دهم امام به حق هادی طریق نجات + بود علی نقی اصل رحمت و برکات وجود او همه فیض است و منبع برکات + به جسم پاک و روان مقدسش صلوات که اوست مظهر آیات خالق سبحان + امام مفترض الطاعه شهریار وجود++ ولی ایزد منان علیم غیب و شهود تجلی رخ او به ز جنت موعود++ جلال و قدرش ظاهر چو احمد محمود خدای گفته ثنائیش به منطق قرآن++ ابوالحسن بودش کنیت و علی نامش + فلک بود متحیر ز جاه و اکرامش بلال و بوذر و سلمان تراب اقدامش + هزار جان به فدای کمینه قدامش خدا بود علی [۳۶۳] و این علی است مظهر آن++ چنین امام بود به ابن‌الرضا مشهور++ طلعه‌ی رخ او جلوه‌گاه آیه‌ی نور تجلیات رخس مظهر خدای غفور++ شوم فداش که آن مایه‌ی نشاط و سرور دهد نجات مرا در صراط و در میزان++ [صفحه ۲۳۳] ز دودمان نبی بهترین سلیل بود++ به سوی جنت حق او به ما دلیل بود غلام و چاکر او شخص جبرئیل بود++ ولاء [۳۶۴] او به خدا بهترین سیل بود که شافع دو سرا هست و باعث رضوان++ ایا ستوده امام و ولی با تکریم++ که کردگار تو را خوانده واجب التعظیم به خلق واسطه‌ی رحمتی ز لطف عمیم++ تو هم امامی و هم مظهر خدای علیم که رحمت ازلی را ز حق تویی عنوان + چه خوانمت که ثناگوی تو خدا آمد++ رسول جد تو و باب مرتضی آمد بزرگ مادر تو زبده النساء آمد++ تو با خدایی خدا کی ز تو جدا آمد تویی ز نسل امامان و سرور خاصان [۳۶۵]. ++ این شعر تئمه‌ای دارد که در مرثیه‌ها ذکر می‌شود.

مدح حضرت امام هادی

رضا مؤید ای روی تو خورشید هدایت هادی++ گلوآژه‌ی دفتر ولایت هادی هستی تو دهم امام و ما را باشد++ از لطف تو امید عنایت هادی [۳۶۶]. [صفحه ۲۳۴]

ولای حضرت هادی

آذر خوش آن دل کز ازل دارد ولای حضرت هادی ++ خوش آن سر کو بساید رخ به پای حضرت هادی دلا گر رستگاری خواهی از هول صف محشر ++ نما از حق طلب ظل ولای حضرت هادی [۳۶۷].

مدح امام هادی

رضا مؤید آن نازنین که وصف جمالش خدا کند ++ امشب خدا کند که نگاهی به ما کند آن دلنواز از دل و از جان عزیزتر ++ باشد که درد جان و دل ما دوا کند خواهد کند ثنای کسی را اگر کسی + بهتر همین که مدحت ابن الرضا کند ابن الرضا دوم و چارم ابوالحسن ++ که امشب جهان را ز رخس باصفا کند چارم علی ز عترت و نور دل جواد ++ کو چون جواد لطف نماید عطا کند افتاده‌ام به دام بلا یا ابالحسن + غیر از تو کیست آنکه ز دمام رها کند دست گدایی من و دامن تو بلی ++ جز سوی تو گدای تو رو در کجا کند ای یادگار آل محمد خدا به ما ++ لطفی اگر کند ز طفیل شما کند [۳۶۸].

سرود میلاد

مدینه گلباران شد (۲) ++ خورشید حق تابان شد صل علی محمد ++ امام هادی آمد (۲) محفل حق پرستان (۲) ++ گردیده رشک جانان [صفحه ۲۳۵] ماه ولایت سر زد ++ امام هادی آمد (۲) می آید این زمزمه بر جواد الائمه ++ کرده عطا ذات حق دسته گل فاطمه حجت حی سرمد آمد ++ امام هادی آمد (۲) مدینه‌ی پیمبر دارد صفای دیگر ++ در طلوع میلاد حی داور خورشید رحمت سر زد ++ امام هادی آمد (۲) آورده یار جانی، پیام آسمانی + از مقام مسعود، ابن الرضای ثانی مرآت روی احمد ++ امام هادی آمد (۲) [۳۶۹].

سرود میلاد

بهار شادی آمده، بهار شادی آمده + امام هادی آمده، امام هادی آمده نخل ولایت جواد به باغ دل جوانه زد ++ به بام قلب شیعیان، پیک خدا ترانه زد بهار شادی آمده (۲) امام هادی آمده (۲) ++ مدینه را گرفته شوق و شور و حال دیگری ++ شکفته لاله‌ی ولا ز گلشن پیمبری طراود از جمال او عطر بهشت داوری ++ پیک منادی آمده امام هادی آمده (۲) بهار شادی آمده (۲) امام هادی آمده (۲) ++ دهم امام شیعیان که جان فدای مکتبش + درود ما، سلام ما، به ایده و به مذهبش [صفحه ۲۳۶] جواد آل فاطمه بوسه نشاند بر لبش ++ پیک منادی آمده، امام هادی آمده (۲) بهار شادی آمده (۲) امام هادی آمده (۲) ++ شب ولادتش خدا، در بهشت وا کند ++ خطای ما ببخشد و رحمت خود عطا کند به یمن مقدمش خدا، اجابت دعا کند ++ پیک منادی آمده، امام هادی آمده (۲) بهار شادی آمده (۲) امام هادی آمده (۲) ++ سلام ما به سامره، و صحن باصفای او ++ به تربتی که مرغ دل پریده در هوای او بهار شادی آمده (۲) امام هادی آمده (۲) [۳۷۰].

رباعی

ای فلک نجات آفرینش هادی ++ ای رهبر کل اهل بینش هادی از جلوه‌ی نام تو جهان روشن شد ++ ای مهر سپهر آفرینش هادی [۳۷۱].

رباعی

بر دین خدا ولی و داور هادی است ++ از بهر بشر هادی و محور هادی است ما دست تو سل به ولایش زده‌ایم ++ چون شافع ما به

روز محشر هادی است [۳۷۲].

رباعی دیگر

میلاّد امام دهمین است امروز ++ شادی و سرور مؤمنین است امروز از یمن قدوم حضرتش طاعت ما ++ مقبول خداوند مبین است امروز [۳۷۳]. [صفحه ۲۳۷]

اشعار مرثیه

ندیم سباع

سید عبدالحسین رضایی امام هادی و بزم شراب یعنی چه ++ دل پیمبر از این غم کباب یعنی چه فلک به نور دو چشم علی ولی خدا ++ ستم نموده‌ای بیش از حساب یعنی چه پیاده در جلو اسب کافری بی‌دین ++ ولی حق شده در آفتاب یعنی چه گهی به خان صعلیک و گه ندیم سباع ++ عزیز جان و دل بو تراب یعنی چه عزیز فاطمه از زهر معتز ملعون + شهید گشته به سن شباب یعنی چه فلک خراب شوی کرده‌ای از این ماتم ++ اساس و پایه‌ی ایمان خراب یعنی چه فلک تو زهر جفا ریختی به کام او ++ که دشمنش بکنی کامیاب یعنی چه به پا نموده‌ای از مرگ حضرت هادی ++ در آسمان و زمین انقلاب یعنی چه گرفته است «رضایی» ز چشم پیغمبر ++ به جای اشک از این غم گلاب یعنی چه [۳۷۴]. [صفحه ۲۳۸]

چراغ هدایت

سید عبدالحسین رضایی نخواهد تا سحر این دیده‌ی اختر شمار امشب + نگیرد این دل هر جائیم یک جا قرار امشب ز هر جا بگذرم آواز جانشوزی به گوش آید ++ به هر کس بنگرم می‌بینم او را اشکبار امشب عزای کیست یا رب مصطفی صاحب عزا باشد ++ به جنت فاطمه می‌گیرد از غم زار زار امشب شده مسموم زهر معتز بی‌دین و بی‌ایمان + امام دهمین هادی ولی کردگار امشب شرر افتاد از زهر جفا بر خرمن عمرش + که می‌سوزد دل و جاننش ز سوز آن شرار امشب یتیم و بی‌پدر گردد امام عسکری امشب + بسوزد از فراق و هجر باب تاجدار امشب خدایا شمع ارشاد و هدایت می‌شود خاموش ++ بسوزد در فراقش عسکری پروانه‌وار امشب «رضایی» آل پیغمبر سراسر اشک ریزانند ++ ز مرگ هادی دین حجت پروردگار امشب [۳۷۵].

بقیه مظهر آیات خالق

به عمر خویش ز اهل ستم جفا دیدی + چه ظلم‌ها که از آن قوم بی‌حیا دیدی چو از مدینه شدی دور صد بلا دیدی ++ ز کینه‌ی متوکل چه صدمه‌ها دیدی غریب‌وار فتادی به گوشه‌ی زندان ++ [صفحه ۲۳۹] شد از مدینه مکانت به شهر سامرا ++ شدی دچار شها بر شماتت اعدا همواره زخم زبان دیدی و جفا و بلا ++ از آن گروه ز حق دور و قوم بی‌پروا که از خبیث نشاید توقع احسان ++ شرر ز زهر جفا شعله زد به پیکر تو ++ که سوخت زان شرر زهر پای تا سر تو گذاخت شعله الماس جان اطهر تو ++ کسی نبود در آن دم کنار بستر تو که جرعه‌ای دهدت آب یا شود گریان ++ فلک همین نه تو را کرد از ستم مسموم ++ شدی تو چون پدرانت ز اهل کین مظلوم شدید جملگی از حق خویشتن محروم ++ اگر ز زهر جفا پاره شد تو را حلقوم نماند جسم شریف به خاک از عدوان + شوم فدای غریبی که بعد کشتن او ++ سه روز روی زمین ماند نازنین تن او چه گویم آه که در نینواست مدفن او ++ نکرد رحم به آن جسم پاک دشمن او که پاره پاره تنش گشت از سم اسبان + بزرگوار امامی که از وفور جلال + تویی ولی خداوند قادر متعال ز

روز محشر مرا در دل است رنج و ملال ++ بگیر دست مرا از کرم تو در همه حال که گشته‌ام به مقام تو واله و حیران [۳۷۶].

رباعی

ای آنکه بود هادی دین نام تو را ++ خون گشت دل از گردش ایام تو را فریاد ز معتز که پس از آن همه ظلم ++ با زهر ستم کشت سرانجام تو را [۳۷۷].

شب عزا

امام دهمین شد کشته از زهر جفا امشب + به جنت فاطمه از بهر او دارد عزا امشب [صفحه ۲۴۰] خلیفه شادمان و عسکری در ناله و افغان ++ امام افتاده در بستر ز جور اشقیا امشب چو صید تیر خورده بر جگر از درد می‌نالد ++ ز آه آتشینش شد به پا شور و نوا امشب ز آه و ناله‌ی طفلان محزونش یقین دارم + که می‌ریزد ز دیده اشک ختم الانبیاء امشب ز بس رنج و مصیبت دید در دوران از دشمن + ز عمرش سیر شد آن خسرو ملک بقا امشب [۳۷۸].

زبانحال

جگرم از اثر زهر جفا می‌سوزد ++ قلبم از آتش بیداد و بلا می‌سوزد متوکل ز جفا سوخت سراپایم را ++ او ندانست که در شعله چرا می‌سوزد در حقیقت به جنان قلب علی و زهرا ++ از ستمکاری این خصم خدا می‌سوزد دهمین حجت حق لاله‌ی باغ احمد ++ نور چشمان تقی جان رضا می‌سوزد [۳۷۹].

عزای امام هادی

الهی زهر کین آخر گره از کار من وا کرد ++ که هادی را برای دیدن زهرا مهیا کرد گهی در گوشه‌ی تبعید، گهی در گوشه‌ی زندان ++ گهی در مجلس شربش اهانت او به مولا کرد [۳۸۰].

شب ماتم

امشب جهان را ماتم گرفته ++ قلب نبی خاتم گرفته [صفحه ۲۴۱] می‌گیرد امشب چشم خلاق ++ از غم پریده رنگ شقایق امشب ز غصه دل‌ها کباب است + امام هادی مهمان باب است گردیده عالم امشب سیه‌پوش + شد بلبل دین از نغمه خاموش [۳۸۱].

مصیبت امام هادی

به روی خاک غربت سر نهادم یا رسول‌الله ++ ز دست دشمنان از پا افتادم یا رسول‌الله ز آه آتشین و آب چشم و ناله‌ی جانسوز ++ بساط ظلم را بر باد دادم یا رسول‌الله به زندان از غم موسی بن جعفر جد مظلوم ++ برآمد آه سوزان از نهادم یا رسول‌الله [۳۸۲].

زهر جفا

یا رب از زهر جفا سوخت ز پا تا به سرم + شعله با ناله برآید همه دم از جگرم جز تو ای خالق دادار کسی نیست گواه + که چه آمد ز جفای متوکل به سرم می‌دوانید پیاده ز پی خویش مرا ++ گرد ره ریخت بسی بر رخ همچون قمرم آن شبی را که مرا خواند سوی بزم شراب ++ گشت از شدت غم مرگ عیان در نظرم زهر نوشیدم و راحت شدم از عمر ولی + ریخته گرد یتیمی به عذار پسر هر

زمان هست در این دار فنا مظلومی ++ حق گواه است که من از همه مظلوم‌ترم [۳۸۳].

شب هجران

دو چشم آسمان امشب بهاری است ++ شب هجران و شام بی‌قراری است فلک غم در دل عالم بریزد ++ به جان‌ها جرعه‌ی ماتم بریزد دوباره غم به عالم سایه انداخت + شرار کینه کار عالمی ساخت تمام دیده‌های فاطمیون + به جای اشک ماتم گشته پر خون که پور فاطمه از پا افتاده ++ ز زهر دشمنانش جان بداده [صفحه ۲۴۲] گل زهرا شهید سامرا شد ++ گمانم سامرا چون کربلا شد دلی کز این عزا در شور و شین است + به یاد بی‌کسی‌های حسین است [۳۸۴].

روضه

شود ای خصم تو را ویران کاخ + که شد از زهر تو قلبم سوراخ چه بود روز جزا در بر من ++ پاسخ تو به بر مادر من دهمین رهبر ما را کشتند ++ پسر خون خدا را کشتند دست در خون شرف آلودند ++ جگر فاطمه را افسردند [۳۸۵].

روضه

شد امام هادی دین کشته از زهر جفا ++ پاره پاره شد جگر را آن عزیز مصطفی شیعیان را روز ماتم شد ز مرگ شاه دین ++ شد مدینه بر بنی‌هاشم ز غم ماتم سرا زهر کین چون کارگر شد بر شه دنیا و دین ++ با امام عسکری گفتا که ای جانم بیا بعد من باشی تو یار و رهنمای مؤمنین ++ می‌سپارم بر تو امت را تو را هم بر خدا [۳۸۶].

دچار کافر بی‌شرم

هادی دین پور تقی نجل مرتضی ++ همانم جد خویش علی شافع جزا چشم امید خلائق به سوی او ++ با خلق مهربان بود او همچو مصطفی مظلومیش ز جد خویش علی ارث برده است ++ بود او دچار کافر بی‌شرم و بی‌حیا [صفحه ۲۴۳] در نیمه شب کشید شهنش به بزم می + افسوس از جفای مشرک ملعون بی‌وفا مسموم گشت در دم آخر ز زهر کین + شیعه زند به سر و سینه زین جفا کی می‌شود ظهور منتقم ای مهدی بتول ++ گیر انتقام از عدوی خیره‌النسا [۳۸۷].

نوحه

سینه زنی

روز عزای سلطان دین شد (۲) ++ امام هادی مسموم کین شد سامرا غربت مدینه‌ی ماست + داغ ابن‌الرضا بر سینه‌ی ماست واویلا واویلا آه و واویلا (۲) ++ گردید خاموش، شمع هدایت + یا رب خزان شد باغ ولایت سامرا غربت مدینه‌ی ماست + داغ ابن‌الرضا بر سینه‌ی ماست واویلا واویلا آه و واویلا (۲) ++ اهل ولا را، شد غم منادی ++ گردیده مسموم امام هادی سامرا غربت مدینه‌ی ماست + داغ ابن‌الرضا بر سینه‌ی ماست واویلا واویلا آه و واویلا (۲) ++ با آل زهرا ماتم بگیرید ++ بزم عزایش با هم بگیرید دهمین مقتدا گردیده مسموم ++ آسمان گریه کن برای مظلوم واویلا واویلا آه و واویلا (۲) [۳۸۸]. [صفحه ۲۴۴]

سینه زنی

شیعیان سامرا غرق عزا شد (۲)++ کشته از زهر کین ابن‌الرضا شد هادی دین، شد فدا با رنج و محنت + وامصیبت وامصیبت
وامصیبت خیزد از عالم هستی شراره (۲)++ قلب ابن‌الرضا شد پاره پاره گشته جاری در عزایش اشک امت++ وامصیبت وامصیبت
وامصیبت گشته پرپر گل باغ امامت (۲)++ یا امام جواد سرت سلامت هادی دین، شد فدا با رنج و محنت + وامصیبت وامصیبت
وامصیبت زهر کین بر دل مولا اثر کرد (۲)++ حضرت عسکری را بی‌پدر کرد سر نهاده بر روی دیوار غربت + وامصیبت وامصیبت
وامصیبت [۳۸۹].

سینه زنی

مسموم زهر کین شد مولا امام هادی (۲)++ فدای راه دین شد مولا امام هادی (۲) ای خاتم امامت، مهدی سرت سلامت (۲)++ از
گلشن ولایت، دسته گلی جدا شد (۲)++ در مکتب هدایت ابن‌الرضا فدا شد ای خاتم امامت، مهدی سرت سلامت (۲)++ ای سامره
چه کردی، دهم امام ما را (۲)++ با زهر کینه کشتند آن حجت خدا را ای خاتم امامت، مهدی سرت سلامت (۲)++ زهرا شده
سیه‌پوش، مهدی عزا گرفته + در مرگ نور عینش، ماتم رضا گرفته ای خاتم امامت، مهدی سرت سلامت (۲)++ گاهی پیاده بردند،
با محنت و عذابش++ گاهی شبانه بردند در مجلس شرابش ای خاتم امامت، مهدی سرت سلامت (۲) [۳۹۰]. [صفحه ۲۴۵]

سینه زنی

از زمین و آسمان، می‌رسد این زمزمه++ بار دیگر تازه شد، داغ آل فاطمه یوسف زهرای اطهر کشته شد++ هادی آل‌پیمبر کشته شد
تسلیت یا فاطمه، تسلیت یا فاطمه (۲)++ سامره شد کربلا، بر امام شیعیان++ روز ماتم آمده بر تمام شیعیان شعله زد زهر ستم بر
پیکرش + می‌شود مهمان زهرا مادرش تسلیت یا فاطمه، تسلیت یا فاطمه (۲)++ قطره قطره آب شد، شمع سوزان دلش + آتش زهر
ستم، شعله زد بر حاصلش شیعیان با هم عزاداری کنید++ از عزیز فاطمه یاری کنید تسلیت یا فاطمه، تسلیت یا فاطمه (۲)++ غنچه از
هم وانشد، لاله در ماتم نشست + چشم عالم گریه کرد، قامت هستی شکست دیده بسته از جهان ابن‌الرضا++ شد امام عسکری
صاحب عزا تسلیت یا فاطمه، تسلیت یا فاطمه (۲)++ یادگار فاطمه شد گل عمرش خزان + آن امام شیعیان، در غریبی داده جان در
زمین سامره غوغا شده + یا که برپا محشر کبرا شده تسلیت یا فاطمه، تسلیت یا فاطمه (۲)++ بر گلستان علی، دست دشمن زد شرر++
شد امام عسکری، دیده گریان پدر اشک غم از چشم غم جوشیده است + بر تن بابا کفن پوشیده است تسلیت یا فاطمه، تسلیت یا
فاطمه (۲) [۳۹۱].

سینه زنی

قاصد غم و ماتم، می‌رسد زهر وادی سامره سیه‌پوش است، داغ حضرت هادی [صفحه ۲۴۶] گریه می‌کند هستی، بر غریب سامرا
آه از این غم عظمی، آه از این غم عظمی آه از این غم عظمی (۲)++ آنکه عمر معصومش، شرح رنج و ماتم
بود++ بر سالاهای زهرا کینه‌ها فراهم بود جان حضرتش می‌سوخت از شماتت اعدا++ گریه می‌کند هستی بر غریب سامرا آه از این
غم عظمی، آه از این غم عظمی (۲)++ که چو مرتضی مظلوم، کنج خانه بنشسته++ که ز دشمنان می‌دید کینه‌های پیوسته شد به
جرم حق‌گوئی، خون به قلب آن مولا++ گریه می‌کند هستی بر غریب سامرا آه از این غم عظمی، آه از این غم عظمی (۲)++ که به
بزم می‌بردند مظهر هدایت را++ که ز طعنه آزدند، گوهر ولایت را تا ز کینه‌ی معتز، شد خزان گل طه++ گریه می‌کند هستی بر
غریب سامرا (۲) صاحب الزمان از غم، ناله بی‌امان دارد++ بر شهید سامرا چشم خون‌فشان دارد عرض تسلیت گویند، یادگار زهرا
را++ گریه می‌کند هستی بر غریب سامرا آه از این غم عظمی، آه از این غم عظمی (۲) [۳۹۲].

سینه زنی

ظالمانه مرغ حق را از میان لانه بردند ++ چون علی با دست بسته، نیمه شب از خانه بردند بس که او را ظالمانه، می کشیدندش ز لانه ++ با حرم گفتا که دیگر بر نمی گردم به خانه وا اماما، وا اماما، وا اماما، وا اماما (۲) ++ اختران هم چشم خود را، بسته بودند از خجالت ++ تا نبینند در دل شب، با امامی این جسارت [صفحه ۲۴۷] چشم گردون گریه می کرد، دشت و هامون گریه می کرد ++ بر مصیبت های هادی، آسمان خون گریه می کرد وا اماما، وا اماما، وا اماما، وا اماما (۲) ++ کوچه های سامره با غربت او آشنا بود ++ با دو دست بسته اما، بر لب او این نوا بود من ز نسل بوترا بم، این شروع انقلابم ++ بهر همدردی زینب، عازم بزم شرابم وا اماما، وا اماما، وا اماما، وا اماما (۲) [۳۹۳] .

سینه زنی

غرق در ماتم زمین و آسمان است + داغ جانسوز امام شیعیان است گردیده مسموم، امام مظلوم (۲) ++ زهر دشمن بر دل پاکش اثر کرد ++ از جهان سوی جنان عزم سفر کرد گردیده مسموم، امام مظلوم (۲) ++ سامره با یاد مرگش کربلا شد ++ خاتم پیغمبران صاحب عزا شد گردیده مسموم، امام مظلوم (۲) ++ شد امام عسکری مظلوم و تنها ++ سوگواری می کند با یاد بابا گردیده مسموم، امام مظلوم (۲) [۳۹۴] . ساعت چهار عصر روز سه شنبه سیزدهم ماه ذیقعد سال ۱۴۲۷ هجری قمری برابر با چهاردهم آذر ۱۳۸۵ شمسی این نوشته به پایان رسید. و الحمد لله أولا و آخرا و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین سیما بقیه الله فی الارضین حجه بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قم المقدسه عش آل محمد علیهم السلام عباس حاجیانی دشتی

پاورقی

[۱] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴ - ۱۱۶.

[۲] همان، ص ۱۱۵.

[۳] همان، ص ۱۱۴.

[۴] جنات الخلود، ص ۳۶، جدول ۱۷.

[۵] دلائل الامامة، ص ۴۱۰، چاپ مؤسسه بعثت قم.

[۶] همان.

[۷] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴ - ۱۱۶.

[۸] همان، ص ۱۷.

[۹] جنات الخلود، ص ۳۶، جدول ۱۷.]

[۱۰] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴ - ۱۱۶.

[۱۱] همان، ص ۱۱۴.

[۱۲] دلائل الامامة، ص ۴۰۹.

[۱۳] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

[۱۴] همان، ص ۱۱۶.

[۱۵] جنات الخلود، ص ۳۶، جدول ۱۷.

- [۱۶] منتهی الآمال، فصل اول از حالات حضرت.
- [۱۷] دلائل الامامة، ص ۴۰۹؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴ - ۱۱۶.
- [۱۸] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۵ - ۱۱۷.
- [۱۹] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
- [۲۰] همان، پاورقی ص ۱۱۵.
- [۲۱] گلچین احمدی، ج ۴، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.
- [۲۲] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۳، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.
- [۲۳] جنات الخلود، ص ۳۶، جدول ۱۷.
- [۲۴] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۳، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.
- [۲۵] منتهی الآمال، فصل اول از حالات حضرت امام هادی علیه السلام.
- [۲۶] جنات الخلود، ص ۳۶، جدول ۱۷.
- [۲۷] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.
- [۲۸] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴.
- [۲۹] همان، ص ۱۱۳.
- [۳۰] جنات الخلود، ص ۳۶، جدول ۱۷.
- [۳۱] چهره‌های گلگون، ص ۲۶۰.
- [۳۲] همان، ص ۲۶۱.
- [۳۳] جنات الخلود، ص ۳۶، جدول ۱۷، با تصرف در عبارات.
- [۳۴] دلائل الامامة، ص ۴۱۱.
- [۳۵] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۷.
- [۳۶] جنات الخلود، ص ۳۷، جدول ۱۷.
- [۳۷] همان، ص ۳۶.
- [۳۸] همان، ص ۳۷.
- [۳۹] همان.
- [۴۰] همان، ص ۳۶.
- [۴۱] جمال الاسبوع، ص ۳۵ و ۳۶.
- [۴۲] همان، ص ۳۶.
- [۴۳] همان، ص ۴۰ و ۴۱.
- [۴۴] بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.
- [۴۵] صفات / ۸۳ و ۸۴.
- [۴۶] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۸۸.
- [۴۷] سفینه البحار، واژه‌ی «شیع».
- [۴۸] بحار الانوار، ج ۳۶ ص ۱۹۳ - ۲۰۳.

- [۴۹] بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۱۹۵ - ۱۹۷.
- [۵۰] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۸، ح ۱.
- [۵۱] همان، ح ۲.
- [۵۲] همان، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
- [۵۳] همان.
- [۵۴] منتهی الآمال، در ذکر شهادت حضرت.
- [۵۵] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۱۷.
- [۵۶] منتهی الآمال، فصل دوم از حالات حضرت جواد علیه السلام.
- [۵۷] مریم / ۱۲.
- [۵۸] احقاف / ۱۵.
- [۵۹] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰، ح ۶.
- [۶۰] همان، ص ۲۱، ح ۸.
- [۶۱] همان، ح ۹.
- [۶۲] همان، ص ۲۳ و ۲۴، ح ۱۵.
- [۶۳] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴ و ۲۰۶.
- [۶۴] منتهی الآمال، فصل پنجم از حالات امام جواد علیه السلام.
- [۶۵] تتمه المنتهی، ص ۳۱۰.
- [۶۶] در بخش فضائل در جریان مستبصر شدن جنیدی خواهد آمد.
- [۶۷] تتمه المنتهی، ص ۳۱۰.
- [۶۸] همان، ص ۳۱۴.
- [۶۹] همان.
- [۷۰] تتمه المنتهی، ص ۳۱۴.
- [۷۱] همان، ص ۳۲۳.
- [۷۲] تتمه المنتهی، ص ۳۲۳ با تغییر در عبارات.
- [۷۳] همان، با تصرف در عبارات.
- [۷۴] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۴۲ و ۴۳.
- [۷۵] همان، ص ۴۳.
- [۷۶] شهید کربلا، ص ۳۹۸، چاپ دوم.
- [۷۷] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۴۴ و ۴۵.
- [۷۸] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۹۴ و ۳۹۵.
- [۷۹] همان، ص ۳۹۵.
- [۸۰] همان، ص ۳۹۵ و ۳۹۶.
- [۸۱] همان، ص ۳۹۷.

- [۸۲] همان، ص ۲۹۸.
- [۸۳] همان، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.
- [۸۴] همان، ص ۴۰۱.
- [۸۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۰۳ - ۴۰۷ با حذف بعضی از مطالب.
- [۸۶] تتمه المنتهی، ص ۳۲۴ و ۳۲۵ با تصرف در عبارات.
- [۸۷] ستارگان درخشان، ج ۱۲، ص ۱۰۲.
- [۸۸] الامام الهادی من المهد الی اللحد، ص ۸۳.
- [۸۹] ارشاد شیخ مفید، ص ۳۳۲ - ۳۳۴؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۱.
- [۹۰] الامام الهادی من المهد الی اللحد، ص ۴۳۸.
- [۹۱] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲.
- [۹۲] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹ و ۱۳۰، ح ۸.
- [۹۳] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.
- [۹۴] الامام الهادی من المهد الی اللحد، ص ۸۸ و ۸۹.
- [۹۵] حشویه گروهی هستند که می‌گویند بایستی به ظاهر قرآن عمل نمود و رجوع به روایات را جایز نمی‌دانند و معتقدند که خدا جسم است - تعالی الله عما یقولون - از فرقه‌های گمراه و گمراه کننده می‌باشند.
- [۹۶] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲ - ۱۴۴.
- [۹۷] الامام الهادی من المهد الی اللحد، ص ۴۳۹ و ۴۴۰.
- [۹۸] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۴.
- [۹۹] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.]
- [۱۰۰] مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۴۹۲ و ۴۹۳.
- [۱۰۱] مشهور در تاریخ آن است که این مأموریت را به یحیی بن هرثمه داد ممکن است عتاب همراه وی بوده است.
- [۱۰۲] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۳، ح ۵۳.
- [۱۰۳] ارشاد، ص ۳۳۴؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۸، ح ۲.
- [۱۰۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۹ و ۵۰۰، ح ۶؛ ارشاد، ص ۳۲۹ و ۳۳۰.
- [۱۰۵] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۸.
- [۱۰۶] مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۴۶۲ و ۵۳۲.
- [۱۰۷] همان، ص ۴۷۲ و ۴۷۳.
- [۱۰۸] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۹ و ۱۵۰، ح ۳۵.
- [۱۰۹] مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۴۷۸ - ۴۸۰.
- [۱۱۰] مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۴۸۴ و ۴۸۵.
- [۱۱۱] هود / ۶۵.
- [۱۱۲] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۹.
- [۱۱۳] هود / ۶۵.

- [۱۱۴] مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۴۶۱ و ۴۶۲.
- [۱۱۵] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۶ و ۱۹۷، ح ۸.
- [۱۱۶] مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۴۹۱ و ۴۹۲.
- [۱۱۷] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.
- [۱۱۸] فرقان / ۲۷ و ۲۸.
- [۱۱۹] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۴.
- [۱۲۰] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۳۴۴.
- [۱۲۱] تتمه المنتهی، ص ۳۲۳.
- [۱۲۲] هود / ۶۵.
- [۱۲۳] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۲ - ۱۹۴.
- [۱۲۴] تتمه المنتهی، ص ۳۲۲، با تصرف در عبارات.
- [۱۲۵] ستارگان درخشان، ج ۱۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.
- [۱۲۶] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۵۵ و ۵۶.
- [۱۲۷] تتمه المنتهی، ص ۳۲۲، با تصرف در عبارات.
- [۱۲۸] همان، ص ۳۲۹ - ۳۳۱.
- [۱۲۹] همان، ص ۳۳۲ - ۳۳۴.
- [۱۳۰] همان، ص ۳۴۰.
- [۱۳۱] القطره، مرحوم مستنبط، ج ۱، ص ۴۳۵، چاپ نشر حاذق.
- [۱۳۲] دلائل الامامة، ص ۴۱۶ و ۴۱۷.
- [۱۳۳] همان، ص ۴۱۸ - ۴۲۰.
- [۱۳۴] مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۴۶۳ - ۴۶۵.
- [۱۳۵] بعد از وفات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام گروهی از اصحاب آن حضرت در پذیرفتن امامت امیر رضا علیه السلام توقف کردند و سر باز زدند مقصود از واقفیه آنان می‌باشند.
- [۱۳۶] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۲۶۹.
- [۱۳۷] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.
- [۱۳۸] این جریان را سابقا ذکر کردم.
- [۱۳۹] همان، ص ۲۸۶ و ۲۸۷.
- [۱۴۰] همان، ص ۳۷۷ - ۳۷۹.
- [۱۴۱] دلائل الامامة، ص ۴۱۳.
- [۱۴۲] همان، ص ۴۲۰.
- [۱۴۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۲، ح ۹؛ ارشاد، ص ۳۳۲.
- [۱۴۴] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۸، ح ۲۲.
- [۱۴۵] همان، ص ۱۷۲ و ۱۷۳، ح ۵۳.

- [۱۴۶] همان، ص ۱۲۹، ح ۷.
- [۱۴۷] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۳۰۹.
- [۱۴۸] معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۹۴، با اندکی تلخیص.
- [۱۴۹] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۳۲۲.
- [۱۵۰] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۷ و ۱۲۸، ح ۵.
- [۱۵۱] همان، ص ۱۲۶، ح ۴.
- [۱۵۲] همان، ص ۱۲۷، ح ۲۰.
- [۱۵۳] همان، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.
- [۱۵۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۸.
- [۱۵۵] همان، ص ۵۰۰، ح ۵؛ ارشاد شیخ مفید، ص ۳۳۰.
- [۱۵۶] ارشاد شیخ مفید، ص ۳۳۱.
- [۱۵۷] دلائل الامامة، ص ۴۱۳.
- [۱۵۸] همان، ص ۴۱۵.
- [۱۵۹] همان، ص ۴۱۷ و ۴۱۸.
- [۱۶۰] دلائل الامامة، ص ۴۱۴.
- [۱۶۱] همان.
- [۱۶۲] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۶ و ۱۸۷، ح ۶۴.
- [۱۶۳] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۴.
- [۱۶۴] همان، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.
- [۱۶۵] همان، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.
- [۱۶۶] مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۴۹۳.
- [۱۶۷] همان، ص ۴۹۴.
- [۱۶۸] همان، ص ۴۹۴ و ۴۹۵.
- [۱۶۹] هود / ۸۱.
- [۱۷۰] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۷ و ۱۸۸، ح ۶۵؛ مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۴۹۶ - ۴۹۸.
- [۱۷۱] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۷ و ۱۵۸، ح ۴۷.
- [۱۷۲] مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۵۲۹ و ۵۳۰.
- [۱۷۳] معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۲۴۳، حرف «فاء».
- [۱۷۴] همان، ج ۵، ص ۱۱۲، حرف «حاء».
- [۱۷۵] معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۲۳۹ - ۲۴۳.
- [۱۷۶] معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۳۱۷.
- [۱۷۷] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۸ و ۴۹۹، ح ۳.
- [۱۷۸] دلائل الامامة، ص ۴۱۲.

- [۱۷۹] همان.
- [۱۸۰] همان، ص ۴۱۳.
- [۱۸۱] القطره، ج ۱، ص ۴۲۵.
- [۱۸۲] همان.
- [۱۸۳] همان، ۴۲۶ - ۴۲۸.
- [۱۸۴] همان، ص ۴۳۳.
- [۱۸۵] همان، ص ۴۳۵.
- [۱۸۶] القطره، ج ۲، ص ۴۶۲ - ۴۶۴.
- [۱۸۷] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.
- [۱۸۸] مدینه المعجز، ج ۷، ص ۴۳۹ و ۴۴۰.
- [۱۸۹] همان، ص ۴۵۶ و ۴۵۷.
- [۱۹۰] همان، ص ۴۵۷.
- [۱۹۱] همان، ص ۴۵۸.
- [۱۹۲] همان، ص ۴۵۹.
- [۱۹۳] همان، ص ۴۶۳.
- [۱۹۴] همان، ص ۴۸۰ - ۴۸۳.
- [۱۹۵] همان، ص ۵۰۰.
- [۱۹۶] توبه / ۱۱۵.
- [۱۹۷] بقره / ۱۰۶.
- [۱۹۸] همان، ص ۵۰۲ و ۵۰۳.
- [۱۹۹] همان، ص ۵۰۳ و ۵۰۴.
- [۲۰۰] همان، ص ۵۰۴.
- [۲۰۱] همان، ص ۵۰۹.
- [۲۰۲] اثبأ الهداء، ج ۳، ص ۳۸۱، ح ۵۳.
- [۲۰۳] همان، ح ۵۴.
- [۲۰۴] همان، ح ۵۵.
- [۲۰۵] همان، ح ۵۶.
- [۲۰۶] همان، ح ۵۷.
- [۲۰۷] همان، ص ۳۸۲، ح ۵۹.
- [۲۰۸] همان، ح ۶۲.
- [۲۰۹] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۰، ح ۹.
- [۲۱۰] ج ۵، ص ۳۷۲ و ۳۷۳، ح ۶.
- [۲۱۱] فرقان / ۵۶.

- [۲۱۲] نور / ۳۲.
- [۲۱۳] توبه / ۲۵.
- [۲۱۴] احتجاج، ج ۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.
- [۲۱۵] مؤمن / ۸۴ و ۸۵.
- [۲۱۶] احتجاج، ج ۲، ص ۲۵۸.
- [۲۱۷] آل عمران / ۲۳.
- [۲۱۸] مجادله / ۱۱.
- [۲۱۹] زمر / ۹.
- [۲۲۰] احتجاج، ج ۲، ص ۲۵۹.
- [۲۲۱] بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۹۱.
- [۲۲۲] بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۶۵، ح ۲.
- [۲۲۳] همان، ح ۴.
- [۲۲۴] همان، ص ۳۶۶.
- [۲۲۵] همان، ص ۳۶۸.
- [۲۲۶] همان.
- [۲۲۷] همان، ص ۳۶۹.
- [۲۲۸] همان، ص ۳۷۰.
- [۲۲۹] معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۰۲.
- [۲۳۰] کافی، ج ۱، ص ۳۳۱.
- [۲۳۱] همان، ص ۲۲۱.
- [۲۳۲] معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۲۳۹.
- [۲۳۳] همان، ج ۱، ص ۲۵۰.
- [۲۳۴] همان، ص ۲۵۰ - ۲۵۳.
- [۲۳۵] همان، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.
- [۲۳۶] معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۵۹.
- [۲۳۷] معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۵۹.
- [۲۳۸] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۱۴۵.
- [۲۳۹] مجمع البحرين، ج ۵، ص ۱۳۰ و ۱۳۱، واژه‌ی «وقف».
- [۲۴۰] کافی، ج ۴، ص ۵۸۳ و ۵۸۴.
- [۲۴۱] همان پاورقی.
- [۲۴۲] معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۰۳.
- [۲۴۳] کافی، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۵.
- [۲۴۴] انعام / ۴۴ و ۴۵.

- [۲۴۵] معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۸۸.
- [۲۴۶] معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۴۷.
- [۲۴۷] همان، ص ۴۷ و ۴۸.
- [۲۴۸] همان، ص ۶۲.
- [۲۴۹] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۸.
- [۲۵۰] معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۲۶۰ - ۲۶۲.
- [۲۵۱] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۷۷.
- [۲۵۲] همان.
- [۲۵۳] همان.
- [۲۵۴] بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶ - ۱۰؛ مجالس شب‌های شنبه، ج ۳، ص ۱۹ - ۲۸.
- [۲۵۵] معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۳۲۴ - ۳۲۶.
- [۲۵۶] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.
- [۲۵۷] کامل الزیارات، باب ۹۰، ح ۱.
- [۲۵۸] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۲۴۹ و ۲۵۰.
- [۲۵۹] کافی، ج ۶، ص ۵۲۵، ح ۵.
- [۲۶۰] همان، ص ۵۳۲، ح ۱۵.
- [۲۶۱] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۲.
- [۲۶۲] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.
- [۲۶۳] معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۱.
- [۲۶۴] کافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱۲.
- [۲۶۵] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۲۸۳ و ۲۸۴.
- [۲۶۶] معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۵۲.
- [۲۶۷] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۲۸۵؛ الاختصاص، ص ۱۰۱.
- [۲۶۸] همان، ص ۲۹۰.
- [۲۶۹] همان، ص ۲۹۱.
- [۲۷۰] معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۳۴۹.
- [۲۷۱] تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.
- [۲۷۲] معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۴۷.
- [۲۷۳] همان، ص ۴۶.
- [۲۷۴] خاتمه المستدرک، ج ۴، ص ۴۰۶.
- [۲۷۵] بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۸.
- [۲۷۶] ص ۳۲۴.
- [۲۷۷] بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۶۸ و ۲۶۹، ح ۳.

- [۲۷۸] خاتمه المستدرک، ج ۴، ص ۴۰۴ و ۴۰۵.
- [۲۷۹] همان.
- [۲۸۰] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۲۹۷.
- [۲۸۱] بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۵۴، ح ۲۳.
- [۲۸۲] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۳۰۲.
- [۲۸۳] کافی، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۳.
- [۲۸۴] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۳۰۴.
- [۲۸۵] همان، ص ۳۰۵.
- [۲۸۶] معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.
- [۲۸۷] همان، ج ۱، ص ۲۵۴.
- [۲۸۸] همان، ج ۱۱، ص ۱۱۲.
- [۲۸۹] کافی، ج ۱، ص ۳۳۰.
- [۲۹۰] همان.
- [۲۹۱] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۳۰۹.
- [۲۹۲] معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۹۳.
- [۲۹۳] باب ۷۵، ح ۵.
- [۲۹۴] معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۳۳۲ و ۳۳۳.
- [۲۹۵] همان، ص ۳۳۱.
- [۲۹۶] همان، ص ۳۳۳.
- [۲۹۷] همان، ص ۳۶۲.
- [۲۹۸] همان، ج ۴، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.
- [۲۹۹] همان، ج ۱۱، ص ۳۶۳.
- [۳۰۰] همان، ج ۱۲، ص ۳۱.
- [۳۰۱] کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۷.
- [۳۰۲] معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۷۶.
- [۳۰۳] کافی، ج ۱، ص ۵۱۲، ح ۲۳.
- [۳۰۴] معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۰۴.
- [۳۰۵] کافی، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۷.
- [۳۰۶] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۳۲۲.
- [۳۰۷] کافی، ج ۱، ص ۳۲۵ و ۳۲۶.
- [۳۰۸] معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۷۷.
- [۳۰۹] کافی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۳.
- [۳۱۰] کافی، ج ۲، ص ۶۱۵، ح ۴.

[۳۱۱] معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۹۲ - ۱۹۴.

[۳۱۲] همان، ص ۱۹۲.

[۳۱۳] همان، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

[۳۱۴] یس / ۸۰.

[۳۱۵] معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

[۳۱۶] همان، ج ۱۳، ص ۱۷۸.

[۳۱۷] همان، ص ۱۷۹.

[۳۱۸] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۳۶۷.

[۳۱۹] کافی، ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۲۸.

[۳۲۰] معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۳۲۷.

[۳۲۱] همان.

[۳۲۲] معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۱.

[۳۲۳] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۳۷۰.

[۳۲۴] همان.

[۳۲۵] همان، ص ۳۸۹.

[۳۲۶] تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

[۳۲۷] کافی، ج ۱، ص ۳۸۱، ح ۵.

[۳۲۸] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۴۳۶.

[۳۲۹] کافی، ج ۳، ص ۳۲۴، ح ۱۵.

[۳۳۰] معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

[۳۳۱] همان.

[۳۳۲] ج ۴، ص ۸۶.

[۳۳۳] ص ۱۶۶.

[۳۳۴] ص ۲۱۶.

[۳۳۵] ص ۱۳۶.

[۳۳۶] ص ۵۵.

[۳۳۷] تاریخ سامرا، ص ۲۶ - ۵۱، با کمی حذف.

[۳۳۸] رحلت این دو امام علیهما السلام به واسطه سمی بود که دشمنان به آنان خوراندند پس در واقع به شهادت رسیدند.

[۳۳۹] ناصرال دولة ابو محمد حسن بن ابی الهیجاء عبدالله بن حمدان تغلبی دومین پادشاه از بنی حمدان است که در جزیره و حلب و شام سلطنت می کردند و متظاهر به تشیع بودند. وی در نزد شیخ مفید قرائت حدیث و تلمذ نمود و مفید جهت او رساله‌ای در امامت نوشته. در سال ۳۵۸ پس از گرفتاری و حبس به دست فرزندش وفات یافته، در «تل تربه» شرق موصل مدفون شد، ملوک آثار الشیعه، ص ۱۳۸.

[۳۴۰] ابوالحسن احمد بن بویه (بر وزن مویه) سومین پادشاه دیلمی است. پادشاهی مقتدر و قوی الاراده و از شیعیان متعصب به

شمار می‌رفت در سال ۳۰۳ قمری متولد و روز دوشنبه ۱۷ ربیع‌الثانی ۳۵۶ به مرض اسهال وفات یافت و در باب التبن در میان مقابر قریش مدفون شد؛ مدت امارتش ۲۲ سال و ۱۱ ماه و دو روز بود، آثار الشیعه.

[۳۴۱] منتظم ناصری، ج ۱، ص ۱۳۳، وقایع سال ۳۵۲ قمری مطابق با سال ۹۶۳ میلادی.

[۳۴۲] صف ۸ /

[۳۴۳] عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو بن رکن‌الدوله ابوعلی حسن بن بویه دیلمی در روز یکشنبه ۵ ذی‌قعدة سال ۳۲۴ در اصفهان متولد و در روز دوشنبه ۸ شوال سال ۳۷۲ به مرض صرع وفات یافت و سنش ۴۷ سال و ۱۱ ماه و ۳ روز و مدت سلطنتش در عراق ۵ سال و ۶ ماه بود. پس از فوت او را به نجف اشرف نقل کرده در پایین پای مبارک دفن کردند و بر حسب وصیت او بر قبرش نوشتند (و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید). عضدالدوله علاوه بر مقام سلطنت در علوم ادب و نحو و عربیت صاحب نظر بوده است.

[۳۴۴] تاریخ سامرا، ج ۱، ص ۲۵۱؛ مقتبس الاثر، ج ۲، ص ۲۳۰.

[۳۴۵] امیرارسلان ابوالحارث بن عبدالله بن بساسیری غلامی ترک بود از بهاء‌الدوله که در اثر لیاقت و کاردانی به ریاست رسید. در ۸ ذی‌حجه سال ۴۵۱ در جنگ با طغرل سلجوقی کشته شد.

[۳۴۶] ج ۲، ص ۱۴۴.

[۳۴۷] سلطان برکیارق بن ملک‌شاه سلجوقی از سلاطین سلاجقه ایران است که بیشتر زمان سلطنت او به جنگ‌های داخلی بین مشارالیه و برادرش سلطان محمد سلجوقی طی شده. در سفری که به بغداد می‌رفت در ربیع‌الآخر سال ۴۹۸ در بروجرد مرد و جنازه او را به اصفهان آورده و در مقبره خانوادگی دفن کردند. قبرش در دارالبطیخ اصفهان است. مدت عمرش ۲۵ سال و سلطنتش دوازده سال و چهار ماه بوده است.

[۳۴۸] ج ۴، ص ۴۹.

[۳۴۹] ص ۳۶۸.

[۳۵۰] ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۹۵.

[۳۵۱] زندگانی عسکریین علیهما السلام، ج ۲، ص ۱۴۸.

[۳۵۲] زندگانی عسکریین علیهما السلام، ج ۲، ص ۱۴۹.

[۳۵۳] دنبل بر وزن سنبل قبیله‌ای است از اکراد که در نواحی موصل سکونت داشته و در موصل و خوی و نواحی تبریز حکومت و ریاست کردند و قبایل متعددی می‌باشند که از آن جمله است: عیسی بگلو، شمسکی، بکزادگان، ایوب خانی و در بین آنان عیسی بگلو از همه مهم‌تر می‌باشد؛ نسب این طایفه به برامکه وزرای بنی‌عباس منتهی می‌شود. در آثار الشیعه شرح زندگانی عده‌ای از افراد این خاندان مذکور است.

[۳۵۴] ج ۲، ص ۱۳.

[۳۵۵] ساج معرب ساک درختی است هندی که چوب آن سخت و محکم است.

[۳۵۶] اصطلاحی عرفانی است شاید مراد لحظات خلوت و راز و نیاز با خداست.

[۳۵۷] دیوان غروی اصفهانی، ص ۳۰۶ و ۳۰۷.

[۳۵۸] چهره‌های گلگون، ص ۲۶۱.

[۳۵۹] قرآن.

[۳۶۰] همان، ص ۲۶۲.

[۳۶۱] همان، ص ۲۶۰.

- [۳۶۲] دیوان اشعار، ص ۱۹۹.
- [۳۶۳] بلند مرتبه.
- [۳۶۴] دوستی.
- [۳۶۵] بهار و خزان، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.
- [۳۶۶] گلچین احمدی، ج ۱، ص ۱۴۸.
- [۳۶۷] همان.
- [۳۶۸] همان.
- [۳۶۹] همان، ص ۱۴۹.
- [۳۷۰] همان، ج ۲، ص ۱۴۷.
- [۳۷۱] همان، ص ۱۲۷.
- [۳۷۲] همان.
- [۳۷۳] همان، ج ۴، ص ۱۵۴.
- [۳۷۴] چهره‌های گلگون، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.
- [۳۷۵] همان، ص ۲۶۴.
- [۳۷۶] بهار و خزان، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.
- [۳۷۷] گلچین احمدی، ج ۱، ص ۱۵۰.
- [۳۷۸] همان، ص ۱۴۹.
- [۳۷۹] همان، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.
- [۳۸۰] همان، ج ۲، ص ۱۴۸.
- [۳۸۱] همان.
- [۳۸۲] همان، ج ۳، ص ۱۳۰.
- [۳۸۳] همان، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.
- [۳۸۴] همان، ج ۴، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.
- [۳۸۵] همان، ص ۱۵۶.
- [۳۸۶] همان، ص ۱۵۵.
- [۳۸۷] دستنویس یکی از ارادتمندان.
- [۳۸۸] گلچین احمدی، ج ۱، ص ۱۵۰.
- [۳۸۹] همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.
- [۳۹۰] همان، ص ۱۵۱.
- [۳۹۱] گلچین احمدی، ج ۲، ص ۱۵۱.
- [۳۹۲] همان، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.
- [۳۹۳] گلچین احمدی، ج ۳، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.
- [۳۹۴] همان، ص ۱۳۳.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دائلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۵۲۴-۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

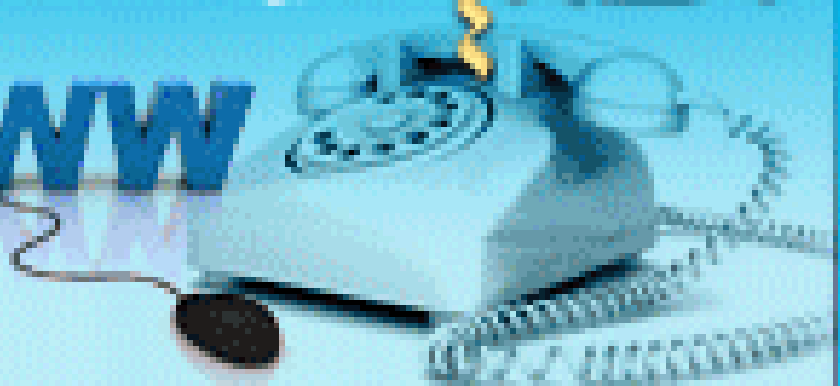
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائز

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹